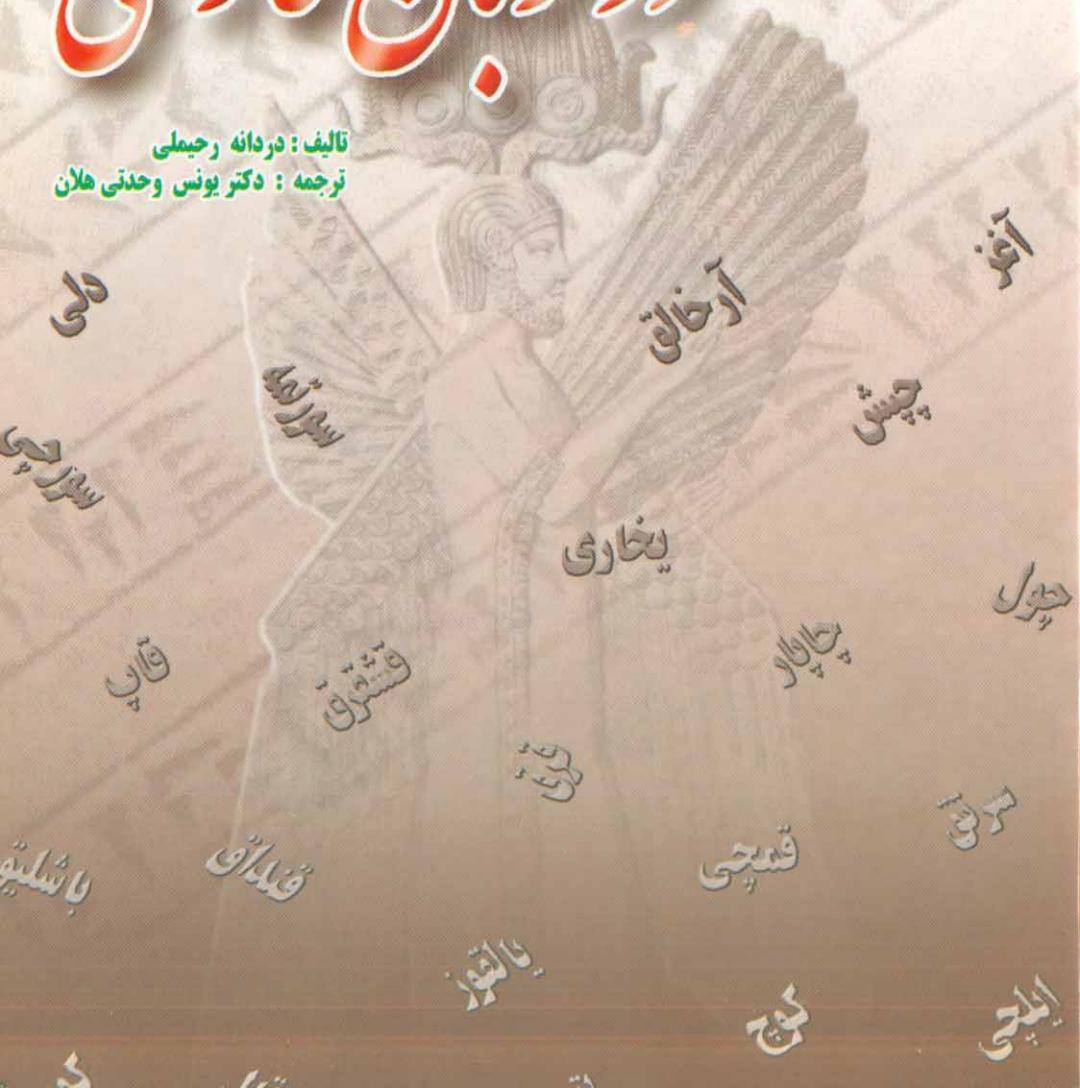


داره های ترکی در زبان فارسی

تألیف: دردانه رحیمی
ترجمه: دکتر یونس وحدتی هلان



واژه‌های ترکی

در زبان فارسی

تألیف: دردانه رحیمی

مترجم: دکتر یونس وحدتی هلان

نشر

۱۳۸۱



واژه‌های ترکی در زبان فارسی

نویسنده: دردانه رحیمی

مترجم: دکتریونس وحدتی هلان

ویراستاران علمی و فنی: پرسور توفیق حاجیلی - دکتر علی داشقین

تصدیق کنندگان: دکتر رح. عیوضی - دکتر س. ح. مهدی قیزی

لیتوگرافی ترسیم / چاپ اول / ۱۳۸۱ / ۲۰۰۰ جلد / ۱۰۴ صفحه رقعی /

شابک: X-62-6756-964 شابک: 964-6756-62-X

مقدمه

۵. زرینه زاده پژوهشگر بر جسته آذربایجانی در نخستین پژوهش ویژه نگاشتی که درباره واژه های ترکی در زبان پارسی دوران صفوی انجام داده به این نتیجه رسیده است که پژوهش او تنها محدود به واژه های ترکی در زبان پارسی دوران صفوی می باشد چراکه شمار این گونه واژه ها در پارسی امروز بسیار بیشتر از آن دوران است.

او می نویسد: "ما تنها واژه های ترکی در پارسی دوران صفوی را پژوهیده ایم. شمار این گونه واژه ها در پارسی امروز بسیار بیشتر از آن دوران است". اعتراف کنیم که نتیجه پژوهشگر تنها محدود به زبان ادبی نمی شود و شمار این گونه واژه ها در زبان شفاهی پارسی نیز نسبت بالایی دارد. یاد آوری این نکته نیز ضروری به نظر می رسد چنانکه پژوهشگران خاطرنشان کرده اند زبان شفاهی پارسی که براساس محاوره شهر تهران پایه گذاری شده است و در تمام ایران مورد استفاده قرار می گیرد به گونه ای اساسی با زبان ادبی پارسی تفاوت پیدا کرده است. این مسئله از مهمترین عواملی است که مارا به این پژوهش ترغیب کرده است تا بتوانیم تأثیر ژرف زبان ترکی بر زبان پارسی را درک کنیم.

همینجا نیز قید کنیم که این ادعایا هم استناد زبانشناسانه و هم قدمت پیوندهای تاریخی میان ملت های این دو زبان تصدیق می کنند. براین اساس

ریشه پیوندهای دو زبان ترکی و پارسی به گذشته های بسیار دور برمی گردد. شرایط جغرافیایی، تاریخی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، ادبی، دینی و... همواره مردمان این دو زبان متفاوت را در سیر تاریخ کنار همیگر قرار داده است.

بنا به نوشته ه. زرینه زاده ایلخی بانان آذربایجان در زمان حکومت دارا

مالک سیصد هزار رأس اسب بودند که در حیات اجتماعی - سیاسی منطقه نقشی حیاتی بر عهده داشتند. در دوران ساسانیان میان خاقانان ترک و ساسانیان در زمینه های مختلف (سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و...) رابطه های نزدیکی برقرار شده بود حتی میان سران سیاسی دو ملت نیز روابط خانوادگی ایجاد شده بود عنایت ... رضا در اثر خود "ایران و ترکان در روزگار ساسانیان" می نویسد :

سازشی که در ۵۵۰ م. میان ترکان و ساسانیان برقرار شده بود با ازد-

واج خسرو اول انوشیروان بر تخت سلطنت نشست دختر همین خاقان ترک بود. آنچه اینجا حائز اهمیت است خصوصیات، فرهنگ، آداب و رسوم و... هر مزد ع می باشد که از دیگر پادشاهان ساسانی تمایز پیدا می کند. عنایت ... رضا در همین اثرش از قول طبری درباره این پادشاه می نویسد : "هرمز پیوسته فیروز بود هرچه می خواست بدان دست می یافت، مردی خردمند و مکار... از خالگان ترک خویش خوی گرفته بود. چنانکه آشکار است امروزه تقریباً هیچ نقطه ای را در ایران نمی توان یافت که آنجا ترک زبانان نزیسته باشند.

این مسئله ریشه های تاریخی دارد. ه. زرینه زاده بر اساس کتاب محمود

کاشغری "دیوان لغات ترک" می نویسد : "مرزهای آذربایجان قدیم از سمت غرب تا مرزهای سوریه قدیم امتداد داشت؛ ابوریحان بیرونی نیز می نویسد : "شهر موصل که امروزه جزو شهرهای عراق محسوب می شود در گذشته داخل مرزهای سرزمین آذربایجان قرار داشت". در هزار سال اخیر (تا به روی

کار آمدن حکومت پهلوی) بیشتر حکومت هایی که در ایران بر سر کار آمدند اند ترکها به ویژه ترکهای آذربایجان بودند اند.

اگر به این عوامل شمار ترکهای ساکن در ایران که در حدود سی میلیون نفر می باشند را نیز بیفزاییم آشکار می شود که ریشه های پیوند میان دو زبان ترکی و پارسی بسیار قدیمی تر است. ترک شناس برجسته آذربایجانی ت . حاجی یف با پژوهش طوایف و قبایل ترک زبان که در هزاره اخیر به آذربایجان کوچیده اند آشکار می سازد که تمامی این طوایف و قبایل ترک زبان پس از سا- کنان اصلی و ترک زبان آذربایجان به این سرزمین کوچیده اند. تمام این عوامل به موازات اینکه قدمت زبان ترکی در آذربایجان را تصدیق می کند تأثیرات بارز زبانشناسانه و... زبان ترکی بر دیگر زبانهای مجاور را به خوبی نشان می دهد.

نگذریم که پژوهش ما نیز درباره واژه های ترکی در زبان پارسی علاوه بر اینکه قدمت تأثیرات متقابل این دو زبان را برهم دیگر نشان می دهد تأثیرات قدیمی و بسیار ژرف زبان ترکی بر زبان پارسی را بر اساس اسناد زبانشناسانه تصدیق می کند. ما نمونه هایی چند از این اسناد را ارائه می دهیم، چنانکه می دانیم پساوندها به همراه واژه ها از زبانی به زبان دیگر انتقال می یابند و با توجه به ساختار نحوی زبان نخست در زبان دوم به گونه تک واژه مستقل بکار نمی روند. اما چنانکه بیشتر پژوهشگران پارسی اذعان دارند "چه" که از زبان ترکی وارد زبان پارسی شده است به همراه واژه های اصیل این زبان و دیگر واژه های بیکانه مانند عربی، روسی، انگلیسی و... که در این زبان کاربرد دارند و نیز واژه های ترکیبی رایج در زبان پارسی به ساخت واژه های تازه یاری می رسانند.

مانند این واژه های پارسی : خرکچی، کارخانه چی، بند و بستچی و... یا در این واژه های عربی : توطئه چی، خبرچی، و... یا در این واژه های روسی پودراتچی، کالخوزچی، و... و یاد را این واژه های انگلیسی: تلفونچی، تلگرافچی و... ل. س. پیسیکوف نشان می دهد که زبان پارسی به همراه چندین واژه ترکی شماری پساوند نیز از این زبان گرفته است و این پساوندها با واژه های اصیل پارسی و دیگر واژه های بیکانه رایج در این زبان مانند ترکی، انگلیسی، عربی و... به ساخت واژه های تازه ای یاری می رسانند. او از جمله این پساوند ها به - چی، - قاش، - اولو، - لو اشاره می کند. و خاطرنشان می سازد که پساوند " چی " هنوز هم در زبان پارسی از بسامد بالایی برخوردار است.

ل. س. پیسیکوف که پژوهش خود درباره واژه های ترکی در زبان پارسی را از " شاهنامه " ای فردوسی و آثار پیش از آن آغاز کرده است نشان می دهد که شمار این واژه های ترکی در زبان پارسی بسیار بیشتر از آن است که امر- وزه اشاره می شود. چنانکه می دانیم واژه هایی که در بردارنده معانی اندامها در بدن هستند از قدیمی ترین واژه های یک زبان می توانند باشند و با توجه به ساختارشان از زبانهای دیگر نیز قرض گرفته نمی شوند. با این همه اگر در زبانی ویژه به این مسئله برخورد کنیم بیانگر قدمت تأثیرات دو زبان برهمندیگر است و یا به سخنی دیگر سندش زبانشناسانه است در باره قدمت تأثیر زبان دهنده بر زبان گیرنده.

در این گونه واژه ها که ما در پژوهشمان گردآوری کرده ایم به این گونه واژه ها در زبان پارسی که ریشه ترکی دارند برمی خوریم. قاش، بیک، بفو (باغیر)، انگ، بود(این واژه ها در بخش های دیگر شرح خواهند شد). علاوه بر این در زبان شفاهی پارسی به واژه هایی که در بردارنده معانی خانوادگی نیز

هستند وریشه های ترکی دارند برمی خوریم مانند : خاله قزی، خان باجی، پنگه و... این گونه واژه ها نیز از قدیمی ترین واژه های یک زبان می توانند باشند. به این ترتیب هم عوامل تاریخی و هم عوامل زبانشناسانه قدمت ریشه های پیوند میان دو زبان ترکی و پارسی را تصدیق می کنند. و بر مبنای این پیوند ها زبان ترکی از دید تاریخی به استناد محکمی تکیه می کند. در میان تأثیرات دو جانبی و متقابل این دو زبان برهم دیگر تنها خصوصیات همین عوامل نشانگر تأثیر بسیار ژرف زبان ترکی بر زبان پارسی در طول تاریخ و ورود چندین واژه ترکی به زبان پارسی است.

آشکار است که جستجوی این واژه ها، گردآوری و یادگیری آنها، تحلیل زبانشناسانه و بازشناسنخ چگونگی ساختار هم چنین معنا شناختی، بازگشایش وریشه شناختی و... آنها همگی از مهمترین وظایف زبان شناسان ترک و علم زبان شناسی ترکی می باشد. عوامل تاریخی، چهارگاهی و زبانشناسانه که در تأثیرات متقابل دو زبان ترکی و پارسی برهم دیگر نقش بسزایی داشته اند در همین باره بحث را به برنامه ای روشن می کشاند و نشان می دهد که این زبان یعنی ترکی هم بر زبان شفاهی پارسی و هم برخط نوشتاری آن تأثیر بزرگی گذاشته است و می گذارد. ما از استنادی که این سخن را تأیید می کند چند نمونه می آوریم. چنانکه می دانیم در زبان پارسی قانون آهنگ منظم مصوتها وجود ندارد اما امروزه در زبان شفاهی پارسی به این مسئله برمی خوریم.

این گونه که اگر واژه ای در زبان ادبی پارسی در هجای نخست دارای مصوت کوتاه "آ" و در هجای دوم دارای مصوت بلند "آ" باشد در زبان شفاهی پارسی مصوت نخست نیز مانند مصوت دوم تلفظ می شود:

جهاز- جهاز، بهار- باهار، نهار- ناهار، چهار- چاهار، لحاف- لاحاف، محال- ماحال... این مسئله جز تأثیر قانون آهنگ منظم مصوتها در زبان ترکی نمی تواند باشد که در زبان شفاهی پارسی نمود یافته است. پیداست که زبان شفاهی غالباً واژه های قدیمی زبان و ساختار باستانی آنرا نگهداری می کند. به همین دلیل ما اغلب به علل گوناگون (تفییر ریخت واژه و ریخت باستانی واژه) واژه هایی که از زبان ادبی دور افتاده اند از جمله واژه های برگرفته از زبان یا زبانهای دیگر را در زبانهای شفاهی می یابیم. امروزه واژه سخمه (soxma) و فعل سخمه زدن به ترتیب در معانی سرنیزه و شمشیر مشق و ضربه زدن با آن در زبان پارسی همچون یک اصطلاح ورزشی در زبان ادبی آن نیز کاربرد یافته است.

اما س. م. جمال زاده می نویسد که این واژه در زبان شفاهی اصفهان در ترکیب فعل مرکب سخمه رفتن در معانی "یورش بردن به کسی با شاخه درخت و..." مورد کاربرد قرار می گرفته است. خاطرنشان کنیم که همین واژه سخمه که از ریشه سوک (sok)- سخ ساخته شده است در متون قدیمی ترکی معانی فرو بردن، زدن، خردخرد کردن، نک زدن، داخل کردن، پاره کردن، ضربه فرود آوردن... را حمل می کرده است. از دیگر اسنادی که می توان آن را دلیلی برتأثیر زبان ترکی بر زبان پارسی از طریق زبان شفاهی پارسی آورده کاربرد جملات ترکیبی به گونه واژه در زبان پارسی می باشد. امروزه در زبان پارسی فعل مرکب الدرم بلدرم کردن (oldorom boldorom) در معانی "فحش دادن، سخن زشت و درشت گفتن، فحاشی کردن، تهدید کردن و..." کاربرد دارد که ترکیب نخست آن در زبان ترکی فعل هم جنس یک جمله چند فعلی می باشد و این افعال در این جمله بخصوص از افعال اولدورمک (oldürmek)، و بیلدیرمک

(bildirmek) در زمان آینده اول شخص بکار رفته اند: اُلدورَم بیلدیرَم - اُلدورَم بیلدیرَم - اُلدورَم بولدورَم. به گونه کلی این جمله در زبان ادبی ترکی "من سَنِي اُلدورَم و سَنِه حَدِيمِي (گوجومو) بیلدیرَم" در زبان شفاهی "من سَنِي اُلدورَم گوجومو سَنِه بیلدیرَم" کاربرد یافته است و سپس به شکل "اُلدورَم بولدورَم" (oldurəm büldürəm) درآمده است. چنانکه پیداست اصل عبارت بالا در زبان ترکی یک جمله با دو فعل می باشد که در زبان ترکی به سان یک واژه مرکب بکار می رود.

ما در زبان شفاهی پارسی به واژه هایی از زبان ترکی برمی خوریم که هرگز آنها را در زبان ادبی پارسی نمی بینیم. البته در این میان شمار واژه های گرفته شده از دیگر زبانها کم نیست. از جمله آنها سکمه (sokma) می باشد و در معانی "پیراهن و پیراهن زنانه دامن داری که بوسیله دست دوخته شده باشد" و سالمه (salma) در معانی "قند و چای قند پهلو" و نیز تپه (tepe) در معانی "لگد، جفتک و تیبا" هم چنین آنچ (elenc) در معانی "فتحه، حیله، فساد" و... به هر حال این گونه واژه های ترکی در زبان شفاهی پارسی وجود دارد که در زبان ادبی به آنها برنمی خوریم.

در حالی که واژه هایی که اساس ساخت این واژه های بیگانه در زبان پارسی هستند در حقیقت ریشه های افعالی می باشند که معانی قدیمی خود را نگهداری کرده اند. سالمه (سالماق-salmaq)، سکمه (سوکمک-sökmek)، تپه (تپمک-təpmək) و... (تحلیل معانی و ریشه شناختی این واژه ها در بخش های جداگانه ارائه خواهد شد). البته ما می توانستیم شمار این استناد را بیفزاییم اما چنانکه س. م. جمال زاده نیز تصدیق می کند بسیاری از واژه هایی که در

زبان شفاهی پارسی کاربرد دارد در زبان ادبی بکار نمی رود. وی در این باره می نویسد :

"بسیاری از این کلمات دارای معانی ثابت و صریح مخصوص است که برای آن مفهوم در زبان فارسی ادبی نمی توان مترادفی پیدا کرد". واژه های ترکیبی که در زبان پارسی کاربرد یافته اند از دید ترکیب آنها چه از نظر معنایی و چه از نظر شکل با صورت قدیمی خود متفاوت هستند. پژوهشها نشان می دهد که این تفاوتها هرگز در زبان پارسی به آنها روی نداده است بلکه شکل و معنای قدیمی خودشان هست که از گذشته زبان ترکی در خود نگه داشته اند. از جمله واژه هایی که در زبان پارسی بکار می رود می توان به یلکن(yelken) در معنای "منجناق" و نیز یلپیک(yelpik) در معنای "آسم، تنگ نفسی" اشاره کرد. ما نمی توانیم در واژه های یلکن(بادبان کشتی) و نیز یلپیک(بادبزن، پنکه) که در زبان ترکی امروز بکار می رود را به حساب دگران گونی معانی این واژه ها در زبان پارسی بگذاریم چرا که هردوی این واژه ها در حقیقت معنا و شکل قدیمی خود در زبان ترکی را نگه داشته اند. خاطرنشان کنیم که در پارسی امروز همین واژه یلکن جای خود را به واژه منجنيق داده است.

در محاوره کردن زبان پارسی واژه یللو در معنای "بی عقل، دیوانه" بکار می رود. در این که این واژه در حقیقت همان یالی(deli) ترکی است هیچ شکی وجود ندارد. می تواند بود که مصوت ای(a) ترکی در زبان پارسی وجود دارد این دگرگونی نمی بایست روی میداد. با نیم نگاهی به متون باستانی ترکی آشکار می شود که این واژه در آنجا به شکل قللو(telöv) (احمق، نادان، دیوانه و بی عقل) کاربرد داشت. بنابراین در محاوره کردن زبان شکل قدیمی و یا نخستین

شکل واژه هنوز وجود دارد و یا واژه آل (əl) که براساس تقابل معنا شناختی اش در متون قدیمی ترکی به گونه **إليک** (elik) نیز بکار می‌رود در محاوره کرنقان در واژه **النقا** (ələngə) به معنای "دست" و در محاوره بهدینان در واژه **النقو** (ələngi) بجای مانده است.

بخش نخستین

از میان واژه‌های ترکی که در زبان پارسی کاربرد یافته اند یک دسته از دید ساخت واژه‌های ساده نامیده می‌شوند. از دیدگاه زبان ترکی این واژه‌ها هرگز پساوندی را بخود نمی‌پذیرند و به این گونه در زبان پارسی نیز به گونه ساده بکار می‌روند. این گونه واژه‌ها را براساس مضامین، ساختار دستوری، سیر تاریخی دگرگونیهای معنایی و دیگر مختصاتشان به گروههای زیر میتوان تقسیم کرد:

۱- ادواری که هنوز در زبان ترکی میان معناهای فعل و اسم تفاوتی وجود ندارد. چنانکه آشکار است و استناد علمی علم ترک شناسی آنرا می‌پذیرد امروزه واژه فعل که به گونه خاصی از واژه اطلاق می‌گردد در سیر تاریخی رشد زبان ترکی در ادوار پیشین تر هم معنای اسم را می‌رساند و هم در معنای فعل بکار می‌رفت؛ یعنی این دو گونه واژه که هم از دید ساختاری و هم دستور- ری باهم دیگر متفاوت بودند دریک واژه یکانه بکار می‌رفته اند. بسیار جالب توجه است که این واژه‌های ترکی در زبان پارسی غالباً در گونه اسمی مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ نیز به همراهی افعال کمکی پارسی در ساخت افعال تر- کبی همکاری دارند. به سخن دیگر این واژه‌ها پس از ورود به زبان پارسی در معنای اسمی شان کاربرد یافته اند.

این در حالی است که غالب این واژه ها در زبان ترکی با معنای فعلی شان شناخته شده هستند. انگ (əng) "تخمین، فرض، گمان". اگر دگرگونی آوایی آ-ا-ا (a-a-a) را در زبان ترکی مورد توجه قرار دهیم دیگر شکی در ریشه ترکی این واژه (آن) باقی نمی ماند. این واژه در ریخت آن در فعل آنلاماق (anmaq) به معنای "بیاد آوردن، بیادآوری کردن، بخاطر آوردن" و نیز در فعل آنلاماق (anlamaq) به معنای "فهمیدن، درک کردن، بخاطر آوردن" و همین گونه در دیگر افعال مانند آنلاماق (anlatmaq)، آنلاشماق (anlaşmaq)، آنلاشیلماق (anlaşılmaq)، آنلاشیدیرلماق (anlaşdırılmaq)، آنلاشیدیرلماق (anlaşdırılmaq) و ... کاربرد گسترده ای دارد و داشته است.

با دست آویز قرار دادن قواعد واژه سازی زبان ترکی می توان اثبات کرد که این واژه در گذشته این زبان غالباً در معنای اسم بکار می رفته است. از قدیمی ترین قواعد واژه سازی در زبان ترکی می توان به پساوند - ل-له (la-le) اشاره کرد که اسم را به فعل دیگرگون می کرده است. بنا بر این فعل آنلاماق (anlamaq) براین اساس ساخته شده است و واژه آن در ترکیب این واژه بی هیچ شبیه ای اسم می باشد. به گمان بسیار صامتی که در این واژه مورد استعمال قرار گرفته ن، (نق) در متون باستانی ترکی استفاده شده است و در حقیقت از مهمترین آواهای زبان قدیمی ترکی به شمار می آید و امروزه نیز در لهجه های این زبان کارکرد گسترده ای دارد.

تصادفی نیست که این واژه در ریخت انگ در لهجه آشیان پارسی بکار رفته است. بنابراین می توان به این نتیجه رسید که واژه آنق- انگ در ادوار قدیمی تر اسم بوده است و در همان ادوار نیز از زبان ترکی وارد زبان پارسی شده است. دگرگونی آن (آنق) به انگ پس از ورود واژه به زبان پارسی را نمی

توان تأثیر آوایی این زبان به شمار آورد نخست به آن دلیل که در زبان باستا-
نى ترکی برای بیان همان معنا از واژه های آن (آنق) و ان (انگ) استفاده می
شده است مانند "متعجب شدن، مات و مبهوت ماندن" هم از آن وهم از ان
استفاده می شد نیز برای بیان "متعجب کردن" هم از آنیت (anit) و هم از انیت
(enit) استفاده می شد نیز در معنای "رخسار" از آن و نیز از ان استفاده می
کرده اند. ...

چک (çek) این واژه که در حقیقت ریشه فعل چکمک (çakmak) میباشد
در دورانهای پیشین تراز زبان ترکی به زبان پارسی راه یافته است و در این
زبان بیگانه معنای نخستین خودرا نگه داشته است. با نگاهی کوتاه به پژوهش
ها می توان فهمید که فعل چکمک در متون باستانی ترکی به معنای "زدن" بکار
می رفته است. به گمان غالب واژه چکیچ (çekic) که در زبان ترکی امروز به
کار می رود از همین معنا برآمده باشد. و تصادفی نیست که تمامی انواع این
وسیله با حرکت "زدن" در پیوند است و در حقیقت بیانگر اجرای حرکت همین
وسیله می باشد. از جمله : دولگر چکیچی، دمیرچی چکیچی، بوخار چکیچی.
علاوه بر این دیگر معانی فعل چکمک چون "کوبیدن، ساییدن، خرد کردن، آرد
کردن، ساختن، کشیدن و..." نظر مارا تصدیق می کند. ونهایتاً اینکه فعل مرکب
شیله وورماق (şille vurmaq)-سیله زدن در زبان امروز ترکی که در آنجا
فعل وورماق هم چون مترادف فعل چکمک کاربرد داشته است از دیگر دلایلی
برای اثبات نظریه ما می تواند باشد. ...

در برخی از لهجه های ترکی از جمله (آستارا- لنکران) فعل چکمک در
معنای "ورماق- زدن" بکار رفته است از جمله می توان به این شواهد اشاره
کرد که در این لهجه ها استفاده می شود تپیک چکمک- لگد زدن، یومروق چک

مک- مشت زدن. خاطرنشان شویم که کاربرد معنای چکک در وورماق در متون باستانی ترکی نیز تأثیر خودرا بروز داده است از جمله در واژه چکوک (چکیچ). از دیدگاه ما فعل چکنه (*çeknə*) در معنای "الصاق کردن، فروبردن" از همین ریشه می‌تواند باشد. قید کنیم که واژه چک (*çək*) در زبان ادبی پارسی جایگاه ممتازی دارد و علاوه بر معنای "سیلی" در معنای "ترکه حلاجی پنبه" نیز کاربرد یافته است. نیز این واژه بایاری افعال کمکی پارسی به ساخت افعال مرکب کمک کرده است: چک خوردن، چک زدن.

کس (*kəs*) "کوتاه، کوچک". این واژه که می‌تواند همچون ریشه فعل کسمنک (*kəsmək*) به شمار آید به گونه اسم بیشتر در لهجه های پارسی کرمان یزد و زردشتیان ساکن آن شهرها بکار می‌رود. همین واژه در معنای آشناییش امروزه در برخی از واژه های ترکی از جمله کسه (*kasa*) به معنای راه بسیار کوتاه و نزدیک کاربرد دارد نیز واژه کسیک (*kəsik*) به معنای "کوتاه، بربده، نصف، نزدیک، ... خودش را نگه داشته است. از دیگر دلایلی که می‌توان درباره ترکی بودن این واژه وقدمت آن آورد این است که ما در متون باستانی ترکی به واژه هایی چون کنس در نوع اسم به معنای "تکه، پارچه، بخش" و نیز واژه کنسه در معنای "کوتاه" برخورد می‌کنیم.

سک (*sok*) به معنای سیخونک (وسیله ای که با آن خردیگر چهارپا- یان اهلی را می‌رانند). این واژه که متراծ فعل باتیرماق (*batırmaq*) "فرو بردن" می‌باشد می‌تواند همچون ریشه فعل ترکی سو خماق (*soxmaq*) نیز شناخته آید که در گذشته زبان ترکی در نوع اسم کاربرد داشته است و در همین دوره نیز از این زبان وارد زبان پارسی شده است. این واژه که در محاورات شهرهای پارسی گوی چون شیراز، لارستان، کازرون و... مورد استعمال قرار

می گیرد در زبان ادبی پارسی نیز جایگاه مناسبی برای خود پیدا کرده است. به این ترتیب که واژه سک (sok) در زبان پارسی به گونه اسم و در معنای "سیخونک، شاخه نوک تیز شده درخت (برای راندن یا تازاندن خر) بهمراه فعل کمکی زدن به ساخت افعال مرکب مانند سک زدن و... یاری نموده است.

لازم به یادآوری است که این واژه در متون باستانی ترکی به معنای "زدن، فروبردن، الصاق کردن" در نوع فعل نیز منعکس شده است. در "دیوان" محمود کاشغری واژه سوقیم (soqim) از همین ریشه به معنای "پیکان" به کار می رود. جالب توجه است که واژه سوک همچون مترادف سوغولمه در معنای "سللمه" (soqlıma) و... در محاوره اصفهان در ریخت نخستینش بکار می رود. سون "برهنه، تهیدست و..." اگر ریخت قون که در متون باستانی ترکی بکار رفته است را که در حقیقت ریخت قدیمی واژه امروزین قویون (qoyun) می باشد در نظر بگیریم می توانیم بگوییم که واژه سون در لهجه پارسی شهر لارستان مترادف واژه سویون می باشد که در ترکیب فعل پرکاربرد ترکی سویونماق (soyunmaq) مورد استفاده قرار گرفته است.

آنچه که در این میان حائز اهمیت است کاربرد اسمی واژه است که در این لهجه باقی مانده و دگرگونیهای آوایی میان ی-ن در زبان ترکی مارا برای بیان این عقیده راسخ تر می کند که واژه سون در حقیقت با واژه سوی که در ترکیب فعل سویماق بکار رفته از یک ریشه می باشند. از اسنادی که عقیده مارا ثابت می کند می توان به فعل مرکب سون بدء اشاره کرد که در لهجه لارستان در معنای "برهنه بودن" می باشد و جالب اینکه سون در این عبارت در گونه اسمی مورد استفاده قرار گرفته است. تخت (toxt) "ساقت، آرام، آسوده". این واژه که در زبان پارسی با سامد بالایی کاربرد دارد بی هیچ شکی از ریشه

فعل توختاماق (**toxtamaq**) در معنای "ساکت شدن، ساکن شدن، راحت شدن، به خود آمدن، صبر کردن، متحمل شدن و... " می باشد.

پساوند "آ" در زبان ترکی غالباً در نقش فعل ساز مورد استفاده قرار می گیرد. این واژه "توخت" در زبان قدیم ترکی درگونه اسمی (صفت) شناخته شده بود که با ترکیب شدن پساوند "آ" به ساخت فعل توختا منجر شده است از این فعل نیز صفت توختاق (**toxtaq**) در معنای "ساکت، راحت، آرام، صبور و متحمل" بعمل آمده است. جالب توجه است که این دو واژه در دو زبان پارسی و ترکی بکار رفته اند اولی "توخت" در پارسی و دومی "توختاق" در ترکی ولی با این همه طرز کاربردشان هیچ تفاوتی باهم دیگر ندارند.

سیق (**siq**). غم، غصه، اندوه. در زبان قدیمی ترکی و متون بازمانده از آن فعل سیغقا - سیتقا (**siğqa-sitqa**) در معنای "گریستن، حق حق کردن" و نیز فعل واسم سیغفیق (**siğıq**) در معنای "گریه از ته دل، ناله" وجود داشت که بی هیچ شکی ریشه این افعال همین سیق است. چراکه میان این واژه ها هم نزدیکی معنایی وهم ریشه ای غیرقابل انکار است. بخاطر نبودن آوای "اک" در زبان پارسی این واژه در همین زبان باریخت سیغ بجای سیغ (**sig**) تلفظ شده است. قابل یادآوری است که در برخی لهجه های ترکی واژه های "سیتقاماق" (**sitqamaq**) "گریه کردن، التصال کردن، نالیدن" کاربرد دارد که از همین ریشه است.

چک (**çok**). چوک. "ستایش، پرسش، یافتن". واژه های پرکاربرد "چؤکه-çökək-çökəlek" ، چؤکه لک-çökək-çökəlek ، چؤک-çökək ، چؤکه-çökük ، چؤکوکلوك-çöküküklük ، چؤکونتو-çöküntü" که در زبان ترکی امروز بکار می روند بی هیچ شکی از ریشه چوک (**çök**) حاصل

آمده‌اند. این واژه‌ها در ادوار قدیمی تر وارد زبان پارسی شده‌اند. نمونه‌ای که برای این ادعا می‌توان آورد واژه "دیز" در لهجه لارستان می‌باشد که معنای "ستایش و بازیافت" را می‌رساند. واین هم مسئله آشکار است که در مراسم ستایش حرکتی که بیشتر از همه مورد استعمال قرار می‌گیرد زانو زدن است. می‌توان چنین گمان کرد که مضمونهای "ستایش"، "ستایش کردن" در ادوار پیشین به همراه فعل ساده چؤكمک (çökmek) بکار می‌رفته است. در این باره می‌توان این دلیل را ارائه داد که در متون قدیمی ترکی فعل ساده چؤكمک در معنای "زانو زدن" بکار می‌رفته است. جالب است که درست در همین متون واژه چؤکه معنای "سجده کردن، نماز بردن، زانو زدن..." را می‌رساند.

م. جمال زاده می‌نویسد که در شعر مولوی فعل چوک زدن در معنای زانو زدن کاربرد داشته است. و چنانکه برمی‌آید این واژه به تنها یی کاربرد ندارد بلکه به همراه فعل کمکی بکار می‌رود. اما در لهجه لارستانی واژه بهمراه فعل کمکی زدن و نیز بع تنها یی مورد استفاده قرار می‌گیرد. در نهایت ناگفته نگذریم که به دلیل نبودن صدای او (أ) در زبان پارسی این آوا به او (ا) تبدیل شده است. قال.^۱ در زبان شفاهی پارسی به ویژه در محاورات زبانهای شیراز و کازرون این واژه در معنای "جهت آزمودن کیفیت چیزی برای مدت زمان درازی نگه داشتن، کسی را که چهار بیماری است عیادت کردن، نیز در زبان عامیانه در معنی نیامدن به وعده گاهی که از پیش قرار گذاشته شده است و همچنین نیمه کاره رها کردن کاری که شخصی برای دیگری انجام می‌داده

^۱- واژه‌ها و مثلهای شیرازی و کازرونی. گردآورنده، علی تقی بهروزی، تهران

است" بکار می رود^۲. واین واژه که در زبان ترکی به معنای "تغییر دادن مکان و رفتن از مکان قبلی، تندروست بودن، زنده بودن، زندگی کردن، و... بکار می رود بی هیچ شکی می تواند ریشه فعل ترکی قاساق(qasaq) باشد که دردو-ره های پیشین تر زمانی که هیچ مرزی مابین فعل و اسم در زبان ترکی نبوده وارد زبان پارسی شده است.

در متون باستانی ترکی این واژه در معنای "انسان جهان دیده" بکار می رفته است؛ مثلاً محمود کاشغری در "دیوان" می نویسد : قال ساوی قالماز سخن پیر مرد بی اندیشه نمی تواند باشد.^۳ معانی قال گذاشتن یاد شده در بالا که در باره فعل قالماق(qalmaq) ارائه داده شده را اگر در نظر بگیریم وهم صدایی شان را با معانی که در متون باستانی ترکی و نیز معنای موردنظر محمود کاشغری را بتوانیم درک کنیم هیچ شکی باقی نمی ماند که ریشه همه این معانی می تواند از یک ریشه باشد. به عبارتی واژه قال که در معنای پیر در متون کلاسیک ترکی کاربرد داشته است در حقیقت حامل مضمون "انسانی که عمر بسیاری کرده است" می باشد. همین واژه ترکی که در ادوار خیلی قدیم وارد زبان پارسی شده است در زبان معاصر پارسی در معنی "امتحان، خبر یافتن، گرفتاری" بکار می رود.

چر. "پول، تکه، پارگی". این واژه که در زبان پارسی به ویژه لهجه های شیرازی و کازرونی در گونه اسم کاربرد دارد در زبان ترکی بی هیچ شباهه ای می تواند از ریشه فعل جیرماق(cirmaq) باشد. بدیهی است که بخار نبودن

^۲- فرهنگ لغات عامیانه، انتشارات فرهنگ ایران زمین، تهران، ۱۳۴۱.

^۳- ۱۴

آوای ای (ا) در زبان فارسی آوای ای (ا) که در ترکیب این واژه بکاررفته است در ترکیب پارسی به آوای (ا). تبدیل شده است. در زبان معاصر ترکی این واژه در ترکیبها ی چون **جیر - جیندیر (cir-cindir)**، **جیر - جیندا (cir-cinda)** هنوز هم کاربرد دارد. در زبان پارسی نیز این واژه به همراهی پسوند مصدر ساز "ایدن" و نیز فعل کمکی "دادن" به ساخت فطهای "جریدن: پاره شدن، پاره پاره شدن، تکه تکه شدن و "جردادن" کمک کرده است. در لهجه های شیراز و کازرون با تکرار دوباره واژه "جر" واژه ترکیبی جرجر ساخته شده است که در معانی "پاره پاره، تکه تکه" و... بکار می رود. در حال حاضر در زبان ادبی پارسی به همراهی این واژه ها با فعلهای کمکی "خوردن و دادن" فعلهای جر خوردن و جر دادن بکار می رود.

در همین لهجه های پارسی و نیز شعر کلاسیک ایران این فعلها در معانی خاصی کاربرد داشته اند مثلاً فعل جر زدن در معانی "زیرحرفس زدن، دبه در آوردن، زیر قول خودش زدن" و نیز فعل جر آمدن در معانی "از خود بی خود شدن، عصیانی شدن، وحشی شدن" بکار می رفته است. جالب اینجاست که در زبان ترکی نیز واژه جر (CIR) در معانی "زود عصیانی شدن، از خود بی خود شدن، وحشی شدن، خودرو شدن، نااھل شدن، ...) کاربرد داشته و دارد. فعل چیرناماق (çırnamaq) در زبان ترکی در معانی "عصی شدن، از خود بی خود شدن، پرخاش کردن، وحشی شدن، ... نیز از همین ریشه می باشد.

بغیر. فریاد، داد زدن. این واژه که در زبان ترکی از ریشه **باغیر (bağıır)** داد زدن،... به ساخت فعل **باغیرماق (bağıirmaq)** یاری کرده است در سیر تاریخی این زبان هم درگونه اسم وهم درگونه فعل کاربرد داشته است ولی بی هیچ شباهه ای می تواند واژه ترکی باشد. وبخاطر طبیعت زبان پارسی آوای ای

(ا) به آوای (۵) دیگرگون می شود چنانکه در این واژه نیز این دیگرگونی به چشم می خورد. در متون قدیمی ترکی از همین ریشه (باغیر) واژه هایی به معانی فریاد زدن و... "راست می آییم، در لهجه پارسی لارستان واژه "پنور" در معنای "فریاد حیوانات وحشی" بکار می رود که این نیز از واژه ترکی بُؤیورمَك (böyürmek) "ماخ کشیدن حیواناتی چون گاو، گاویش،..." می باشد. آواهای او- او (آتا-آتا) که در ترکیب این فعل ترکی (بُؤیورمَك) بکار رفته در زبان پارسی وجود ندارد و به همین دلیل این واژه در زبان پارسی به ریخت (پنور) درآمده است.

اوک. اوق. استفراغ، به هم خوردن حال.

فعل اویومَك (öyümek) "نهوع، استفراغ،..." که در زبان ترکی کاربرد دارد در سیزده تاریخ این زبان هم درگونه فعلی و هم درگونه اسمی بکار می رفته و می رود. از دلایلی که می توان به این ادعا آورد این است که اوی (öy) خود فعل مرکب است چراکه از او+ی (ö+y) ساخته شده است. در زبان لارستانی نیز براساس این واژه ترکی افعال مرکب اوق چنرده و اوک کنرده در معانی استفراغ کردن و حالت تهوع بکار می رود.

کوچ. این واژه که در زبان پارسی در معنای "کوچ، کوچ کردن و..." به کار می رود بی هیچ شبیه ای ریشه ترکی دارد. این واژه چه در متون و زبان قدیمی ترکی و چه در متون و زبان امروز ترکی کاربرد داشته است و تقریباً این معانی که از این واژه در زبان پارسی رایج است در زبان ترکی نیز مستفاد می شود. در متون قدیمی ترکی این واژه درگونه اسم و به معانی "کوچ، کوچیدن، محل کوچ،..." کاربرد داشته است. نیز در گونه فعل افعال کُؤچور (مَك) یعنی کوچاندن (köçünen)، کُؤچوت (köçüt)، کُؤچوت (köçürt) یعنی اسب کوچ کننده، کوچوتچو-

(*köçütçü*) یعنی راهنمای کوچ استفاده می شده است. این واژه اشتقاچهای بسیار متنوعی در زبان ترکی دارد : کؤچه- کوچ، کؤچری، کوچدوش، کؤچرگی، کؤچریلیک، کؤچمه، کؤچمک، کؤچورمک....

به هر حال می توان گفت که در زمانهای خیلی پیشین زمانی که هنوز هیچ حدی مابین اسم و فعل وجود نداشت واژه کوچ از زبان ترکی به زبان پارسی راه یافته است. این ادعای اسنادی که در ذیل می آید مورد تأیید قرار می دهد :

الف. تمامی معانی مستفاد از این واژه که در زبان ترکی وجود دارد در زبان پارسی نیز دیده می شود و نیز این واژه در زبان ترکی مانند زبان پارسی هم در گونه اسم وهم در گونه فعل کاربرد دارد.

ب. تمامی افعالی که براساس این واژه ساخته شده اند یا مرکب هستند یا جعلی می باشند : کوچاندن، کوچیدن، کوچ دادن، کوچ کردن و...

چنانکه می دانیم این واژه در زبان ترکی در مفهوم کوچ کردن دسته جمعی است که واژه های ترکیبی نظیر کوچ- کولفت (*köç-külfet*) همه اهل خانه، کوچ- کولفتلى (*köç-külfetli*)؛ و... خود را نشان می نمهد. جالب است که این مفهوم کوچ در زبان پارسی نیز وجود دارد. نهایت اینکه این واژه هم در زبان شفاهی وهم در زبان ادبی پارسی کاربرد دارد و می تواند از دیگر دلایل ترکی بودن واژه باشد که در گذشته های دورتر وارد زبان پارسی شده است. جا دارد بگوییم که در زبان روسی نیز این واژه وجود دارد مثلًا کوچنواتی (*koçevati*) کوچ کردن و...، کوچنواکا (*koçevaka*) محل کوچ، کوچنوئیک آدم کوچ کننده. که می تواند از زبان ترکی وارد این زبان شده باشد.

لغ. چیزی که محکم نیست و مدام تکان می خورد. فعل لاخلاماق به معانی که در بالا ذکر شد براساس اسم لاخ (lax) در زبان ترکی وجود دارد که در ادوار پیشین وارد زبان پارسی شده است. این واژه در لهجه های شیرازی و کازرونی در ریخت لخ به همان معانی مذکور کاربرد دارد. والبته چنانکه می دانیم این واژه در زبان ترکی در معنای "خراب شدن" نیز بکار می رود. جادارد یادآوری کنیم که این واژه در زبان ادبی پارسی در ریخت لق بکار می رود و براساس همین واژه در زبان پارسی چندین فعل وجود دارد: لق کردن، لق شدن و ...

بَرْبَر. از حدقه درآمدن چشم بخاطر حیرت و تعجب و این واژه که بر اساس اسم برابر ساخت فعل بَرَلَمَك (berelmek) : گشاد شدن چشم ازترس. در ترکی کمک کرده است. در لهجه لارستانی به گونه واژه ترکیی درآمده است. این واژه در زبان گذشته ترکی به گونه اسم کاربرد داشته است که با اضافه شدن پساوند "آل" که در ترکی فعل ساز است در زبان امروز به گونه فعل کاربرد یافته است و در همان زمان نیز وارد زبان پارسی شده است. در متون باستانی ترکی فعل بِرِیک (berik) در معنای دقت کردن، خبر یافتن، جاسوسی کردن و ... بکار می رود که از ریشه بِر (ber) ساخته شده است.

تیز. این واژه به معنای تیرک هم در زبان شفاهی و هم در زبان ادبی پارسی بکار می رود. در زبان ترکی واژه تیز در گونه اسمی به معنای تیرک در فعلهای نظیر دِیرَمَك، دِيرَنَمَك (dirəmək, dirənmək) و اشتقاچهای بی شمار آنها وجود دارد که هیچ شبهه ای در ترکی بودن واژه باقی نمی گذارد. در زبان معاصر پارسی این واژه به همراه واژه های دیگر این زبان و واژه

های بیگانه دخیل در زبان پارسی بکار می رود: تیرآهن، تیر تلکراف، تیر سقف و ...

آل. مسخره، استهزا، ریشخند، دست انداختن در دیوان محمود کاشغی آمده است که در زبان قدیمی ترکی اسم **الیک /الوک (elik/eluk)** در معانی استهزا، مسخره و ریشخند و فعل **الیکله مک (elikləmək)** از ریشه همین واژه در معانی مسخره کردن، دست انداختن / استهزا کردن و ... کاربرد داشته است. واینکه واژه آل که به معانی مذکور در لهجه کازرونی استفاده می شود از ریشه ترکی **الیک /الوک** است هیچ شکی وجود ندارد و براساس ساختار آوایی می توان چنین گمان کر که ریخت اولیه واژه می تواند آل (**اھ**) باشد.

علی نقی بهروزی که واژه ها و ضرب المثلهای مورد استفاده در لهجه های کازرونی و شیرازی را گرد آورده و چاپ کرده است براساس منابع عربی و ... می نویسد :

" شهر کازرون تا قرن ۴ هجری دین زرتشتی و آداب و رسوم قبل از حمله اعراب را حفظ کرده وزبان و لهجه خاصی داشته است و اکنون نیزدارای کویش خاصی است که هم لغات آن و هم ضرب المثلهای آن و اصطلاحات آن با سایر نقاط و حتی شیراز و دیگر شهرستانهای فارسی متفاوت است ."

براساس کتاب وی چنین می توان گفت که واژه آل در دوران ساسانیان در زبان پارسی وجود داشته است و معنی مستفاد و ترکی را نیز از خود نشان می داده است. این واژه اگرچه پس از حمله اعراب به ایران کارکرد خود را تا حدودی از دست داد و جایش را به واژگانی عربی از جمله مسخره واستهزا داد با این همه در لهجه های کازرونی همچنان باقی مانده است و هنوز هم بکار می رود.

از دلایل مهم این ادعا این است که واژه هایی که مفهوم واژه آل را امر- وزه در زبان پارسی می رسانند منشأ عربی دارند از جمله مسخره واستهzaء، در لهجه کازرونی این واژه به همراهی افعال کمکی چند به ساخت دیگر فعلهای مرکبی یاری رسانده است از جمله : آل کردن، آل شدن و... آل در زبان ترکی در معنای دست نیز بکار می رود. حال پرسش این است که آیا مابین ای واژه و معنای دست پیوندی وجود دارد؟!

سوگ. جای خلوت. پستو... این واژه در زبان باستانی ترکی براساس ریشه سیغ که به ساخت فعل سیغینماق(*siğınmaq*) در معانی "پنهان شدن، پناه آوردن، به کنجی خزیدن و..." یاری رسانده است در گذشته این زبان هم در گونه فعل وهم درگونه اسم کاربرد داشته است. درگونه اسمی وارد زبان پارسی شده است وچه در زبان شفاهی وچه در زبان ادبی پارسی از جایگاه بزرگی برخوردار است. براساس فعل سیغ در متون کلاسیک ترکی چندین فعل وجود دارد از جمله سیغماق(*siğmaq*) "جای گرفتن، سیغینماق-*siğınm-*
-aq" پناهنده شدن، کمک خواستن، التماس کردن، روی کردن، سیغتورماق- سیغدیرماق(*siğturmaq-sığdırmaq*) "جای دادن، پناه دادن" و... در زبان امروز ترکی نیز براساس همین واژه اسمهای سیغینماق(*siğınaq*، سیغیناجاق *siğınacaq*، سیغینجاق(*siğıncaq*) و... درست شده است و همچنین فعل های سیغینماق "پنهان شدن، پناهنده شدن"، سیغیشیدیرماق "جای دادن، تحمل کردن"، سیغماق "جای گرفتن، هضم شدن" و اشتقاوهای آنها مانند سیغیشیدیرما، سیغینما، سیغیشما، سیغما.

چنانکه پیشترهم کفیم بخار نبودن آوای ای (ا) در زبان پارسی این آوا پس از ورود واژه به این زبان به او (u) تبدیل شده است.

چول. به کنار زدن، خارج کردن از بازی... . این واژه در گونه اسمی با فعل مرکب چول شدن به معنای "خارج کردن شخصی از بازی، به کنار زدن در زبان پارسی کاربرد داشته است. در زبان قدمی ترکی فعل چول درمعانی "کم شدن، جاری شدن(آب) و..." وجود دارد که می تواند از دلایلی باشد که این واژه در گذشته نسبتاً دور از زبان ترکی وارد زبان پارسی شده است. به هر حال به نظرما، مابین واژه چول که در زبان امروز ترکی درمعانی "بیرون، خارج و..." بکار می رود با واژه چول که در زبان پارسی وجود دارد همسانی های بسیار نزدیکی از نظر معنایی وجود دارد. و به ادعا می توان گفت هردو از یک ریشه هستند. براساس این واژه در زبان پارسی فعل مرکب چول شدن نیز وجود دارد که با فعل چوّله چیخاریلماق(*çöleçixarılmak*) در زبان ترکی به یک معنا هستند.

چاو. صدا. صدای بلند، فریاد و... . در متون کلاسیک ترکی براساس این واژه می توان معانی ذیل را استخراج کرد :

صدا، روستا، شهرت، مشهور بودن، خبر و... نیز افعال چاولنماق و چاویقماق(*çavlanmaq*, *çavıqmaq*) در معانی "مشهور شدن، نام آورو نامی شدن، شهرت یافتن" وجود دارد. در متون کلاسیک ترکی علاوه بر این افعال به فعلهای چاولوغ(*çavlug*) "مشهور، نامی" و چاویقماق(*çavıqmaq*) یعنی "مشهور کردن، تعریف کردن، مدح گفتن" نیز دیده می شود. در زبان پارسی نیز براساس این واژه فعل چاویدن "سروصدا کردن" وجود دارد. در لهجه های شیرازی و کازرونی به مردانی که جلوی کاروان یا گروه سربازان و... می روند وبا صدای بلند آواز می خوانند چاوش گفته می شود. و بی شک این واژه از ریشه چاو گرفته شده است. اگرچه حسن عمید درباره این واژه و ریشه آن

چیزی نمی گوید ولی ما در این مبحث تاحدودی ثابت کردیم که ریشه این واژه یعنی چاو ترکی است و این زبان به پارسی راه یافته است.

غاز. این واژه که در لهجه پارسی کرنقان به معانی "دره تنگ، چاک و..."

بکار می رود چه در زبان قدیمی ترکی و چه در زبا معاصر به شکل گسترده ای کاربرد داشته است. این واژه که می تواند ریشه فعل قازماق(qazmaq) در ترکی باشد زمانی که هنوز مابین گونه اسم و فعل از نظر مفهوم فرقی نبود از زبان ترکی وارد زبان پارسی شده است. اگر به چکونگی ساخته شدن دره در کوهها نظری بیفکنیم به این نتیجه می رسیم که مابین واژه غاز که در زبان پارسی است و فعل قازماق در ترکی همسانیهای غیرقابل انکاری وجود دارد و هیچ شکی هم نیست که این دو واژه از یک ریشه هستند. قابل یادآوری است که این واژه در زبان کلاسیک پارسی بکار می رفته است و امروز نیز بعنوان واژه ای آرکائیک مورد استفاده قرار می گیرد.

تار. پراکنده، پریشان، جدا جدا.

اسم تار که در واژه تاروتفرق به معنای "بهم ریختن، جدا کردن و..."

بکار می رود می تواند منشائی ترکی داشته باشد چراکه در متون کلاسیک این زبان به این واژه راست می آییم. محمود کاشفری در دیوان خود به این واژه اشاره کرده و می گوید در کتب ترکی کابرد وسیعی دارد و دائز براین مسئله جمله ذیل را بعنوان شاهد ارائه می دهد : "بنگر سوسین تاردى" - این دلاور سپاه آنها بهم ریخت. علاوه بر این کتب براساس همین واژه فعلهایی تار(ماق)- بهم ریختن، جدا جدا کردن ، تاراس(لاماق)- در همان معانی مذکور بکار می رفته است. و محمود کاشفری براساس این دو فعل دو مثال می آورد:

آفین سوسین تارادی، چاغری قازیغ تار اسلامدی- سپاه آنها برهم ریخت، شاهین غازهارا پراکنده کرد. نیز اشتقاچهای گوناگونی نیز از این فعلها در زبان ترکی وجود دارد از جمله تارقان، تارقار و... و همه اینها شواهدی دال بر ترکی بودن واژه است که در زمانهای پیشین وارد زبان پارسی شده است. علاوه بر اینها این واژه امروزه نیز در واژه‌های مرکب کاربرد وسیعی دارد از جمله می‌توان دار ماداغین (darmadağın) را مثال آورد که از ترکیب یک اسم (دار) و یک فعل (داغین) حاصل شده است. واژه دار یا تار در معانی اشاره شده در گذشته زبان ترکی البته هم در گونه اسم و هم در گونه فعل کاربردی داشته است. علاوه برگفته های بالا یادآوری کنیم که در بعضی از لهجه های ترکی از جمله در روستاهای شهرستان گده به ی (Gedebey) فعل دارانماق در معانی "پراکنده شدن، از بین رفتن، تارومار شدن،..." مورد استفاده قرار می‌گیرد.

در زبان معاصر ترکی فعل آران داران در معانی متفرق شدن؛ پراکنده شدن و پراکندن و... نیز واژه داران از همین ریشه است. یادآوری این نکته نیز ضروری است که واژه تاران که در زبان روسی به معنای وسیله ای که با آن دیوار قلعه هارا می‌شکستند وجود دارد و همچنین واژه تاران که در زبان ترکی اصطلاح نظامی است بی شک از اشتقاچهای این اسم می‌باشد. اینکه عده ای ریشه این واژه را روسی می‌دانند هیچ مدرکی دال بر اثبات آن در دست ندارند. به گفته غالب تاریخ شناسان معتبر ترکان همواره از بهترین جنگاوران جهان به شمار آمده اند و اساساً یکی از تفاوت‌های عمده این مردمان بادیگر ملل در همین مسئله است و از نظر ما این ابزار جنگی نیز به توسط ترکان ساخته

شده و واژه تاران که اصطلاح ترکی است از این زبان به زبانهای یونانی و نیز روسی راه یافته است.

در زبان ادبی پارسی نیز عبارت تارومار در همان معانی مذکور کاربرد دارد و به همراهی این عبارت با افعال کمکی چندین فعل مرکب در این زبان نیز موجود است از جمله تارومار شدن، تارومار کردن.

جا دارد بگوییم که غالب واژه های ترکی در زبان پارسی با همراهی پساوند مصدرساز (ایدن) و نیز افعال کمکی این زبان به ساخت افعال جعلی بسیار زیادی یاری کرده اند و جالب است که هماره این واژه های ترکی در ترکیهای فعلی در نقش اسم ظاهر می شوند چراکه پساوند مصدرساز(ایدن) اکثراً با واژه های از نقش اسم ترکیب می یابند. با این همه این واژه های ترکی در زبان پارسی به گونه مستقل نیز مورد استفاده قرار می گیرند.

قاب . در زبان پارسی فعل مرکب قاب زدن در معانی **قابیدن** و ...**بکار می رود** که واژه قاب که در ترکیب آن بکار رفته است در زبان ترکی معانی شانه زدن، چنگ زدن، ربودن و ... را می رسانند و این واژه در حقیقت ریشه فعل قابماق(*qapmaq*) ترکی است. از این فعل چندین اشتقاق در این زبان وجود دارد از جمله : **قابیلماق**(*qapılmak*), **قابیشدیرلماق**(*qapılışdırılmaq*), **قابسنا - نماق**(*qapsanmaq*) و ...

-۲- دوره ای که افعال ترکی از نظر لازم و متعدد بودن از هم دیگر تفکیک نمی شدند. این واژه ها نیز در حقیقت می توانست دنباله همان مبحث پیشین باشد با این همه چون این واژه ها از زبان پارسی غالباً در گونه فعلی کاربرد یافته اند ما آنها را جداگانه ارائه می دهیم. این واژه های ترکی در زبان پارسی

یا برای ساخت افعالی از اسمها بکار میروند و یا در ترکیب فعلهای مرکبی بکار می‌رود که غالباً به همراهی اسم و فعل معین ساخته می‌شوند.

توكیدن. تکیدن. این واژه که در زبان شفاهی پارسی در معانی "ضعیف شدن، لاغر شدن و..." بکار می‌رود از ریشه تؤک (*tök*) در زبان ترکی است که فعل **تؤکمک** (*tökmek*) - ریختن از این ریشه حاصل شده است. یکی از این دلایل می‌تواند این باشد که لازم و متعددی بودن این فعل هیچ فرقی با همدیگر ندارد. به عبارتی این فعل از افعال دورانی است که هم در گونه متعددی و هم در گونه لازم بکار می‌رفته است.

جالب است که در لغت نامه های پارسی واژه تکیه که از این فعل ساخته شده است به معنای ذیل آمده است: آنکه گوشتش ریخته و ضعیف شده است این نیز یکی از دلایلی می‌تواند باشد که به ترکی بودن واژه اشاره دارد. چون آوای او(ة) در زبان پارسی وجود ندارد این واژه به گونه او^۱ توكیدن/ توک/ تک^۲ تلفظ شده است. واینکه معنای مستفاد از این واژه در زبان پارسی بسیار نزدیک به معنای فعل **توكنمک** (*tükennmek*) در زبان ترکی است. به همین علت هردو ریخت توكیدن و تکیدن در زبان پارسی وجود دارد واینکه آوای او (ة) در زبان پارسی وجود ندارد امری آشکار است. یادآوری این نکته نیز لازم است که فعل **تؤکولمک** (*tökülmek*) در زبان شفاهی ترکی در معانی لاغر شدن و ضعیف شدن بکار می‌رود.

باغ. این واژه در زبان امروزی پارسی در معنای "پارک" کاربرد دارد. اما ما پیش از اینکه این لغت را تشریح کنیم به این مسئله توجه می‌دهیم که این واژه در میان زردشتیان کرمان و نیز در ریختهای گوناگون باغ، با، بای، ببغ، مورد استفاده قرار می‌گیرد. در کتاب فرهنگ بهدینان که حاوی ۴۵۰۰ واژه از

این گویش است نویسنده در مقدمه کتاب می آورد که در لهجه های کرمان ویزد بسامد واژگان آرکائیک بسیار بیشتر است. با عنایت به اینکه پیش از اسلام حکومت سیاسی و دینی ایرانیان در دست ساسانیان بود و آنان نیز زردشتی بودند می توان چنین گمان برد که واژه ها و عبارات ترکیبی که در لهجه پیروان این دین یعنی زردشتیان کرمان ویزد وجود داشت هم در همان دوران وهم پس از آن رفته وارد زبان پارسی شده باشد. به همین جهت است که ریختهای گوناگون آوایی که از واژه باغ در لهجه های کرمانی ویزدی است بسیار حائز اهمیت است.

باتوجه به متون کلاسیک ترکی می توان چنین گمان کرد که واژه باغ از ریخت باستانی با- که در فعلهای چون **bağlamaq**(bağlamaq)، **baglatdırmaq**(bağlatdırmaq)، **bağlanmaq**(bağlanmaq)، **baglatdırmaq**(bağlatdırmaq) بکار رفته است با افزودن پسوند "غ" حاصل آمده است. این را هم بیافزاییم که فعل با در معنای "بستن، طناب پیچ کردن و..." در متون کلاسیک نمود بارزی دارد. در ترکی یاکوت نیز واژه **bıa** (بیا) از همین ریشه در معنای "ریسمان، بند و وطناب" بکار می رود. و احتیاجی نیست که بگوییم اسم باغ در معنای "بند و بستن" که در متون کلاسیک ترکی بکار رفته از همین ریشه است.

به هر حال فعل آرکائیک با که در متون کلاسیک ترکی بکار رفته است و نیز در لهجه های کرمان ویزد مورد استعمال قرار می گیرد را می توان چنین به شمار آورد که در دوران ساسانیان از زبان ترکی وارد زبان پارسی(پارسی پهلوی) شده است و آن پس به گونه ای گستردگی در این زبان باریختهای گونا- گون باغ، بای، با و... مورد استفاده قرار گرفته است. فرهنگ عمید نیز درباره

ترکی بودن واژه واینکه ریخت اولیه آن می تواند "با" باشد در توضیح خود به واژه باغ این ادعای مارا تا حدودی تصدیق می کند.

باغ...زمینی که دور آن دیوار کرده و انواع درختان در آن کاشته باشند.
مؤلف می نویسد که واژه باغ در زبان پهلوی نیز در همین ریخت مورد استفاده قرار می گرفته است. در یکی از منابع روسی درباره واژه باغ که در زبان ترکی و در زبان روسی به معانی "تاکستان و..." بکار می رود همسانیهای زیادی را نشان می دهد و درباره منشأ این واژه دو دیدگاه بیان می کنند که اولی ترکی بودن واژه است و دومی اینکه ریشه باغ را به زبان سغدی میرسا- نند.

اما چنین نظری را نمی توان پذیرفت. هرچند که این واژه در زبانهای ایرانی پهلوی و سغدی بکار رفته است اما حقیقت این است که واژه باغ از زبان ترکی به این زبانها وارد شده است.

سینما.رقص.براساس فعل سیندیرماق(**sindirmaq**) که در زبان شفاهی ترکی به معنای "با تمام وجود رقصیدن، رقصیدن" بکار می رود و می توان فهمید که این واژه ریخت دیگرگونه از واژه سینما(**sinma**) است و سینما از اشتقاقهای فعل سینماق می تواند باشد که هم دروجه لازم و هم دروجه متعددی در زبان ترکی کاربرد داشته است. به دلیل آنکه در زبان پارسی آوای ای (ا) وجود ندارد این آوا به ای(ا) دیگرگون شده است و در اثر حرف م حرف ن نیز به م دیگرگون شده است: سینما- سینما(**sinma**).

سینما. می توان چنین فرض کرد که این دیگرگونیها همکی در زبان ترکی روی داده است و سپس به همین ریخت وارد زبان پارسی شده است. والبته پر واضح است که فعل سین(**sin**) خود ریخت اولیه واژه نمی تواند باشد چرا که

حرف "ن" اینجا نشانگر مراجعت می باشد. بنابراین ریخت اولیه سُنْتی - می تواند باشد. تصادفی نیست که فعل سُنْتی - در متون کلاسیک ترکی به معانی پاره کردن، جدا کردن، رقصیدن، پاره پاره و ... بکار رفته و می رود. واژه رقص و فعل رقصیدن که در زبان معاصر پارسی بکار می رود بنابه نظر پژوهشگران از زبان عربی به عاریت گرفته شده است و در بردارنده معانی فوق می باشد.

سر. لیز خوردن. افعال سراندن، سریدن، سرخوردن، سردان، سرسری خوردن و ... چه از دید ساختار وچه از دید معنا بیانگر این است که همه این افعال از واژه سور (sür) که ریشه فعل ترکی سورمک (sürmek) : راندن می باشد گرفته شده است؛ و بخاطر اینکه در زبان پارسی آوای او (آ) وجود ندارد این آوا ب او (۵) تبدیل شده است.

جالب توجه این است که این واژه ترکی در زبان پارسی نیز در همان معنای مألف خود مورد استفاده قرار می گیرد. این واژه در حقیقت دوره ای وارد زبان پارسی شده است که در آن دوران میان وجود لازم و متعددی در زبان ترکی هیچ تمایزی وجود نداشت. جالب است که واژه سر در زبان پارسی به معانی مذکور در بالا به گونه مستقل فعالیت می کند. اشتقاتهایی که از این فعل در زبان پارسی با معانی همسان فعل بکار می روند همگی بیانگر این واقعیت است که واژه - واژه ترکی است و در ازمنه پیشین وارد زبان پارسی شده است و از اینگونه واژه می توان به : سرسوه، سورتمه، سرمه، سورچی، و ... اشاره کرد. یادآوری می کنیم که در متون کلاسیک ترکی فعل سورمک (sürmek) در معانی "اداره کردن، تعقیب کردن، فراری دادن، ادامه داشتن، ریشه دوامن و ..." نیز مورد استفاده قرار می گرفته است.

مسئله ای که در تحلیل این واژه های ترکی دخیل در زبان پارسی به چشم می آید این است که این واژه ها در پارسی هم بگونه ای مستقل کاربرد دارند و هم اینکه در ساخت فعلهای جعلی و مرکب به همراهی واژه های پارسی یا بیگانه دخیل در پارسی اشتراک می جویند. والبته این واژه ها هم در زبان شفاهی هم در لهجه های گوناگون پارسی و هم در زبان ادبی بسامد بالایی را به خود اختصاص داده اند. البته بعضی از این واژه های ترکی نیز تنها به همراه افعال کمکی پارسی و یا با پساوند مصدرساز (ایدن) بکار می روند. ما چند نمونه از این قبیل واژه هارا نیز در ذیل مورد بررسی قرار می دهیم.

تپیدن. تپاندن، چپاندن، به نور فرو کردن، حمله کردن، ندمالی کردن...

وتپاندن: حمله بردن، قلب کسی را به هیجان آوردن و...

این دو فعل که از ریشه ترکی فعل تپ (top) ساخته شده است ریخت نخستینش در وجه لازم و ریخت دومین آن در وجه متعدد است. این فعل می تواند در تمام ادوار و سیر تاریخ زبان ترکی بکار رفته باشد و معانی مختلف و نیز اشتقاقهای بیشماری را مالک است. این فعل در متون کلاسیک ترکی و در نخستین ریخت معنای خود یعنی "لگد زدن و..." بکار می رفته است و براساس همین معنا اشتقاقهای فراوانی نیز از این فعل ساخته شده بوده است از جمله :

تاپدالانماق (tapdalanmaq) - کوفته شدن، هموار شدن، لک خوردن

و...، تپینمک (təpinmek) - لگد زدن، ضربه زدن، و...، **تپیشمک (təpişmek)**

- تند زدن ضربان قلب، حرکت تند و متقابل و....

این نکته را نیزیادآوری کنیم که فعل تپیک (topik) چه در متون کلاسیک ترکی و چه در زبان امروز ترکی همواره با واژه لگد که در زبان معاصر پارسی بکار می رود همراه و هم معنی است. در هر حال می توان با قاطعیت گفت که

فعل تپیک در حدود دوران ساسانیان از زبان ترکی وارد زبان پارسی شده است. وتصادفی نیست که حسن عیید فرهنگ نویس معاصر زبان پارسی کار-برد فعل تپیتن را در زبان پهلوی خاطرنشان می کند. البته فعل تپیک تنها در متون کلاسیک ترکی ونیز ترکی امروز در آذربایجان و دیگر مناطق ترک زبان کاربرد ندارد بلکه این فعل در دیگر شاخه های ترکی نیز از دیرباز فعال بوده و کاربرد داشته است. واز نظر ما فعلهای *toptatsiya* و *toptat* که در زبان روسی به ترتیب در معانی "راه را کوفتن، زیر پا انداختن، زیر لگ انداختن و" به زمین لگ زدن، کوفتن" از اشتقاقهای این فعل ترکی است که به زبان روسی راه یافته است.

چاپیدن. این فعل جعلی که در زبان پارسی معاصر درمعانی "غارت، چپاول، مغبون کردن کسی در معامله و... بکار می رود بی هیچ شکی از ریشه چاپ(*çap*) ترکی گرفته شده است که در متون کلاسیک ترکی ونیز زبان امروز آن کاربرد گسترده ای دارد و براساس همین ریشه می توان فعل چاپماق را نشان داد که در همین زبان بکار می رود. نیز در متون کلاسیک ترکی برمبنای این ریشه به افعال چاپماق(*çapmaq*)- زدن، شلاق زدن، تاختن، کندن، جدا کردن، دونیم کردن، بردن، با چوب زدن، و... ونیز چاپیت(*çapıt*)- حمله بردن گردن کسی را زدن، وسیله تاخت و تاز و... و فعل چاپیل(*çapıl*)- توسط کسی به قتل رسیدن، مورد چپاول قرار گرفتن و... می توان برخورد کرد. یادآوری کنیم که پسوند ماق(*maq*) نیز در آخر افعال فوق موجود است.

فعل چاپماق در زبان ترکی امروز در معانی ذیل نیز بکار می رود: همه چیزی یعنی هست ونیست کسی را به زور گرفتن، لخت کردن کسی و... نیز در زبان ترکی از همین واژه اشتقاقهای چون چاپقینچی(*çapqıncı*)، چاپقین

چیلیق(*çapılıq*)، چاپیلما(*çapılma*) و... در معنای چپاولگر، چپاولگری و راهزنی، مورد چپاول و غارت واقع شدگی بکار می رود. در زبان پارسی نیز براساس همین ریشه صفت فاعلی چاپنده، چپاول، چپاولچی، چپاولگر و... به کار می رود. به هر حال این واژه ها چه در زبان شفاهی پارسی و چه در زبان ادبی کاربرد دارند و حسن عمید در فرهنگ خود این ادعای تأیید می کند.

جار زدن. این فعل مرکب که در لجه های پارسی کازرونی و شیرازی بکار می رود بخش نخستینش جار(*car*) بی هیچ شکی از فعل جارلاماق یعنی با صدای بلند داد زدن و... که در متون کلاسیک ترکی بکار رفته است می آید و این فعل نیز براساس فعل(جا) و پساوند اسم ساز(آر- آر) ساخته شده است. به هر حال این واژه ریشه ترکی دارد که به پارسی راه یافته است. درباره اینکه واژه جار در زبان پارسی در ریخت اسم بکار رفته است علاوه بر فعل مرکب جار زدن می توان به ترکیب جار و جنجال نیز اشاره کرد که در گونه اسم مورد استفاده قرار گرفته است. می بایست اذعان کرد که واژه جار که در زبان ادبی پارسی به همراهی فعل معین "زدن" بکار می رود از نظر معنایی با کارکردش در زبان شفاهی تا حدودی فرق دارد.

در زبان پارسی براساس همین ریشه و با همراهی پساوند ترکی "چی" واژه جارچی- کسی که جار می زند. نیز وجود دارد. یادآوری این نکته را هم ضروری میدانیم که غالب واژه های ترکی که در زبان پارسی فعالیت می کنند در بیشتر موارد چه در گونه اسمی و چه فعلی از نظر کارکرد معنایی در زبان شفاهی و ادبی پارسی با هم دیگر در ریخت معنایی نخستینشان چندان فرقی ندارد.

۳- واژه هایی که مفهومهای اعضای بدن را می رسانند.

براساس نظریه های زبانشناسی آشکار شده است که واژه هایی که در بردارنده مفاهیم اعضاي بدن هستند می توانند از قدیمی ترین لایه های یک زبان باشند. به همین دلیل ما می توانیم با بازیافت و بررسی واژه های ترکی که در این مفاهیم هستند و در زبان پارسی بکار می روند چشم اندازی از تأثیرات قدیمی زبان ترکی بر زبان پارسی را نشان دهیم.

فاس. بود، اشگ، بغور، سس.

اینکه این واژه ریشه های ترکی دارد احتیاجی به تحلیل و سند ندارد و حتی در فرهنگ عمید نویسنده ترکی بودن واژه به به ک را نیز شهادت میدهد. واژه بغور که در متون کلاسیک ترکی و نیز زبان امروز بکار می رود در حقیقت ریختی است از واژه باغیر(bağır)- جگر. که با خاطر طبیعت آوایی زبان پارسی به این ریخت درآمده است. این را نیز ناگفته نگذاریم که این واژه در زبان پارسی به شکل مستقل بکار نمی رود مثلاً واژه ترکی بغور- بغور که نوعی غذا و خوراک ساخته شده از جگراست دال براین ادعای می تواند باشد. این مسئله را نیز خاطرنشان کنیم که واژه باغیر در زبان ترکی معانی بسیار متنوعی دارد و در این باره تنها به این شواهد اکتفا می کنیم که علاوه بر معانی "جگر، قلوه، دل و..." به معانی ازدل زدن، درست کردن دسته کمان، لخته شدن خون، جگر داشتن و..." را نیز می رساند.

واژه هایی که نشانگر معانی حشرات و حیوانات خانگی هستند.

چپش. بچه بن، بز نر فربه شده. این واژه که در لهجه های گوناگون زبان پارسی با ریختهایی از جمله چپش(çəboş)، چپش(çəpes) و به معانی گوناگون بکار می رود در حقیقت از واژه ترکی چپیش(çəpiş) برگرفته شده است. قابل توجه است که در متون کلاسیک ترکی واژه چپش که همچون اسم

نمود می یابد براساس فعل چپیشلئنمک (*çepişlenmek*) - بچه بز شش ماهه ساخته شده است.

تکه، بز نر، تگه، بز نر چهارساله، تکیر، بز نری که پیشاہنگ گله بشمار می رود. این واژه که با این ریختها و معانی در زبان شفاهی پارسی بکار می رود در متون کلاسیک ترکی در ریخت تکه به معنای بزنر و در زبان امروز ترکی به معانی بز وحشی، بزکوهی و بزن مورد استفاده قرار می گیرد. به نظر ما این واژه تکه می تواند براساس فعل تکه (*teke*) در متون کلاسیک ترکی در معانی "حمله بردن و ..." بکار می رود و با پساوند (ا) ساخته شده باشد. به عبارتی می توان گفت ریخت اولیه معنای تکه می تواند "حمله بردن" باشد که با عملکرد این حیوان نیز سازگاری دارد.

خچی. بز. این واژه که در لهجه بیرونی در گونه اسم بکار می رود چنین شرح داده شده است: از نامهای بزی است. و جالب است که این واژه در لهجه بیرونی در ریخت خنچی نیز تلفظ می شده است. و ما هردوی این ریختها را از ریخت کچی (*keçi*) که در زبان ترکی به معنای بز می باشد کمان می کنیم. از دید ما واژه کچی در زبان ترکی براساس ریشه فعل کچمک (*keçmek*) یعنی کجع - بگذر. و پساوند اک ساخته شده است و معنای نخستین آن نیز می تواند "عبور کردن از راههای صعب العبور" باشد.

تقلی. گوسفند سه ساله ماده، تقولی، گوسفند شش ماهه تا یکساله. این واژه تنها در لهجه های بیرونی و آشتنیان بکار نمی رود بلکه در غالب لهجه های پارسی مورد استفاده قرار می گیرد. حسن عمید فرهنگ نویس ایرانی نیز ریشه ترکی بودن این واژه را تأیید کرده است. آشکار است که واژه توغلو (*toğlu*)

در زبان ترکی به معنای بچه گوسفند ده ماهه استفاده می شود. واژه توقلی نیز در متون کلاسیک به بچه گوسفند شش ماهه اطلاق می شده است.

کڑپه. بچه گوسفند. این واژه در لهجه های پارسی شیرازی و کازرونی بکار می رود. در هر حال این واژه در زبان پارسی در ریختهای کورپه و کورپا به معنای "کیاه نازک، کوتاه و نورسته" بکار می رود. از نظر ما هردوی این ریختها از زبان ترکی به زبان پارسی راه یافته است چراکه در زبان پارسی صوت "آ" در پایان واژه ها بکار نمی رود. به همین دلیل واژه ترکی کُورپه (körpe) در زبان پارسی به ریخت کورپا درآمده است. واژه کُورپه در زبان ترکی به معنای بسیاری از جمله "تروتازه، نورس، بسیار جوان، نوزاد، شیرخوار و..." اشاره می کند.

ازو. زنبور کوچک زرد رنگی که نیش زهرداری دارد. این ریخت که در لهجه های لارستانی بکار می رود در حقیقت از واژه ترکی آری (ari) - زنبور گرفته شده است. از نظر ما نیز واژه "آری" با همنشینی واژه "آر- زرد، قرمز" پساوند اک ترکیب یافته است.

واژه هایی که حامل معانی خوراکی هستند.

قیساغ. سرشیر. ترکی بودن این واژه پیش از هر تحلیلی براساس صورت خود واژه به اثبات می رسد. این واژه در سیر تاریخ زبان ترکی هم در گونه فعل وهم در گونه اسم بکار می رفته است. اما در زبان معاصر ترکی در گونه اسم استفاده می شود و بر اساس پساوند مَک / ماق (mek/maq) می توان گفت که ریخت مصدری به خود گرفته است و این گونه ساختهای مصدری در زبان ترکی فراوان وجود دارد.

واژه قیباق (qıyaq) در متون کلاسیک ترکی به معانی سرشین، روغنی که روی شیر تازه پخته جمع شده است بکار می رفته است براساس صورت واژه از ریشه فعلی و پساوند (آق/اک) ساخته شده بوده است و فعل (قیی- قای) که ریشه اینگونه واژه به شمار می آید در معانی "چیزی که بالا می آید، چیزی که بر سطح می رسد" در کذشته زبان ترکی رواج داشته است. براساس مطالب بالا و نزدیکی آواهای ای - آ(ا)-ا زبان ترکی مارا به گفتن این مسئله و میدارد که ریشه واژه هایی همچون قیساق، قیماق و قایماق (، qeysaq, qeymaq می تواند قی و قای (qey ve qay) باشد. بنابراین واژه قایماق - سرشیر. اساساً در همین ریخت وارد زبان پارسی شده است. و با خاطر آنکه آوای ای (ا) در زبان فارسی وجود ندارد این واژه به ریخت (قیماق) درآمده است.

مسئله دیگری که مارا به ادعای خودمان نزدیکتر می کند این است که در زبان معاصر پارسی واژه (قی) در معانی "چرک چشم، بالا آوردن و ... بکار می رود که در زبان ترکی هم در گونه اسم و هم در گونه فعل سابقه کاربرد دارد و به شهامت می توان گفت که براساس فعل (قی) ساخته شده است؛ چه هم از نظر شکل و هم از نظر معنا همسانیهای فراوانی دارند. بنابراین واژه قیماق و فعل قی براساس یک ریشه ساخته شده اند و از همین ریشه نیز به زبان پارسی راه یافته اند. در زبان معاصر پارسی بر مبنای فعل قی و با همراهی فعلهای معین چند فعل مرکب بدست آمده است:

قی آوردن، قی گرفتن، قی کردن و ...

جا دارد بگوییم که حسن عیید نیز این واژه را مأخذ از زبان ترکی می داند. بهزاد بهزادی فرهنگ نویس ایرانی ترک تبار می نویسد که واژه قیماق نزد آذربایجانیهای ساکن ایران به ریخت قیماق (qeymağ) نیز تلفظ می شود.

البته واژه قیماق علاوه بر معانی مذکور در زبان پارسی به چند معنای دیگر نیز از جمله خوش مزه، بالذت، چیز نرم، خوش آیند و... بکار می رود.

آغز، شیرگو سفندی که تازه زایمان کرده است. این واژه در ریخت آغوز "شیر گاو یا گوسفندی" که تازه زایمان کرده است. نیز دیده شده است. در زبان ترکی نیز این واژه در دو ریخت با همان معانی مذکور دیده می شود:

آغیز، آغوز (ağız,ağuz) و چون آواز ای (ا) در زبان پارسی وجود ندارد به گونه آغوز ریختی که در زبان ترکی وجود دارد استفاده شده است.

یادآوری این نکته نیز ضروری به نظر می رسد که این واژه در خود لهجه های ترکی به ریختهای متفاوتی استفاده شده است: آغیز - در لهجه های قاخ، شکی، آغداش، زرداب، زاقاتالا. آغوز - در لهجه های قوبا، شاهبون. آغیزبولاسی - در قازاخ و آغیز ریخ - در ناحیه تووز و...

یخنی. غذایی که با گوشت پر رogen آماده شده باشد، نوعی خوراک، گوشتی که ولرم پخته شده باشد، گوشتی که برای آینده پخته شده باشد، گوشت کباب شده، آبگوشت. این واژه بی هیچ شببه ای ریشه ترکی دارد و شاهد مهم این ادعا "کتاب ده ده قورقود" می باشد که واژه در آنجا زیاد آمده است. به هر حال این واژه چه در آن کتاب و چه در کتب ادبی دیگر به کرات در معنای "سرخ کردن گوشت" آمده است. این واژه اگر بعدها در زبان پارسی به معانی دیگر نیز درآمده باشد ما هیچ شکی در این مسئله نمی کنیم که یخنی (yexni) از زبان ترکی در معنای "گوشت سرخ کرده" وارد زبان پارسی شده است. اما معنای اولیه خود را حفظ کرده است. آشکار است که واژه یخنی در زبان ترکی به معنای "گوشت سرخ کرده ای" که برای روزهای آینده ذخیره شده باشد نیز بکار می رفته است. و کاملاً پیداست که همین معنای اولیه واژه در زبان پارسی

نیز وجود دارد و شاید هم باهemin معنا به این زبان راه یافته است. و این مسئله در باره واژه های بیگانه امری کاملاً طبیعی به نظر می رسد. مثلاً واژه ای که معنای "پنیر" را می رساند در لهجه اورازان به ریخت پندیر(pendir) که در زبان ترکی رایج است استفاده می شود حال آنکه این واژه در زبان پارسی به همان ریخت "پنیر" مورد استفاده قرار می گیرد. واژه هایی که دربردارنده وسائل معيشی هستند.

اجاق. این واژه ترکی در چندین معنای مختلف در زبان پارسی بکار می رود: اجاق، خاندان، مرکز، منبع، پیر و... لغت شناسان پارسی نیز ترکی بودن ریشه این واژه را تصدیق کرده اند. حسن عمید هرچند در فرهنگ عمید به ترکی بودن این اسم اشاره می کند اما هیچ بحثی درباره ساختارش بدست نمی دهد. این واژه در زبان ترکی نیز معانی بسیار دیگرگون و مختلفی را می رسانند :

۱- خوارک پختن و...

۲- جایی که آنجا چیزی را گرم می کنند و...

۳- پیر و...

۴- سرزمهین مادری و...

۵- هسته چیزی، منبع و...

پیش از آنکه ما به بررسی ریشه این واژه بپردازیم بایست بگوییم که پساوند(آق) که در آن بکار رفته بی هیچ شباهه ای پساوندی واژه ساز است؛ و این پساوند غالباً به آخر یک فعل می چسبد و آن را تبدیل به اسم می کند. بنابر این بخش نخست اجاق را فعل می توان نامید. آشکار است که این پساوند یا به اسمها اضافه می شود(باشاق، یاناق، چنانق، اوزک و...) و یا به ریشه های افعال

می چسبد(یاتاق، قوناق، سوراق، بولاق و...) با این تفصیل ما می توانیم درباره ریشه اجاق مطالب ذیل را با کمال اطمینان بگوییم:

دگرگونی حرف د-ج(d-c) در زبان ترکی به ما این امکان را می دهد که بگوییم ریخت اولیه واژه اجاق و ریشه فعلی آن (اوج-oc) می تواند(اود/اوداق-od/odaq) باشد و معنای اوداق جایی که آتش در آنجاست" می باشد. در متون کلاسیک ترکی همسانی بسیار نزدیکی مابین آواهای(اوج/اود) می باشد و براین اساس می توان گمان کرد که در زبان ترکی فعل اوج(oc)/اود(od) به معنای (آتش زدن و...) به همراهی پساوند واژه ساز(آق) اسم اجاق حاصل آمده است. به این ترتیب معنای اولیه واژه اجاق اوچاق می تواند(جای بلند که آتش را در آنجا می نهادند) باشد. فعل اوچراماقد(ucramaq) به معنای "روبرو شدن و به جای بلند صعود کردن" که در متون کلاسیک ترکی کاربرد داشته است همین نظر را تأیید می کند. بادرنظر گرفتن دگرگونیهای حروف(ج-ج) در زبان ترکی می توان گفت که این واژه هم بصورت اجاق و هم بصورت اچاق مورد استفاده قرار گرفته است. جالب است که ریخت اچاق از همین واژه در زبان روسی بکار می رود و پیداست که از زبان ترکی به زبان روسی راه یافته است. واین سند مارا به این نظر بیشتر مطمئن می کند که در زبان ترکی این واژه به هردو ریخت مذکور کاربرد داشته است.

دو سند جالب توجه نیز در راستای همین نظریه دو فعل اوچوق و نیز اوچجو می باشد که در متون کلاسیک ترکی به معنای آتش و به موازات واژه "اوت" فعل اوتا در معنای "آتش زدن، گرفتن و... بکار می رود. به هر حال واژه اوت(ot) نیز از دیرباز در دو ریخت "اوت" و "اود" بکار می رفته است و همین مسئله امروزه نیز در واژه "اوتابق" که بصورت "اودا-oda" نیز استفاده

می شود نگه داشته شده است. هرچند که ریخت "اودا" امروزه تاحدودی آرکانیک است اما به هرحال هردوی این واژه ها معنای اتاق را می رسانند وریشه هر دوی اینها بی هیچ شکی واژه "او-od" می باشد. ودر بالا نیز ذکر کردیم که در متون کلاسیک در معنای آتش زدن و... به فعل(اتمامق) راست می آییم. بنابراین واژه اتاق که در ادوار گذشته از زبان ترکی به زبان پارسی راه یافته است با ترکیب فعل "او/ اوت" و پساوند (آق) ساخته شده است.

جالب است که این واژه در متون ادبی قدمی در دور ریخت اتاق و اتاغ بکار می رفته است واین مسئله امروزه نیز در زبان ترکی دیده می شود چون در زبان ادبی به ریخت اتاق ودر زبان شفاهی به ریخت اتاغ استفاده می شود. حسن عمید نیز ترکی بودن ریشه واژه اتاق را تأیید کرده است.

قنداق. این واژه در زبان ترکی به دو معنا کاربرد دارد: (۱) خوابگاه بچه.

(۲) دسته تنگ. در زبان پارسی نیز این واژه در همین دو معنا با ریخت قنداغ به کار می رود. پیش از هر چیز باید گفت ساختار واژه و پساوند (داق) ساختگی بودن این واژه را نمایش می دهد. در متون باستانی اسم(قون) در معانی آغوش، سینه، دوش و... بکار می رفته است. در هرحال واژه های قنداق برمبنای ترکیب یافتن اسم(قون/قون-qon-qun) و پساوند(داغ) حاصل آمده است. دگرگونی آوابی حرف او(۵) در زبان ترکی این بحث را نیز پیش می کشد که دگرگونی آوابی قونداق که در زبان پارسی بصورت قنداق بکار می رود تحت تأثیر طبیعت آوابی این زبان نیست. سرانجام این سند را نیز می آوریم که در زبان ترکی قدیم به موازات واژه قون به معنای مذکور واژه قویون(qoyun) نیز بکار می رفته است. از نظر ما به احتمال بسیار واژه های هم خانواده قون، قون و قویون

(qon,qun,qoyun) در ادوار خیلی پیشین در لهجه های مختلف ترکی کاربرد داشته اند و سپس همگی به زبان ادبی و اصلی راه یافته اند. در پایان این نکته را نیز خاطرنشان میکنیم که این واژه در زبان پارسی با همراهی فعل معین(کردن) نیز بکار می رود: قنداق کردن.

داش. سنگ، نوعی سنگ که در پختن گونه ای نان مورد استفاده قرار می گیرد، آجر، کاشی، چینی، خاک پخته شده،... پیداست وسیله ای که با آن چیزی می سازند می بایست پیش از خود محصول وجود داشته باشد. با عنایت به محصولاتی که توسط سنگ(داش) حاصل می شوند وقدمت نسبتاً زیاد آنها می توان گفت این واژه ترکی از روزگاران خیلی پیشین وارد زبان پارسی نیز شده است. ولبته لغت شناسان ترک و فارس نیز همگی ترکی بودن واژه را تأیید کرده اند.

قییش. این واژه در معانی کمر و نیز چرم بکار می رود و توسط لغت شناسان پارسی نیز به زبان ترکی منسوب شده است. هرچند امروزه این واژه در زمرة واژگان آرکائیک درآمده است در زبان پارسی به گونه غیش نیز مورد استفاده قرار گرفته و تلفظ شده است. با توجه به دگرگوئی های آ-اک در زبان ترکی می توان گفت واژه غیش "قییش(qeyiș)" برگرفته شده از فعل(قای) می باشد که در متون باستانی ترکی به معانی گردیدن و برگشتن بکار می رفته است. در همین راستا واژه های قوو (در لهجه اورازان) و قییان (در لهجه های آشتبان) بکار می روند که از زبان ترکی وارد زبان پارسی شده اند.

قوو. این واژه در واژه نامه های پارسی یاد نشده است: چراکه در زبان ادبی پارسی چندان بکار نرفته است. در واژه نامه ای که برای لهجه اورازان تألیف شده معنای این واژه چنین آمده است: هیزم. در زبان ترکی نیز واژه -

های قووی (qovı) و قوویق (qovıq) در معنای "تو خالی و سبک" کاربرد دارد. و هر دوی این واژه ها براساس (قوو) ساخته شده اند. و حتی ریشه فعل ترکی قوورماق (qovurmaq) : گرم کردن، سرخ کردن و... نیز بی هیچ شکی از واژه قوو می باشد. به این ترتیب می تواند باشد که واژه قوو درسیر تاریخ زبان پارسی هم بصورت اسم وهم بصورت فعل کاربرد داشته است.
واژه هایی که مضماین علامت و نشانه را دربردارند.

این واژه ها که بیشتر بصورت صفت نمود می یابند چنین هستند:
بالغوز مجرد، تنها. این واژه در ادوار قدیمی تر از زبان ترکی وارد زبان پارسی شده است. این واژه در متون کلاسیک ترکی با چندین ریخت دیده می شود: بالغوز، بالنوز، بالانوس، بالغوزون و... در هرحال واژه (یال: تک، تنها، غریب و...) که با ریختهای متعدد در زبان ترکی بکار می رود ریشه واژه بالقوز (yalquiz) می باشد. کاربرد واژه (یال) در ریختهایی چون يالنوق (آدم) و يالانوس (انسا) اگرچه به احتمال مارا به ارائه نظر ذیل سوق می دهد آشکار است که واژه آدم و انسان از واژه های عربی هستند. اما آیا واژه ای به این معنا در زبان ترکی وجود ندارد؟ ما چنانکه در باره واژه های يالنوق و يالنوچ گفته این واژه در زبان ترکی به این معانی بوده اند. در هرحال واژه (یال) دربر دارندۀ هرسۀ این معانی (تک، انسان، لخت و عریان) می باشد.

جالب توجه است که در "دیوان" محمود کاشغری واژه (يالنوق) در معنی فرزند خدا بکار رفته است.

دنج، راحت، ساكت، آرام، خلوت، تنها (در باره مکان و...). در ترکی بودن این واژه هیچ شباهی نیست هرچند در بعضی فرهنگهای روسی و ایرانی این واژه را واژه ای عامیانه از زبان پارسی قید کرده اند. ریشه این واژه را فعل

ترکی **تین/تین(tin/tin)** تشکیل می دهد که در متون باستانی ترکی به معانی خلوت کردن، ساکت بودن، راحت شدن و... بکار می رفته است. و براساس همین فعل و پساوند ج اسم "تینج، دینج - دنج" ساخته شده است. ترکیب این واژه در زمانهای بسیار دور انجام گرفته است چون در زبان امروز ما آن را به کوته واژه ساده می انگاریم. این واژه در همان ریخت(تینج)وارد زبان پارسی شده است و چون آوای ای (ا) در این زبان وجود ندارد تبدیل به ا(ء) شده و بدین ترتیب صورت (تنج) به خود گرفته است. همه معانی فعل "تین" در زبان ترکی با واژه "دنج" در این زبان همراه است. این واژه در زبان ترکی آذربایجانی به خاطر دستگاه آوای خود به صورت "دنج" تلفظ می شده است و چه بسا که دگرگونی تینج به دینج در زبان پارسی تحت تأثیر این زبان بوده باشد. و چه بسا که هردو ریخت آن بکار می رفته است اما بعدها ریخت دینج به زبان ادبی راه یافته باشد و این طریق این دگرگونی انجام پذیرفته باشد.

ناگفته نگذریم که واژه دنج در برخی از لهجه های پارسی چه از دید ریخت و چه از دید معنا اندکی با همدیگر فرق دارند مثلاً در لهجه اورازان ریخت دینج مانند لهجه ترکی آذربایجانی و در لهجه بهدینان در ریخت دنج با معنای "شادی" بکار می رود.

چلغوز. احمق، گیج، سربه هوا، آدم سبک. این واژه در لهجه بهدینان به کار می رود که از نظر ما می تواند برمبنای آوای ج (ج) که مابین گروههای زبان ترکی - قپچاق و اوغوز تلفظ می شود درنظر گرفته شود. این واژه در ترکی اوغوز در معنای پل (yel)- باد و در ترکی قپچاق به همان معنا و به صورت چل (çel) کاربرد دارد و پساوند غوز نیز پساوند واژه ساز است. صفت "پل بیین-

سربه هوا می تواند مارا به این مسئله قانع کند که واژه براساس وریشة پل تشكیل شده است.

کرپه، تازه، تروتازه. این واژه بی هیچ شکی همان واژه **کُورپه**(*körpe*) ترکی می باشد که بخاطر نبودن او^(۵) در زبان پارسی به آوای او(۵) دگرگون شده است. این واژه در زبان ما چندین معنارا می رساند: کودک، نوزاد، نورس، شیرخوار، جوان، تازه، تن، نورسته، کوچک، ضعیف، نوجوان، جنین،... علاوه براینها واژه در زبان ترکی چندین اشتقاق نیز دارد: کُورپه لی، کُورپه لیک، کُورپه جه و... (*körpeli,körpəlik,körpəcə,...*) در حالی که در زبان پارسی تنها به معانی مذکور در بالا بکار می رود. جالب است که واژه در زبان پارسی در دوریخت متفاوت و با معانی متفاوت بکار می رود. کرپه در همان معانی فوق وکرپا در معانی "نازک، کوتاه و..." این واژه البته در زبان پارسی به معانی ذیل نیز کاربرد دارد: علفهای نارس، کاشت دیر وقت علوفه و... که در زبان ترکی نیز به کاشت دیر وقت دیررس کُورپه گفته می شود.

قاق. خشک. در متون کلاسیک ترکی این واژه با ریخت قاق در معنای "خشک و خشکانیده" بکار می رفته است. این واژه در این متون علاوه براینکه در گونه صفت بکار می رود در ساخت چندین فعل نیز مشارکت داشته است :

قاقلانماق (qaqlanmaq) - خشک شدن، قاقلاتماق (qaqlatmaq) - خشک کردن، قاقداش(qaqdas) - خشکیدن و... این واژه در ترکیب صفتی قاغدان- علف بسیار خشک و قاغمنی- عاجز که در لهجه های سالیان ترکی به کار می رود هنوز هم مانده است. این واژه در زبان شفاهی پارسی وبه ویژه بیرجند در معانی خشکاندن میوه و گوشت، آدم سبکسر و... بکار می رود.

گال، نارس، کال. اگرچه ریشه این واژه هنوز برای ما آشکار نیست و با این همه بطور مطمئن می توان گفت واژه از زبان ترکی وارد زبان پارسی شده است. این واژه در زبان ادبی پارسی علاوه بر معانی مذکور در معنای چایی که هنوز دم نگرفته است بکار می رود؛ با این همه در زبان ترکی چندین معنا از آن مستفاد می شود:

(۱) میوه نارس.

(۲) آدم نارس.

(۳) صدای گرفته.

(۴) گیج، کند ذهن.

(۵) نیم خواب.

(۶) ...

دَرُو. ژرف، عمیق. این واژه به غیراز لهجه کرنقان در دیگر لهجه های پارسی استفاده نشده است. در واژه نامه ای که برای لهجه کرنقان ترتیب یافته است معنای آن ژرف آمده که در زبان ادبی پارسی نیز بکار می رود. بنابراین ریشه صفت درو را می توان واژه درین(dərin) دانست که در زبان ترکی و بطور زیاد استفاده می شود. این مسئله را هم یادآوری کنیم که در زبان ونیز لهجه های ترکی حروف نه-ن غالباً با آواهای که از طریق بینی ادا می شوند دگرگون می گردد. این دگرگونی در لهجه ترکی تبریزی و دیگر لهجه هایی که در آذربایجان موجود است (جنوب) از اساسی ترین خصوصیتیها به شمار می آید. آوای او(ا) هم که در واژه دَرُو وجود دارد از آواهای مذکور است که در لهجه کرنقانی موجود است. لاجرم پروسه را می توان چنین مطرح کرد:

درین- درون ، درونه- درو.

این آواها از مهمترین آواهای زبان و لهجه های ترکی به شمار می آید. با توجه به نظریه م . ش . شیرعلی یعنی مبنی براینکه "این آواها که در زبان و لهجه های ترکی آذربایجانی جایگاه ممتازی دارند اساساً فصل ممیزی مابین این زبان و دیگر لهجه های ترکی می باشد" می توان با کمال اطمینان گفت که واژه درو از زبان ترکی وارد زبان پارسی شده است. با این تفاصیل می توان این نظر را هم ارائه داد که واژه درون که در زبان پارسی استعمال می شود می تواند ریختی از نوین ترکی به شمار آید.

واژه هایی که معنای جست وجو، موقعیت و... را می رسانند.

یخاری. بالا. این واژه که در زبان شفاهی و ادبی پارسی بکار می رود بی هیچ شباهه ای ریشه ترکی دارد. در متون باستانی ترکی در همین معنا به واژه (قور) برمی خوریم. آشکار است که این ریخت باستانی واژه می باشد که هنگام حرکت به بالارا می رساند واز پساوند آر و آرو بهره می گیرد؛ کاربرد مصوت او(۵) نیز در هجای اول واژه که در زبان پارسی بکار می رود دلیل این می تواند باشد که واژه در دوران قدیمی تر وارد این زبان شده است. و نیز به کاربردن حرف خ(X) در این واژه در عین اینکه حرف ق(Q) در این زبان(پارسی) وجود دارد از دیگر دلایل این نظر می تواند باشد. در زبان ترکی در واژه های قدیمی حرف ق به مرور زمان به خ دگرگون می شود.

واژه یوق (yoq) در زبان ترکی هم در گونه فعل و هم اسم بکار می رفته است. واژه یوخوش(yoxus) در ترکی دال برهمنی معنا است که ریشه فعلی آن "یوق- یوخ" می باشد. نیز معنی آنیش- یوخوش در واژه انیوق (enyoq) می تواند از دیگر دلایل این ادعا باشد.

قیب، زین، گوشه، ته و بیان در معنای نزدیکی. این واژه ها که در لهجه های بهدینان و کرمان بکار می رود بی هیچ شکی ریشه های ترکی دارند.

واژه هایی که معانی حال و وضعیت را می رسانند.

آج، بی پول، گرسنه، ندار، پز عالی، جیب خالی. این واژه که در لهجه لارستانی استفاده می شود از واژه های ترکی دخیل در زبان پارسی است. این واژه در متون کلاسیک ترکی هم در گونه صفت و هم در گونه فعل بکار می رفته است. در زبان امروز ترکی نیز در این دو گونه کاربرد دارد.

ساغ. زنده، سلامت،... در متون کلاسیک ترکی واژه ساغ(sağ) در معانی تندرست، سالم، زنده، سرحال و... بکار رفته است. در زبان امروز ترکی نیز این واژه در همان معانی مذکور کاربرد دارد.

دلو. دیوانه. این واژه که در لهجه کرنقان استعمال می شود بی هیچ شباهه ای ریشه ترکی دارد. ما در متون کلاسیک ترکی به واژه یل(tel)-کاری را از سر خود و از کردن و نیز افعال یلکه (telge)-عصیانی، کردن و... یلمیز (telmiz)-به این طرف و آنطرف نگریستن. بر می خوریم که همگی بر مبنای واژه یل ساخته شده اند و در ژرف ساخت معنایشان هر کدام معانی از واژه دلو/دلی را از خود بروز می دهند؛ و بر همین اساس می توان گفت واژه دلو نیز ریختی تازه تر از یل می باشد. علاوه بر این افعال ما به فعلهای دیگری نیز راست می آییم که بر اساس واژه یل درست شده اند و در حقیقت همان معانی را از خود بروز می دهند از جمله:

تئلو(سفیه)، تئلتوك(گیج)، تئلوه(بی عقل).

واز همین افعال فعل تئلو وارد لهجه پارسی کرنقان شده است. در هر حال این واژه علاوه بر معانی مذکور در معانی ذیل نیز بکار می رفته است:

- (۱) بی شعور.
- (۲) گیج.
- (۳) عصبی.
- (۴) مرد.
- (۵) عروسک و ...

به هر ترتیب این را ناگفته نگذاریم که فعل قل / ذل در گذشته زبان ترکی در دو وجه لازم و متعدد هیچ فرقی با همدیگر نداشتند و در هردو وجه مورد استفاده قرار می گرفته اند. در نهایت چه واژه ذلی و چه واژه دخیل در پارسی (ذلو) برمبنای پساوند واژه سازی ای، او، او^۱ (ا، ا، ا) ساخته شده اند. به عنوان احتمال این نظریه را نیز ارائه می کنیم که تمامی این نوع واژگان در گذشته دور زبان ترکی غالباً صفت‌هایی بوده اند که از فعل حاصل آمده اند.

تور. دیوانه. واژه توری که در متنون کلاسیک ترکی به معانی "پست"، به هیچ صراطی مستقیم نیست، متنفرشدن و کردن و ... بکار می رفته است احتمالاً با واژه تور که در لهجه اورازان به معانی "دیوانه، مجنون و ..." بکار می رود از یک ریشه می باشند.

چاق. این واژه در معانی "سلامت، زنده، خوب، فربه، سرحال و ..." که در زبان پارسی بکار می رود هرگز به تنها یی مورد استعمال قرار نمی گیرد بلکه با همراهی واژه عربی سلامت و یا افعال معین "شدن، کردن" بکار می رود. البته این واژه در زبان ادبی پارسی در معانی "آدم گنده، درشت، پرگوشت، ... نیز بکار می رود. حسن عمید درباره ریشه این واژه می نویسد: "بعضی این کلمه را مأخوذه از زبان ترکی دانسته و بعضی گفته اند که اصل آن چاک واز لهجه لری است".

از نظر ما نیز این واژه صرفاً از زبان ترکی اخذ نشده است و این را نیز معانی مستفاد از واژه در زبان ترکی نشان می‌دهد. واژه چاغ در گونه صفت به معانی "زندگی خوشحال" می‌باشد. در هر حال این واژه امروزه علاوه بر زبان شناسی پارسی در زبان ادبی پارس نیز بکار می‌رود. در واژه نامه دو جلدی روسی-فارسی ذیل این افعال مرکب چنین آمده است:

چاق شدن. فربه شدن، معالجه شدن. چاق کردن. فربه کردن، معالجه کردن.

واژه‌هایی که در برابر گیرنده معانی جا و مکان و مسکن هستند.

یرد/ یورد. قبیله، طایفه، چادر، خانه، جا، مکان، وطن، سرزمین،... . این واژه که در زبان ادبی و شفاهی پارسی مورد استعمال قرار می‌گیرد چه از نظر واژه شناسان ترک و چه از نید واژه شناسان پارس ترکی بودنش مسجل شده است. این واژه در متون کلاسیک ترکی به معانی "خانه، خانمان، ملک، خاک، جا و مکان، وطن و سرزمین، منزل و..." بکار رفته است. در ترکی آذربایجانی نیز این واژه معانی "سرزمین مادری، میهنه، زادگاه و..." را نیز منعکس می‌کند.

حسن عمید در "فرهنگ" خود این واژه را مأخوذه از زبان ترکی می‌داند و همان معانی مذکور را برای این واژه می‌نویسد. در فرهنگ روسی-پارسی این واژه را به ریخت یورت (*yurt*) می‌نویسند. علاوه بر این در زبان پارسی واژه به دو صورت یرد و یورد می‌آید که این نیز در زبان ترکی امری رایج است که آواز او(۵) به او(۶) دیگرگون می‌شود.

واژه‌هایی که نام پرنده‌گان را می‌رسانند.

قوش. قرقی، شاهین، باز شکاری. این واژه در متون کلاسیک ترکی هم در معانی عمومی خود "پرنده" و هم در معانی اختصاصی اش "قرقی، شاهین،

باز شکار" بکار رفته است. این واژه با معانی اختصاصی خود وارد زبان پارسی شده است. ما اگر به این مسئله که در میان ترکان قدیم این نوع پرنده بطور وسیعی در شکارها استفاده می شده است را در نظر بگیریم می توانیم به این نکته توجه کنیم که واژه قوش در گذشته های بسیار دور از زبان ترکی وارد زبان پارسی شده است به ویژه که با کمک این واژه چندین واژه مرکب در زبان پارسی ایجاد شده است:

قوش باز، پرنده باز، قوشخانه، لانه ای که پرنده‌گان را در آنجا نگه می دارند. این معانی اختصاصی هنوز هم در زبان پارسی رایج است و عبارت ذیل که از یکی از دروس دوم ابتدائی برداشته شده است مؤید این مطلب است: "من شنیده ام که پرنده‌گانی مانند قوش و شاهین و قرقی هنگام پرواز پایین را نگاه می کنند و..."

کرغما. کلاح. این واژه یکی از پرکاربردترین واژه های متون کلاسیک ترکی به شمار می آید. محمود کاشغی در "دیوان" خودش از این واژه استفاده کرده است: بیرون قارغا بیرون قیش گلمس - با یک کلاح زمستان نمی آید. این مثال مارا برای بیان این اندیشه سوق می دهد که ریشه واژه می تواند "قارباشد.

واژه های دیگر.

آل. سرخ، قرمز. آل آروادی. زن جن، زن بی حیا. این واژه در متون باستانی ترکی به معانی حیله، رنگ سرخ، بی حیا، رنگهای روشنی که در آرایش اسبها و نیز پرچمها استفاده می شده است بکار رفته است. در ترکی آذربایجان واژه آل به معانی ۱) قرمز. ۲) قرمز روشن. ۳) آرایش صورت زنانه. ۴) حیله، مک. ۵) زن سلیطه و... بکار می رود. از این واژه چندین اشتراق وجود دارد که

در زبان پارسی و لهجه آشیان می توان به آلا اشاره کرد که در معانی "زال، زن سلیطه، لکه سپیدی که روی پوست می افتد" به ریخت "آله" بکار می رود. درست است که امروزه این واژه در زبان ترکی معنای زال را افاده نمی کند با این همه واژه ها و اشتقاچهای بسیاری از "آل" وجود دارد که در بردارنده معنای سفیدی، رنگ سفید و... می باشد از جمله آلادواداق (*aladodaq*) - اسبی که رنگ لبانش سفید است ولی سایر اعضایش به رنگی دیگر است. و آل آغاچی (*alağacı*) - در ثغور درختهایی می کارند که یک درمیان به رنگهای سفید و... می باشند.

ناگفته نگذاریم که واژه "آل" خود مشتق است و در گذشته زبان ترکی ریشه آن "آل" رنگ سپید را نیز منعکس می کرده است. از دلایلی که می توان به این نظر آورد این است که امروزه واژه "آل" بیشتر در مورد موی کسی بکار می رود که بخشی از آن سپید و بخش دیگر به رنگهای دیگر است. براین اساس می توان گفت واژه "آل" در زبان قدیم ترکی به معانی سپید و خاکستری بکار می رفته است. در هر حال این واژه در ادوار خیلی دور از زبان ترکی وارد زبان پارسی شده است و تصادفی نیست که این واژه در زبان ادبی پارسی به معانی قرمز، سرخ نیز بکار می رود.

قاش. قاج زین، قربوس، قاج. حسن عمید ریشه این واژه را ترکی میداند. واژه "غاش" در زبان ادبی پارسی در همین معانی قاش استقاده می شود. جالب توجه است که این واژه در لهجه لارستانی به معنای آغل زمستانی گوسفندان بکار می رود. پرسش مهم این است که این ۳ واژه آیا واژه های جداگانه هستند یا یک واژه می باشند با معانی مختلف؟ مسئله مهم درباره معانی این واژه می باشد که در غالب آنها مفهوم برآمدگی چه در ابرو و چه در کوه و چه در افق،...

مشاهده می شود. ما اگر در ساختار واژه هایی که مفهوم اعضای بدن را می رسانند توجه کنیم می توانیم حدس بزنیم که در غالب این واژه ها و واژه هایی که در باره حدوادج فرانسیسی معنارسانی می کنند شباهتهای بسیاری است.

مثال: آغیز (ağız) - دهان. (جایی که رود از آنجا به دریا می ریزد) **بورون (burun)** - بینی. (کوههای دریایی و...) برهمین مبنای توان گفت اسم قاش از قاش-ابرو. برگرفته شده است. اما واژه "قاش" که در زبان پا-رسی به معنای قاج و سهم و بخش و... بکار می رود از نظرما واژه دیگری است و برهمین اساس است که می توان گفت در زبان پارسی واژه قاج نیز در همین معنا بکار می رود. اما در باره معنای آغل زمستانی می توان گفت که چون آغل گوسفندان در مناطق لارستان بیشتر ساخته می شده است بر همین مبنای این اسم به آن اطلاق شده است.

سک / سوک. آب بینی. در زبان گذشته ترکی در معنای "سو-آب و..." می توان واژه سووو (SUV) را نیز دید. اما این واژه معانی بسیار زیادی دارد: ۱) مایع. ۲) چای. ۳) شربت. ۴) شیره. ۵) ... نیز واژه سوغ همین معنا را می رساند. در برخی از لهجه های ترکی آذربایجان واژه سومسورویک نیز معنای آب بینی را می رساند. علاوه براین در دیگر لهجه های زبان ترکی به همین معنای مذکور ما به واژه سومسوك (sümsük) نیز برمی خوریم. وهمه این مطالب ترکی بودن "سوک" را که در لهجه آشتنی وجود دارد تصدیق می کنند. در باره تحلیل واژه سومسوك نیز می گوییم که این واژه، واژه ترکیبی می باشد که از دو بخش جداگانه سوم (süm) + سوک (sük) حاصل شده است که از این میان واژه نخستین امروزه در ریشه بسیاری از واژه های ترکیبی که در ترکیه استعمال می شود باقی مانده است:

سومو. آب بینی، سوموک. آب بینی، سومروک. پاک کردن بینی، سو-
موتفک. بینی کسی را تمیز کردن. جایی هیچ تردیدی وجود ندارد که ریشه همه
این واژه ها سوم (sum) می باشد.

ایره. خفه شو، بتصرگ. در متون باستانی ترکی در ترکیب افعالی چون
ایره زلنگ، ایره ز / اثره ز و... به واژه ایره می توان برخورد. امروزه در زبان-
ن ترکی به شیوه ترکیه می توان به این افعال توجه داشت:

ایریکمک (irikmek) - به خود پیچیدن، در گوشه ای پناه گرفتن، ساکت
ماشدن. **ایریکسه (iriksə)** - در خود نشستن، ساکن و ایستا بودن در مورد آب
و... . که به هیچ شباهه ای ریشه همه آنها واژه ایری (ir) می باشد. با اینگونه
مطلوب می توان گفت واژه (فعل امر) "ایری" که به معانی مذکور در لهجه بهدينان
مورد استفاده قرار می گيرد از زبان ترکی وارد زبان پارسی شده است.

قاب. خیک، مشک. واژه های قابارماق - برآمدن، قاپا - بلندی، ورم و...
که در متون کلاسیک ترکی بکار رفته اند نشان می دهند که واژه قاب که
در لهجه های پارسی بکار می رود از زبان ترکی به این زبان راه یافته است. با
بررسی تمام این افعال و اسمها می توان به این نکته متوجه شد که در تمامی این
فعال پساوند (قا) بکار رفته است:

قالخماق، قالدیرماق، قابار، قایا و...

می بایست گفت در زبان کذشته ترکی فعل "قا" وجود داشته است که
به معنای "برآمدن، بلند شدن، برجستگی، برجسته شدن و..." بکار می
رفته است و همین ریشه در تمام مشتقات آن به نحوی کاربرد یافته است. بنابر
این می توان نتیجه گرفت که واژه قاب درادوار بسیار قدیمی تروارد زبان پار-

سی شده است و تصادفی نیست که این واژه علاوه بر معنای مذکور در معانی بشقاب، چارچوبه و... بکار رفته است و می رود.

کوک، بخیه بزرگ، گره بزرگ. این واژه در متون کلاسیک ترکی بیشتر معنای دوختن را می رساند. در حقیقت می بایست گفت این واژه در زبان ترکی ریختها و معنای بسیار متعددی را دارد. این واژه در متون باستانی و امروز ترکی این معنای را می رساند: کیامان زیرخاک، ساقه کیامان، ریشه و... آیاهمه این معنای به یک واژه برمی گردد؟ یا این معنای از چندین واژه هم شکل می آید؟ از نظر ما همه این معنای به یک واژه برمی گردد. از دید ما ریخت اولیه و نخستین معنای واژه می تواند "ریشه" باشد و معنای دیگر براساس قاعدة شبیه سازی حاصل شده است. یادآوری کنیم که واژه کُوك (kök) علاوه براین معنای در زبان پارسی به معانی کوک کردن ساعت، آلت موسیقی و... نیز بکار می رود. و غالباً نیز با افعال معین زدن "کوک زدن: بخیه زدن و کردن، کوک کردن" بکار می رود.

غوج. انسان قوی. در متون کلاسیک ترکی دراین معنا می توان به واژه قورچ (qurç) برخورد که با توجه به اینکه در زبان ترکی غالباً حرف "ر" پیش از حرف "ج" می آید و نیز هم آوایی "او-او" (ا-ا) امر کاملاً طبیعی است و براین اساس می توان گفت هردو واژه غوج و قورچ یک واژه می باشند. بنابر این تصادفی نیست که همین واژه در زبان پارسی با دوریخت غوج و قوج می آید و در معنای "گوسفند نر" بکار می رود. این واژه در زبان ترکی به دو معنا استعمال می شود:

(۱) گوسفند نر. (۲) مرد، جوانمرد.

غالباً معنی دوم را مجازی می شمارند. اما از نظر ما نمی توان این عقیده را پذیرفت چرا که در زبان ترکی واژه های قوچاق(qoçaq)-شجاع، رشید،... نیز قوچو(qoçu)-کسی که بازوی قوی دارد، وجود دارد که در اولی ریشه فعل با پساوند آق-آک و دومی با ریشه فعلی و پساوند او، او، نی، بی ساخته شده است. در هر حال از نظر ما واژه قوچ در سیر زبان ترکی هم درگونه فعلی و هم درگونه اسمی کاربرد داشته است. از دیگر دلایل ما برای این ادعا واژه کوسا-مرد، شوهر، بسیار بزرگ و شجاع می باشد که در زبان ترکی بکارمی رود. این نکته را نیز باید یادآور شویم که در زبان کلاسیک ترکی نیز در معنای قوچ واژه قوچقار(qoçqar) دیده می شود که براساس پساوند قار و ریشه فعلی پدید آمده است. در نتیجه بحث می توان گفت:

- (الف) واژه غوچ که در لهجه لارستانی بکار می رود ریشه ترکی دارد.
 (ب) معانی شجاع، قدرتمند که در واژه قوچ بکار می رود از معانی اولیه واژه می تواند باشد.

اوغور، علامتی که پیشامد خوب یا بد را اعلام می کند. علامت خوشی و شومی و عطسه کردن هنگام بیرون رفتن از خانه و یا جایی. در متون کلاسیک ترکی فعل اوغراماق(oğramaq) به معانی "رفتن، به راه افتادن، سر زدن،..." کاربرد داشته و دارد. در این مورد مثالهایی که در دیوان محمود کاشغی وجود دارد کفایت می کند:

بنگ آثار اوغرادی-بیگ، مرد پیش او رفت. انوکا اوغرا-به خانه برو.
 از این واژه اشتراق فعلی "اوغراغ" وجود دارد که به معنای "مقصد، هدف و..." بکار می رود. در زبان امروز ترکی نیز افعال دال براین معنا و واژه وجود دارد:

اوغراماق (uqramaq) - پاشیده شدن، خیز برداشتن و اوغورلاماق (uqurlamaq) - مشایعت کردن، راهی کردن کسی به سفر... می توان تصور کرد که ریخت اولیه معنای واژه مقصد و هدف بوده باشد. تصادفی نیست که جمله "اوغورو خیر" دال براین نظر است. براساس پساوند "آ" از این واژه چندین فعل نیز حاصل آمده است: اوغراماق - اوغراماق و... که چنانکه گذشت در متون کلاسیک ترکی وجود دارد. در نتیجه بحث می توان گفت این واژه که در ادوار خیلی قدیمی از زبان ترکی وارد زبان پارسی شده است در حقیقت یکی از معانی خودرا در زبان پارسی مطرح کرده است و دیگر معانی خودرا بروز نداده است.

کوس. قدرت، ضربه، تکان. در متون کلاسیک ترکی واژه های گوج-کوسون (gjc-küsün) به معانی "قدرت، قوه، توان و..." بکار می رود. بنابر این واژه کوس در زبان ترکی معنای قدرت را می رساند و "ون" در کوسون پساوند است. جالب است که این واژه در زبانهای ترکی یاکوت، آلتای، خاکان، کاراکاس، تاتار، باشقیر، بالکار، کاراییم و... هنوز نیز به همان معانی استفاده می شود. حسن عмید این واژه را از زبان پهلوی می داند. اما از نظر ما این واژه ریشه ترکی دارد. چرا که این واژه که هنوز هم در برخی از زبانهای ترکی بکار می رود از تأثیرات زبان پارسی بدور بوده است.

سوگ. عزا، ماتم، غصه. در متون کلاسیک ترکی در همین معنا می توان به افعال سیختاماق - سیغتاماق (sixtamaq-sığtamaq) برخورد که از نظر ما پساوند "تا" که در ترکیب فعل بکار رفته است از اسم فعل می سازد. چنین پساوندی هنوز هم در شاخه های زبان ترکی بویژه یاکوت و قزاق بکار می رود و براین اساس می توان گفت ریشه این افعال واژه سیق - سیخ (siq-six) می

باشد و به زبان پارسی نیز وارد شده است. بخاطر نبودن آوای ای (ا) در زبان پارسی واژه سیق به سوق دیگرگون شده است. هرچند که عمد این واژه را از ریشه پهلوی می داند.

توز (toz). غبار. قزل (qızıl). طلا. آن (ən). پهنا. این واژه ها نیز آشکارا از ریشه ترکی هستند.

فصل ۲

واژه های ترکیبی

غالب واژه های ترکیبی که وارد زبان پارسی شده اند را می توان بر اساس ساختار آنها به گروههای ساده، ترکیبی و مرکب تقسیم کرد و این تقسیم بندی تنها براساس شیوه های زبانی ترکی حاصل می شود و این تقسیم بندی البته تنها به سود زبان شناسی ترکی نیست بلکه دیگر سودهایی را در دیگر جهات علم ترک شناسی می توان متصور شد. و در این پیگیری رد پای ترکی در زبان پارسی بررسی و باز شناخت واژه های ترکیبی که در زبان پارسی رایج است از مهمترین کارهای باز شناخت این رد پا است. بررسی اسنادشان می دهد که :

(الف) واژه هایی را که از زبان ترکی به پارسی راه یافته اند و به همراه خود پساوندهایی نیز وارد کرده اند پس از بررسی می بینیم که این پساوندها یا در زبان معاصر ترکی کاربرد ندارند و یا در معانی کاملاً متفاوت و مختلف مورد استفاده قرار می گیرند.

(ب) واژه هایی که در ترکیب اینگونه واژه ها بکار رفته اند در حقیقت تنها در ترکیب اینگونه واژه ها بکار رفته اند و ریخت نخستین متمایزشان را حفظ و نگه داشته اند و در زبان امروز این واژه ها یا بکار نمی روند و یا در معانی کاملاً متفاوت بکار می روند.

پ) اگرچه در ترکیب برخی از اینگونه واژه ها پساوندهایی وجوددارد که از بدکاربردترین واژه ها و پساوندهای زبان امروز هستند اما از دیدگاه زبان شناسی نوع کارکردشان بسیار متفاوت است با آنچه درگذشته بکارمی رفته است. در بررسی تاریخی اینگونه واژه ها آشکار می شود که در زبان گذشته ترکی دو و یا چندین پساوند مشکل وجود داشته است که از نظر معانی فرقهای عمدۀ ای باهمدیگر داشته اند اما برخی از این پساوندها درگذشته از کار برداشان افتاده اند و به مرور زمان از خاطره ها رفته اند.

مثالاً واژه **پلکن**(yelken) که در زبان پارسی بکار می رود و در اینکه این واژه از واژه های ترکیبی ترکی است جای هیچ شبّه ای وجود ندارد. چنانچه می دانیم واژه در زبان ترکی معانی بادبان، قایق بادی و... را می رساند. درباره ساخت واژه برخی از زبان شناسان آن را از ریشه فعل **پلک**(yelmək) یعنی وزیدن. و پساوند **کن**(kən) که ریخت قدیمی قن-**قان**(qən-qan) می باشد می دانند و برخی دیگر نیز آن را از ریشه فعل **پلیکمک**(yelikmək) یعنی وزیدن و پساوند **آن-آن**(ən-an) می شناسند. البته اگر این واژه در زبان پارسی نیز در معنای همین زبان ترکی کاربردی داشت توضیحات ما کافی بود؛ اما این واژه در زبان پارسی به معنای "منجانق" بکار می رود. در هر حال این واژه در دو معنای کاملاً متفاوت که هیچ شباهتی هم با هم ندارند در دو زبان ترکی و نیز پارسی بکار می روند و جالب است که هم واژه **پلکن** و هم منجانق هردو ریشه ترکی دارند.

واژه **پلکن** که در زبان پارسی به معنای "منجانق" بکار می رود دربر دارنده حركت "پرتاب و انداختن" است. ناگفته پیداست که در زبان ترکی فعل

پرمعنای "یلمک" وجود دارد که یکی از معانی اش "هل دادن" می باشد. درخی لهجه های ترکی از جمله لنگران، آستارا و... فعلهای پِلْمک و پِلْتَمک (yelləmək) به معانی "پرتاب کردن، انداختن سنگ و... بکار می رود. در متون کلاسیک ترکی فعل پِل (مک) به معانی "پراکنده شدن، با سرعت دویدن، کسی را با سرعت تعقیب کردن" بکار می رود. بنابر این می توان گفت که در زبان ترکی فعل "پِلْمک" به معانی مذکور وجود داشته است و براساس ریشه این فعل و پساوند - قان و گن صفت فاعلی "پِلْکَن" ساخته شده است. واین صفت فاعلی به مرور زمان تبدیل به اسم شده است. بنابراین آشکارا می شود که این دو واژه همشکل که در دو زبان پارسی و ترکی در معانی مختلفی بکار رفته اند در حقیقت از یک ریشه نیستند بلکه براساس ریشه های فعلهای مختلف حاصل آمده اند.

یادآوری این نکته نیز حائز اهمیت است که واژه "پِل" در زبان ترکی از واژه های پرمعنایی می باشد. این واژه در معانی "کولاک، با سرعت دویدن، دویدن، جن، شیطان و..." در متون کلاسیک ترکی بکار رفته است واز همین مبنای می توان دریافت که چرا واژه های ترکیبی که از این واژه ساخته شده اند معانی بسیار متنوعی دارند. در زبان پارسی واژه های "پِلْپِیک و پِلْپِیخ" بکار می رود. این واژه ها که در حقیقت یک واژه هستند با دوریخت آوایی بی هیچ شباهی ای ریشه ترکی دارند و در معانی "وسیله ای که باد خنک ایجاد می کند و یا با آن وسیله می توان اجاق را روشن کرد" بکار می روند. اما در زبان پارسی در معانی کاملاً متفاوت "آسم- تنگی نفس" بکار می روند. وهیچ شکی نیست که این نام که یکی از بیماریهای متدائل است براساس واژه "پِل" چنانکه پیشتر آمده ساخته شده است.

از دید ما این واژه براساس زبان ترکی وارد زبان پارسی شده است چرا که از همین واژه ریختهای دیگری در لهجه های مختلف زبان ترکی رایج است : پلپیخ - سینه بیمار، گوشت خراب شده، اسب بیمار؛ پلپیخسمنک - خراب شدن؛ پلپنسوی - نوعی بیماری که در پستان حیوانات عارض می شود. و نیز یادآوری این نکته حائز اهمیت است که در زبان ترکی معاصر واژه پلی بکار می رود که در حقیقت از همان ریشه مذکور حاصل آمده است. واژه بادبزن نیز امروزه در زبان پارسی بجای پلپیک(yelpik) بکار می رود. جا دارد بگوییم که در متون کلاسیک ترکی ما به واژه پلپی(مک) که در معانی " خودرا باد زدن " بکار می رود برخورد می کنیم که از ریشه " پل " و پساوند های ایق- ایک (iq-ik)، اوق- اوک(uq-uk) حاصل آمده است. ما پیش از این در بررسی یکی از واژه های ترکیبی ترکی یادآوری کردیم که فعل " پل " از فعلهای پرمعنایی است که برخی از این معانی در واژه های ترکی دخیل در پارسی بکار رفته است. ما در زبان ترکی و لهجه های متعدد آن براساس همین ریشه واژه های مختلفی را می بینیم که در حال استفاده هستند و برهمنی اساس ما در تحلیل و بررسی واژه های ترکی و در راستای پژوهش علم لغت شناسی واژه های ترکی به تحلیل واژه های ترکی دخیل در پارسی نیازمندیم و این از پراهمیت ترین کار های این علم و تحلیل می تواند باشد.

علاوه بر این ما با تحلیل واژه های ترکی دخیل در پارسی به سیر تاریخی پساوند ها و بررسی آنها هم از جهت شکل و هم از جهت معنا می توانیم به تاریخ تکامل آنها دست یابیم. در علم زبان شناسی ترکی این باور وجود دارد که واژه هایی که از زبانی به زبان دیگری می روند پساوند هایی را هم با خود به زبان دوم می برند که این پساوند ها تنها با همین واژه ها بکار می روند. به زبان

دیگر اگر واژه ها در زبان اول بگونه واژه ترکیبی باشد در زبان دوم بشکل واژه ساده شناخته می شود. با بیان این نظر ما به این نتیجه می رسیم که پسا وندهای دخیل در زبان دوم با واژه های دیگر نمی پیوندد و واژه های تازه نمی سازند.اما در پژوهش ما خلاف این عقیده دیده می شود به این معنا که این پساوندهای دقیق علاوه بر واژه های ترکی رایج در زبان پارسی با برخی از واژه های زبان پارسی نیز هم پیوندی می یابند و جالب است که حتی با دیگر واژه های بیشمار دخیل در پارسی اعم از عربی و اروپائی نیز به ساخت واژه های تازه امكان می دهد.

طبق عقیده بسیاری از زبان شناسان(نه تنها زبان شناسان ترک) پسا-وندهای چی- چی، چو- چو(تا-چی، او-چی) از پساوندهای ترکی می باشند که در زبان پارسی علاوه بر واژه های ترکی در ریخت "چی" با غالب واژه های اصیل پارسی به ساخت واژه های تازه یاری می رسانند:
شکارچی، کارخانه چی، داد وستدچی، تبلیغاتچی، استفاده چی، پود-

راتچی، تلفونچی و...

ل. سی. لیسیکوو می نویسد که این پساوند "چی" در زبان پارسی در واژه های گوناگون بکار رفته است و برهمنین اساس واژه های تازه متعددی را نیز حاصل آورده است. طبق نظر ادبیات شناس بزرگ ترک و. تومنین، رادلو-ف، پ. م. ملیبورانفسکی پساوندهای لی- لی(ا-ا)، لو- لو(تا-تا) که درگروه زبانهای ترکی اوغوز بکار می رود در گذشته هایی که هنوز شاخه های ترکی اوغوز- قیچاق از هم جدا نشده بودند در تک ریخت "لو" بکار می رفته است.

جالب است که غالب واژه های ترکیبی که براساس ریشه ترکی در زبان پارسی ساخته شده است از همین پساوند کمک گرفته است. این پساوند غالباً در نام جاهایی که در زبان پارسی و سرزمین ایران رایج است بکار رفته است: سبدلو، حاجی لو، خدابنده لو و ... می بایست گفت که واژه های پارسی که این پساوند در آنها بکار رفته است را نمی توان براساس آوایی بررسی دقیق کرد چون این واژه ها براساس قاعده های سمعی زبان پارسی در ریختهای سبدلی، خدابنده لی و ... نیز بکار می رود. بنابر این پساوند زمانی وارد زبان پارسی شده است که در زبان ترکی تنها به ریخت "لو" کاربرد داشته است و تعارض نیست که غالب نام جاهایی که در سرزمین ایران وجود دارد و آنها از ریشه ترکی برخوردارند با پساوند لو همراه هستند: دیرکلو، قیچلو و ...

پساوند "لیخ" از زبان ترکی قدیم غالباً هم اسم ساز بود و هم صفت سان. به عبارتی این پساوند هم معنای پساوندهای معاصر لیق-لیک، لوق-لوك، لی-لو-لو (تا-لا، luq، lük، liq-liq) بوده است. واژه های ترکیبی که براساس پساوندهای ها و هه ساخته شده اند. چنانکه می دانیم آوای آ در پایان واژه های زبان پارسی بکار نمی رود. بنابر این دلتمامی واژه های ترکیبی ترکی دخیل در زبان پارسی که این پساوند در آنها بکار رفته است به شکل ادا می شود.

آشرمه. تسمه پهن عقب زین یا پالان، تکلتو... هیچ شکی نیست که این واژه براساس ریشه فعل آشیرماق (*aşırmaq*) و پساوند "ما-مه" ساخته شده است. خاطرنشان کنیم که فعل آشیر نیز براساس واژه آش و پساوند ایر(۱۲) حاصل شده است و فعل متعددی است. می دانیم که این فعل خود در بر دارنده معنای انجام دادن این کار است. پیوند فعل و پساوند ها- هه در زبان ترکی بطور

همیشه اسمهای آلت و وسیله را می سازد. این پیوند که واژه های آلت و وسیله رامی سازد در سیر تاریخی زبان ترکی به دوره های بسیار پیشین برمی گردد با این تفصیل می توان گفت این واژه ترکیبی در ادوار بسیار قدیمی وارد زبان پارسی شده است. واژه آشیрма در زبان معاصر ترکی به معانی متعددی بکار می رود:

(۱) بند، طناب، تسمه و...

(۲) کمر، بند شلوار و...

(۳) تیرهای نازک بین تیرهای بزرگ سقف ساختمان و...

جالب است که این واژه در لهجه های پارسی به دینان که در کرمان رایج است و بیشترشان آتش پرست هستند کاربرد بسیاری دارد.

با اسمه. این واژه براساس فعل با اسماق(basmaq) ساخته شده است

و در متون کلاسیک ترکی به معانی متعددی از جمله : بهم فشردن، له کردن، خرد کردن، لگدمال کردن، مغلوب کردن، فرو بردن، چاپ کردن... بکار رفته و امروزه هم در زبان شفاهی پارسی وهم در زبان ادبی آن بکار می رود. آنچه در این میان جالب توجه است این می باشد که به همراه این واژه ترکیبی ترکی هم معانی متعدد ریشه آن یعنی فعل "باس" وهم اشتقاچهای متعدد آن وارد زبان پارسی شده است. در زبان ترکی واژه "باسما" هم درگونه صفت وهم درگونه اسم محض بکار می رود. در زبان پارسی نیز واژه "باسمه" بیشتر در معنای صنعتی آن بکار می رود: چاپ، چاپ کردن، آستری که روی پارچه می کشند.. چنانکه بیشتر گفتم براساس این واژه وریشه آن در زبان پارسی چونان زبان ترکی اشتقاچهای گوناگونی بوجود آمده است: باسمه ای، باسمه خانه، باسمه کاری و...

باشامه. چادر زنان، روسربی. در متون کلاسیک ترکی ما به فعل باشما (ماق) به معنای جمع کردن الوار روی هم به منظور ساختن خانه و...، بهم چسباندن و... برمی خوریم. بی هیچ شباهه ای واژه باشامه نیز براساس همین فعل حاصل آمده است و مفعول هردو واژه نیز تا حدود بسیاری به همدیگر نزدیک هستند. یعنی پوشاندن سرو... کسی یا چیزی در گذشته دور زبان ترکی بر اساس همین فعل واژه و فعلهای متعدد دیگری نیز ساخته شده است:

باشاق- نوک، سر، رأس (در باره تیر)، باشاقلاماق- گذراندن نوک تیراز جایی و... در نهایت این نکته را نیز یادآوری می کنیم که در زبان ترکی براساس پساوند آ- آ فعل ساخته می شود.

بغفه. شال گردن. این واژه براساس ریشه بوغ (boğ) و پساوند ها- هه بعمل آمده است. حسن عید نیز این واژه را ترکی می داند. اما در تبیین و تحلیل این واژه ها تنها نمی توانیم به معنای مستفاد از این واژه که در زبان ترکی رایج است و از ریشه بوغماق (boğmaq) حاصل شده است قناعت کنیم چرا که با این معنا نمی توان معنای مستفاد از این واژه در زبان پارسی آن را توضیح داد با بررسی معانی متعدد فعل بوغماق در متون کلاسیک ترکی ما به این نتیجه می رسیم که این واژه در زبان پارسی یکی از معانی قدیمی خود را بروز داده است. براساس تحلیل تاریخی- ریشه شناسی واژه های ترکی آشکار می شود که فعل بوغ در گذشته های دور زبان ترکی هم در گونه فعل و هم در گونه اسم کاربرد داشته است.

برهمنی مینا فعل بوغ در زبان ترکی براساس دو معنا فعالیت داشته است:

(۱) خفه شدن (اسم)، خفه کردن (فعل).

(۲) شال گردن، باروبندیل، بقچه، سفره، راه توشه و...

و واژه بقچه در زبان پارسی در راستای معنای دوم کاربرد دارد. بنابر این واژه ترکی بفعه که در زبان پارسی با همان معانی مذکور بکار می رود از ریشه فعل "بوغماق" حاصل نیامده است بلکه بر مبنای فعل "بوغماق" در معنای "بستن، پیچیدن، گره زدن" بعمل آمده است. جالب است که براساس نوشته عمید این واژه در تأمین فرم در زبان عربی نیز استفاده می شود. بنابر این به وضوح دیده می شود که در گذشته زبان ترکی فعل "بوغماق" وجود داشته است که در معانی "بستن، پیچیدن، گره زدن" بکار می رفته است و وارد زبان پارسی شده و در ریخت بوغمه/ بفعه بکار رفته است.

از نظر ما واژه بقچه نیز بر مبنای فعل بوغ که در گذشته زبان ترکی هم به گونه اسم و هم بگونه فعل بکار می رفته است حاصل آمده است. واین واژه بقچه در همین ریخت و معنا از زبان ترکی وارد زبان پارسی شده است. حسن عمید نیز در فرهنگ خود ترکی بودن این واژه را تأیید می کند. واژه "ساروغ" که ریشه ترکی دارد و در زبان پارسی متراوافد واژه بقچه بکار می رود از دیگر دلایل ما می باشد که این واژه از زبان ترکی وارد زبان پارسی شده است. حسن عمید در فرهنگ خود هنگام توضیح واژه بقچه "ساروغ" را همچون متراوافد آن بیان کرده است:

"بقچه- دستمال بزرگ که در آن لباس یا چیز دیگر از جنس قماش می پیچند. ساروغ نیز می گویند."

اگرچه حسن عمید درباره ریشه ترکی ساروغ چیزی نمی گوید ولی با قاطعیت می توان گفت این واژه بر مبنای فعل سار/ ساری و پساوندهای ایق- ایک، اوک- اوک (iq-ik, uq-ük) حاصل آمده است. عمید می نویسد این واژه

در زبان پارسی به ریخت سارخ نیز دیده شده است. یادآوری کنیم که این واژه در زبان ترکی و بشکل ساریق به معانی ذیل کاربرد دارد:

- (۱) دستمالی که به سر می پیچند.
- (۲) دستمال.
- (۳) دستمال گره خورده.
- (۴) بند.

بغلمه. گوسفند یا کبکی که در تنور یا بخاری پخته شود. این واژه بر اساس واژه بوغ (buğ) به معنای بخاردادن به چیزی یا کسی از فعل بوغلاماق حاصل آمده است. واژه بوغلاما در زبان ترکی بیشتر معنای گوشتی که در بخار می پزند، سرخ کردن گوشت را می رسانند. بنابراین واژه مذکور هم در زبان ترکی و هم در زبان پارسی بیشتر معنای نوعی خوراک را می رساند. ناگفته نگذاریم که واژه بوغلاما در برخی از لهجه های ترکی همچون اصطلاحی برای خوراک کاربرد دارد. از جمله لهجه های دربند و قزاق.

دگمه/ دکمه/ تکمه. این واژه در دو معنا کاربرد بیشتری دارد:

- (۱) دگمه ای که در الیسه استفاده می شود.
- (۲) دگمه ای که در مکانیزم ماشینهای مکانیکی برای راه اندازی آنها تعییه می شود. این واژه بر مبنای ریشه فعلی و پساوند ما - مه ساخته شده است. و این اکرچه در زبان پارسی در سه ریخت دوک، دوگ، توک بکار می رود با این همه می بایست گفت ریشه این واژه ترکی جز فعل توک به معانی "بستن، گره زدن" چیز دیگری نمی تواند باشد. در زبان امروز ترکی هنوز این فعل در ریخت دویمک (düymek) - ریختن، بستن، گره زدن. بکار می رود. از این فعل اشتقاچهایی چون تؤگولمک (tüğülmek) - بسته شدن، گره خوردن و توکو-

واژه های ترکی در زبان فارسی (tügülünmek) - توسط کسی گره خوردن و بسته شدن در متون قدیم ترکی دیده می شود نیز در زبان ترکی امروز اشتقاقهایی چون دویدورمک و دویولمک (düydürmek, düyülmek) وجود دارد.

این نکته را نیز ناگفته نگذاریم که واژه مذکور در گذشته زبان ترکی و در "دیوان" محمود کاشغری تنها به ریخت توگمه دیده می شود. این واژه ترکیبی در زبان پارسی به همراه واژه های دیگر چندین واژه مرکب را می سازند از جمله: دگمه سر دست، دگمه پارچه ای، دگمه صدفی، دگمه قابل مه ای، جای دگمه، دگمه یقه، دگمه زنگ، دگمه سان، دگمه دار.

- (dolmaq) دلمه. نوعی خوراک. این واژه براساس ریشه فعل دولماق (dolmaq) پر شدن و پساوند ما- مه حاصل آمده است. البته در این میان نکته ای مهم نیز وجود دارد و آن اینکه در واژه مذکور فعل "دولماق" فعل لازم در معنای دولد- ورماق: فعل متعدد بکار رفته است و این مسئله بیانگر این نکته است که در ادوار خلی پیشین در زبان ترکی افعال متعددی و لازم بر عکس امروز هیچ فرقی باهم نداشتند. در زبان پارسی براساس این واژه ترکیبی چندین واژه مرکب در معانی نوعی خوراک بدست آمده است: دلمه بادمجان، دلمه کدو، دلمه کلم.

در زبان پارسی این واژه علاوه بر معانی یاد شده در معانی "عنکبوت زهر دار، مار بوا و..." نیز بکار می رود. چنانکه می بینیم ما بین این دو معنا "نوعی خوراک و مار بوا" هیچ شباهتی وجود ندارد. آیا هر دوی واژه ها از یک ریشه حاصل شده اند؟ یافتن پاسخی برای این پرسش برای ما بسیار سخت و دشوار است. شاید این نام به این خاطر باشد که بدن عنکبوت چون گرد و پر است نام اورا از فعل "دولماق" برگرفته اند. در این صورت می توان گفت که هر دوی این واژه ها از یک ریشه خاص ساخته شده اند. برهمن مین مبنی بسیاری از پژوهشگران

معتقدند که براساس معانی اولیه فعلهایی چون تول... دول... "گرد، دایره ای و..." واژه تولتا وجود داشته است. جالب است که در زبان پارسی علاوه بر واژه مذکور برای بیان معنای عنکبوت زهردار، واژه دلمک نیز وجود دارد. این واژه نیز براساس ریشه دول و پساوند ماق- مک ساخته شده است.

دلمه. شیری که برای پختن پنیر استفاده می شود و... این واژه در لهجه بهدینان به یک معنا بکار می رود اما در زبان ادبی پارسی ۲ معنا دارد. با این همه در هردوی این معانی همسانیهای واژه ای- دستوری وجود دارد. یعنی در هر دوی این معناها واژه دلمه در گونه اسم بروز می یابد. در باره معنای شفاهی این واژه در زبان پارسی چنین می نویستند:

دلمه- لخته شدن، منعقد شدن، رویه بستن، سفت شدن چیزی مایع. این واژه دلمه براساس ریشه فعلی و پساوند ما - مه حاصل آمده است. بنابراین ریشه این واژه را ریشه فعل "دلمک" بله تشکیل داده است. این واژه در زبان امروز ترکی به معانی شیری که با آن پنیر ساخته خواهد شد... مورد استفاده قرار می گیرد. نیز در زبان معاصر ترکی برمبنای همین واژه چندین اشتقاق از جمله: دلملمک، دلملندریلمک وجود دارد. این درست که در زبان امروز ترکی ما به فعل دلمک برنمی خوریم اما در متون قدیم ترکی فعل تلگن (telgən)- غش، آمیختگی، گل آلود شدن آب. وجود داشته است. آشکار است این فعل نیز خود فعل ترکیبی است و ریشه تشکیل دهنده آن تل (tel) می باشد. در هر حال ریشه تشکیل دهنده این فعل تل می باشد که تخميناً به معانی "یافتن، یافته شدن، دیدار کردن، آشتی کردن" است. و اگر همسانی آوابی ت- د و E-A(t-d,e-e) را در نظر بگیریم همسانی واژه های تله- دله نیز آشکار می شود و بنابراین فعل دلمک در زبان ترکی وجود داشته است و یکی از مشتقات آن دلمه

از این زبان وارد زبان پارسی شده است. یادآوری این نکته نیز اهمیت دارد که بر مبنای فعل بولاماق واژه بولاما به معانی "شیر تازه دوشیده شده" در زبان ترکی وجود دارد. جالب توجه است که در متون کلاسیک ترکی فعلهای تکه و یکنبعنوان متراوف بکار می روند.

تیشلمه. دیشلمه، صبحانه. این واژه براساس ریشه فعل دیشلَمَک و نیز پساوند ما- مه ساخته شده است. در توضیح این واژه فرهنگ نویسان پارسی چنین می نویسد:

دیشلمه- چای تلخ که برای نوشیدن آن قند را دردهان گذارند و جر عه جر عه روی آن بنوشند. متصاد آن چای شیرین است. نکته مهم در اینجا این است که واژه مذکور با ریخت تیشلمه نیز در زبان پارسی بکار می رود. می بایست بگوییم که ریشه تشكیل دهنده این فعل دیشلمک در متون کلاسیک ترکی صرفاً به ریخت تیشلمک بکار می رفته است.

داغمه. چیزی که سفت شده باشد، خشک شدن لبها، تبخال: خشک شدن پوست و چرم. این واژه داغ+مه: به دلیل اینکه ما در متون کلاسیک ترکی و دیگر لهجه های این زبان به فعل داغ راست نمی آییم باز شناختی معنایی اش بسیار دشوار است. این درست که در برخی از فرهنگهای ترکی در توضیح واژه داغ در واژه مرکب "داغ باسماق- داغ زدن بر بدن کسی، چیزی" آن را منسوب به زبان پارسی می دانند لاتن ما نمی توانیم این عقیده را پذیریم. برای شکافتن این عدم پذیرش بازشناسی واژه داغمه که در زبان شفاهی پارسی بکار می رود می تواند سندی جالب باشد. جالب تر اینکه واژه مذکور رفته در زبان ادبی پارسی نیز برای خود جایگاه مناسبی یافته است. برای اثبات ترکی بودن

واژه داغلمه گفتن اینکه پساوندهای لا-له، ما-مه (*la-le, ma-mə*) که در ساخت این واژه بکار رفته اند کافی به نظر می آید.

تکمه. زردوزیهایی که روی پارچه ها تعییه می شوند. این واژه بر مبنای ریشه فعل **تیکمک** (*tikmek*) - دوختن. و پساوند "مه" ساخته شده است. واژه تکمه البته در زبان ترکی معانی زیادی دارد، و نه تنها به زردوزیهای روی پارچه و لباس اطلاق می شود بلکه به هرنوع رشته رنگارنگی که در تزئین پارچه و لباس بکار می رود اطلاق می شود.

ویمه. باران تندبار و نامقطع. ریخت این واژه خود مدعای ترکی بودنش را به اثبات می رساند. آشکار است که واژه از ریشه فعل **دؤیمک** (*döymek*) ساخته شده است. این واژه معانی متعددی در زبان ترکی دارد و یکی از اینها "زدن نامقطع باران" است.

قیمه. گوشت ریز ریز شده، گوشت کوبیده و یا چرخ کرده، نوعی غذا که از گوشت ریز ریز شده حاصل آمده است. چنانکه می بینیم واژه مذکور در زبان پارسی معانی بسیار متنوعی دارد که هم در چگونگی گوشت بکارمی رود و هم بعنوان نام خوراک حاضر شده از گوشت. در متون کلاسیک ترکی فعل **قیی و قیماق** (*qiyy/qiymaq*) در چند معنا مشاهده می شود:

(۱) بریدن، ریز ریز کردن.

(۲) زیر حرف خود زدن، به قول خود عمل نکردن.

این فعل در متون کلاسیک ترکی کاربرد زیادی داشته است و اشتقاچهای بسیاری از جمله **قیییل-ماق** (*qiyyıl-maq*), **قیییش-ماق** (*qiyyış-maq*) و **نیز قییتور-ماق** (*qiyyitor-maq*) وجود داشته است. در هر حال واژه **قیمه** در زبان ترکی به معانی گوشت کوبیده و ریز ریز شده، نوعی خوراک حاضر شده

از گوشت ریز ریز شده و... بکار می رود. آشکار است که معنایی که واژه قیمه در زبان پارسی می دهد از معنای اولیه فعل "قیمی" در زبان ترکی گرفته شده است. این معنا در این واژه امروزه نیز در لجه های گوناگون زبان ترکی رایج است. بر مبنای این واژه در زبان پارسی چندین واژه و فعل مرکب حاصل شده است: قیمه کردن، قیمه قیمه کردن و قرمه کردن.

قورمه. این واژه اساساً در دو معنای متفاوت در زبان ادبی و شفاهی پارسی بکار می رود:

(۱) گوشت گوسفندی که در روغن خودش سرخ شود(برای ذخیره).

(۲) گوشت سرخ کرده و...

آشکار است که واژه مذکور براساس ریشه فعل قووورماق و پساوند ما-مه (qovurmaq+ma-mə) حاصل آمده است. حسن عمد نیز ترکی بودن این واژه را پذیرفته است. یادآوری کنیم که ریشه فعل تشکیل دهنده این واژه به معنای "سرخ کردن و..." به چندین ریخت در متون کلاسیک ترکی دیده می شود: قاویر، قووور، قوغور (qavır,qovur,qoğur) جا دارد این نکته را نیز باز گوییم که ریخت "قاویرماق" فعل "قووورماق" در واژه "قاویرغا" به معنی ارزن و گندم سرخ شده باز مانده است. واژه مذکور چنانکه پیشتر گفتیم در زبان پارسی به ریخت قرمه استفاده می شود اما در لهجه های شیرازی و نیز کازرونی ریخت قووورمه آن بکار می رود.

از نظر ما این تفاوت ریخت در لهجه های شیرازی نتیجه تغییر حروفی در زبان پارسی نیست. به هر حال هردو ریختی که از این واژه در زبان پارسی و لهجه های آن بکار می رود از زبان ترکی وارد زبان پارسی شده است. می توان چنین گمان کرد که در متون باستانی ترکی افعال "قر- قووور" به همان

معانی مذکور وجود داشته که از زبان ترکی وارد پارسی شده است. بر مبنای واژه قورمه در زبان پارسی واژه مرکب قورمه سبزی حاصل شده است.

قتبه. نوعی نان شیرین. این واژه برا ساس ریشه فعل قاتلاماق و پساوند ما-مه (**qatlamaq+ma-mə**) تشکیل شده است. چنانکه می دانیم این واژه در زبان ترکی نیز نام نوعی خوراک است: نوعی نان روغنی. جالب توجه است که خود فعل قاتلا فعل ترکیبی است که برا ساس اسم قات و پساوند لا تشکیل شده است.

قاقمه. طناب، ریسمان کلفت، نخ پشمی و نیز ریسمانی که با مو و رشته های سیاه و پشمی بافته شود... در زبان قدیمی ترکی فعل قاتا- قادر به معنی "بهم پیچیدن، بافتن" وجود دارد و خود فعل نیز بر مبنای اسم "قات" و پساوند "ار" تشکیل شده است. به کمان زیاد واژه "قات" معانی "بهم پیچیدن، بافتن..." را می رساند. فعل قات در کتبه های اورخون- ینتی سنی و زبان ترکی آلتایی به معانی "خماندن، شکافتن و..." بکار می رود.

فعل "قاتما" در زبان ترکی نیز بی هیچ شکی بر مبنای فعل "قات" درست شده است.

قابلمه. ظرفی که از آلمینیوم یا مس درست شده باشد، دیس. این واژه بر مبنای قاب + له + مه تشکیل یافته است. ریشه ترکیبی آن قاب + له در متون کلاسیک ترکی در دو ریخت قا و قاب بکار رفته است. در این متون ما به واژه قابان (سینی) بر می خوریم که در آن هم ریخت قا و هم ریخت قاب بکار رفته است. شاید خود واژه قاب نیز واژه ترکیبی باشد (قا + ب). بنابر اسناد متون قدیم ترکی می توان گفت هردو ریخت مذکور در زبان ترکی وجود داشته است. در زبان پارسی این واژه علاوه بر ریخت قابلمه در ریخت قاپلمه نیز استفاده

می شود. و جالب است که در "دیوان" محمود کاشفری ریخت قاپ همین واژه نیز دیده می شود.

سالمه. چای شیرین. آشکار است که این واژه از ریشه فعل سالماق و پساوند ما - مه ساخته شده است. در دیگر لهجه های ترکی واژه "سالمه" به معنی نوعی خوراک تهیه شده از برنج نیز دیده می شود.

سخمه. این واژه براساس ریشه فعلی فعل سوخماق (soxmaq) و نیز پساوند ما - مه ساخته شده است. فرهنگ نویسان پارسی زبان در توضیح معنای این واژه در فعل مرکب "سخمه رفتن" می نویسند: با کنده درخت و یا شاخه به کسی حمله بردن. محمدعلی جمال زاده در تبیین این واژه می نویسد: واژه مذکور تنها در حوزه اصفهان بکار می رود. این واژه در زبان پارسی هم بگونه اصطلاحی مستقل در معنای "شمშیر مشق و ..." بکار می رود و هم بطور فعل مرکب "سخمه زدن" در معنای "با شمشیر یا نیزه یا کنده درخت و ... به کسی حمله بردن" بنابراین واژه مذکور در زبان پارسی بعنوان اصطلاح ورز-شی بکار می رود. نکته دیگر این است که فعل کمکی که در ساخت فعل مرکب با این واژه بکار می رود در لهجه اصفهانی فعل رفتن می باشد اما پسین ترها در زبان شفاهی پارسی این فعل زدن گردیده است. در متون باستانی ترکی نیز فعل سوک (sok) - فرو بردن ... بکار می رفته است. به احتمال بسیار زیاد این فعل "سوک" که در معنای زدن هم بکار رفته است با فعل کمکی زدن که در زبان پارسی برای واژه سخمه می آید پیوندی دارد.

تمامی حروف "ک" در زبان ترکی در لهجه های ترکی آذربایجانی به "خ" تبدیل می شود (سوکمه - سوخرمه). برهمن اساس می توان گفت این واژه از لهجه ترکی آذربایجانی وارد زبان پارسی شده است.

سقلمه. ضربه‌ای که بوسیله مشت بسته به پهلوی کسی بزنند. آشکار است که در متون باستانی ترکی فعل "سوقلوم- ضربه گرفتن، ضربه خوردن" وجود داشته است. این واژه بی هیچ شکی ریشه ترکی دارد که در زبان فارسی نیز رایج شده است. با این همه طرز نگارش واژه مذکور در زبان فارسی به چند ریخت است: ثلمه، سوقلوم،... البته میان این ریختها هیچ فرق معنای هم وجود ندارد. واژه سقلمه در زبان فارسی بیشتر با فعل کمکی زدن همراه است و خود این واژه نیز در بردارنده حرکت این عمل است. در لهجه شیرازی فعل مرکب "سوقلی زدن" هم چون متراծ فعل مرکب سقلمه زدن بکار می‌رود.

سوکمه. این واژه در ترکیب فعل مرکب "سوکمه دوزی" بکار می‌رود. این واژه بیشتر در معنای "دوختن لباس بوسیله دست" بکار می‌رود. در حقیقت واژه سوکمه که در ترکیب فعل سوکمه دوزی بکار می‌رود بی هیچ شکی یک واژه ترکی است که از فعل سؤكمك(sökümek) گرفته شده است. چنانکه معلوم است یکی از معانی "سوکمک" باز کردن خطوط دوخته شده است. این هم معلوم است که در میان ترکها این شغل "دوختن چیزی با دست" از دیرباز موجود بوده است و در "دیوان" محمود کاشغفری جمله‌ای دال براین معنا دیده می‌شود:

اول تون سوکتوردى - او لباسى زنانه دوخت. از نظر ما این جمله نه در معنای متراծش بلکه در معنای دوختن بکار رفته است.

سگرمه. ابرو درهم کردن، عصبانی شدن. این واژه از ریشه فعلی سگیرمک- سییرمک (səgirmək-səyirmək) گرفته شده است و از مشتقات آن در متون کلاسیک ترکی می‌توان به این فعلها اشاره داشت: سگری (sekri)(مک)- پراکنده شدن، بالا آمدن و سیکریت (sekrit)(مک)- بهم خوردن و...

ساخلو. نگهبان، دیدبان، تفک دار، پادگان، بایگانی و... . این واژه ازتر- کیب " ساخ+لو" حاصل آمده است. حسن عمید اگرچه این واژه را ترکی می داند اما درباره ریشه آن هیچ صحبتی نمی کند. براساس قوانین واژه سازی در زبان ترکی می توان این احتمال را داد که واژه ساخ در " ساخلو" از ریشه فعل دیگر یعنی ساخلاماق(saxlamaq) باشد. می توان برمبنای اسنادی که با پیوند و ارتباط پساوولد له- لا به آنها فعل ساخته می شود گفت که واژه ساخ بی هیچ شکی اسم باشد. در متون کلاسیک ترکی واژه " ساکچی" به معنای نگهبان و نیز دیدبان کاربرد داشته است. علاوه بر آن در این متون واژه ساق خود به تنها ی کاربرد داشته است و جالب آنکه معنای " محاط بودن، هوشیار بودن" را می رساند. این را هم اضافه کنیم در لهجه های قرقیز، ترکمن، تاتار، ازبک و... این واژه یعنی ساقچی به معنای " قراول، نگهبان" و نیز در لهجه های قزاق فعل مر- کب " ساق بول" به معنای مذکور کاربرد دارد.

از نظرما همین واژه ساق امروزه نیز در واژه هایی چون " ساقینماق" - از خود مراقبت کردن، خودداری کردن، هوای خود را داشتن" و نیز " ساقیندیر- ماق" - پیشگیری کردن، برحدز داشتن، مصلحت خود را مراعات کردن" باقی مانده است. این واژه امروزه در زبان پارسی جزو واژگان آکادمیک است و به جای آن بیشتر از پادگان استفاده می شود.

چالمه. این واژه در لهجه های پارسی شیرازی و کازرونی استعمال می شود و در توضیح آن چنین آورده اند: نام مرضی است، بعنوان نفرین هم گفته می شود. اگرچه در فرهنگهای پارسی معنای این واژه را نوعی از بیماری می دانند اما از نظرما بیانگر معنای این بیماری فعل چالماق(çalmaq) می باشد.

وainکه این واژه برمبنای ریشه فعل چالماق و پساوند ما- مه ساخته شده است هیچ شکی وجود ندارد. این فعل در زبان ترکی معانی ذیل را می رساند: نیش زدن، زدن، گازگرفتن، گزیدن، دزدیدن، بردن.... این فعل در همین معانی ذکر شده در متون کلاسیک ترکی نیز وجود دارد.

چاتمه. بهم پیوسته، حالتی که سرتونگ یا تیرچه را بهم تکیه داده باشد و... در متون کلاسیک ترکی فعل چاتماق به معنای رسیدن، نایل شدن، بهم رسیدن و... استعمال می شده است. در هر حال واژه چاتمه که در زبان شفاهی و ادبی پارسی بکار می رود از ریشه فعل چاتماق در همان معنای مذکور حاصل شده است. این واژه در زبان پارسی به یاری فعلهای معین در ساخت چند فعل مرکب شرکت جسته است از جمله: چاتمه کردن، چاتمه زدن.

چفترمه. این واژه در فرهنگهای پارسی به این شرح آمده است: نوعی غذاست که اصلاً قفقازی است و با گوشت و تخ مرغ پزند. ریخت اصلی این واژه در زبان ترکی چیغیرتما (çığırıtmá) می باشد. در فرهنگی ترکی معنی این واژه چنین آمده است: نوعی خوراک که با گوجه فرنگی و گوشت درست شده باشد. در متون کلاسیک ترکی فعلهای چیغروی (ماق)- محکم کردن و... نیز چیغرو (ماق)- سفت شدن و کردن کاربرد داشته است. از نظر ما فعل چیغیرتماکه نام نوعی غذاست از همین ریشه ها حاصل شده است. این واژه ابتدا در گونه صفت فعلی نمود یافته است و سپس به گونه اسمی درآمده است.

جالب توجه است که در زبان پارسی واژه های چفر، چفره و چفرمه به معانی "محکم، سفت" کاربرد دارد. از نظر ما هرسری از این واژه ها نیز از همین ریشه ساخته شده اند.

چکمه. کفش ساقه بلند. این واژه براساس ریشه فعل چکمک (*çəkmək*) و پساوند ما- مه ساخته شده است. این واژه در زبان ترکی معانی بیشتری می رساند تا به زبان پارسی. واژه مذکور در زبان ترکی علاوه بر معنای کفشی که دارای ساقه بلند است به معنای کفش نیز استفاده می شود. این در حالی است که در زبان پارسی تنها معنای مستفاد از آن کفش ساقه بلند است. عمد نیز در توضیح واژه می نویسد: "نوعی کفش ساقه بلند که تا زیر زانو می رسد و آن را بیشتر هنگام اسب سواری به پا می کنند". در زبان پارسی این واژه به همراهی واژه های دیگر عبارت تازه ای را بنا نهاده است: چکمه نمدی، چکمه دون، چکمه دوزی.

گزمه. نگهبان شب، کشیک شب. این واژه از ریشه فعل گزمک (*gəzmək*) و پساوند ما- مه حاصل آمده است. این واژه در زبان امروز پارسی به گونه واژه ای آرکائیک نفوذ یافته است.

چمباتمه. این واژه بی هیچ شکی براساس ریشه فعلهای چؤملېلمک و نیز چؤملەمک (*çömbəlmək, çömləmək*) ساخته شده است. در توضیح همین واژه فرنگهای پارسی می نویستند: "روی دوپا نشستن و سینه را به زانوها نزدیک کردن". در متون کلاسیک ترکی از جمله "دیوان" محمود کاشغری ما به فعل جوم (*cum*) برمی خوریم که به معنای فرو رفتن در آب و... بکار رفته است. فعل "بات" نیز که در متون کلاسیک ترکی وجود دارد تقریباً مترادف فعل "جوم" می باشد. بنابراین واژه مذکور از سه بخش تشکیل شده است:

(جوم + بات + ما/مه). این واژه در زبان پارسی بیشتر با افعال معین زدن و نشستن همراه است: چمباتمه زدن، چمباتمه نشستن. این واژه در زبان پارسی

به ریخت چنماتمه نیز نوشته می شود که تحت تأثیر دگرگونیهای آوایی این زبان می باشد.

یورتمه. چهارنعل دویدن. این واژه از ریشه فعل **یورتماق(yortmaq)** به معنای "راه رفتن با شتاب" حاصل شده است. و این معنا بیشتر در مورد راه رفتن اسب بکار می رود. همین معنا در زبان پارسی نیز دیده می شود. ریشه خود همین فعل "یور" نیز در متون کلاسیک ترکی در معنای "راه رفتن" بکار رفته است.

تخمه. ورم معده در اثر خوردن بیشتر، آروغ زدن در اثر خوردن زیاد و... . این واژه براساس ریشه **توك(tox)** و پساوند ما- مه تشکیل یافته است. این ریشه چه در متون کلاسیک ترکی و چه در ترکی امروز در دوریخت توق و توخ در معنای سیر شده بکار می رفته است و می رود و بیشتر در گونه اسم خود را می نمایاند. البته همین ریختها دربرخی از متون کلاسیک در معنای فعل نیز خود را نشان داده است. در هر حال واژه **تخمه** براساس ریشه فعلی "توخ" بنا شده است. در راستای همین عقیده می توان گفت در برخی از لهجه های ترکی فعلهای مرکب توهمـا- سیرشـه، پرخور و... نیز توهمـا- ورم معده در اثر پرخوری و... وجود دارد.

با این همه این واژه که در دوریخت توخمه و توخمه در زبان پارسی به کار می رود در معانی متفاوتی خود را بروز داده است از جمله: هسته میوه، تخ مرغ و...

سورتمه. مالش، اصطکاک، کم کاری و... این واژه بی هیچ تردیدی بر مبنای ریشه فعل **سورتمک(sürtmek)** و پساوند ما- مه ساخته شده است.

ساقمه. کلوله کوچک سربی، ... این واژه براساس ریشه فعل ساقمه (saçmaq) - پراکندن، افشارنده، منتشر کردن. و پساوند ما- مه حاصل آمده است.

یغما. غارت، چپاول، غنیمت. این واژه براساس ریشه فعلی و پساوند ما- مه ساخته شده است. از دید ما ریشه این واژه می تواند از فعل بیغماق یعنی جمع کردن (yığmaq) باشد که در اثر دگرگونی آوایی زبان پارسی به ریخت یغما درآمده است. چنانکه می دانیم در ادور گذشته هنگام جنگ سربازانی که مقابله رقیب خود به پیروزی می رسیدند دست به غارت کردن خانه های طرف مغلوب می زدند و برای اثبات این نکته واژه مرکب خوان یغما که در زبان پارسی بکار می رود بهترین دلیل است. حسن عمد در توضیح این واژه مرکب می نویسد :

۱- سفره ای که از مال غارت شده فراهم شود.

۲- سفره ای که همه برآن بنشینند و از آن بهره ببرند.

در کتاب "ده ده قورقود" فعل یاغمالاماق (yağmalamaq) بکار رفته است. آشکار است که فعل مذبور براساس واژه یاغما و پساوند لا- له تشکیل یافته است. جالب است که در این کتاب فعل یاغمالاماق در حین بیان غارت کردن دشمن از خانه سالور قازان هم در مورد پول و هم در مورد طلا بطور یکسان استفاده شده است. در هر حال در این کتاب پولها و طلاها و نگین ها و... هرگز چپاول و یا تاراج نمی شوند بلکه تنها جمع آوری می شوند و همین فعل بیانگر این معنا می باشد. و از دید ما این نخستین معنای فعل یاغما می تواند باشد. نکته بسیار جالبی که می توان به آن هم اشاره داشت فعل بیغوا است که در لهجه ترکی قوبا (yığva) به معنای مجلس جشن و تولد و گردهمایی شاد-

مانانه می باشد. و چنانکه پیداست فعل مذبور از ریشه **بیغ (قا)** حاصل شده است. در زبان پارسی این واژه به همراهی افعال معین زدن و کردن فعلهای مرکب تازه ای ساخته است: یغما کردن، یغما زدن. ناگفته نگذاریم که در زبان ترکی از این واژه اشتقاقهای چندی در معانی گوناگون وجود دارد از جمله: **یاغ- جنگ، یاغی- دشمن، رافضی و...، یاغی/ یاغیق- تهدید کردن، دشمنی کردن و...** با این نمونه ها این احتمال می آید که شاید در زبان ترکی فعل یاغ بوده است و از این فعل، فعل یغما بعمل آمده است. آشکار است که در زبان ترکی از دیرباز اسم یغما وجود داشته است و فعلهای چندی نیز از این واژه مشتق گردیده است از جمله: یاغمالاتنماق که هم در معنای متعددی و هم در معنای لازم کاربرد داشته است.

واژه هایی که با پساوندهای آق، اک، ق، ساخته شده اند.

از متنوی که به زبان ترکی چه در دوران باستانی و چه در دوران امروز نوشته شده است آشکار می شود که ریشه های فعلی با پساوندهای آق، اک و ق، به ساخت واژه هایی تازه منجر می شود. و تصادفی نیست که بسیاری از واژه های ترکی دخیل در زبان پارسی صرفاً با همین پساوندها ساخته شده است. و غالب واژه هایی که به این ریخت از زبان ترکی به زبان پارسی راه یافته اند بر مبنای ریشه فعلی و همین پساوندها تشکیل یافته اند. و می توان با همین خصوصیتها واژه های ترکیبی را که در زبان پارسی فعالیت می کنند باز شناسی کرد.

دیرک، ستون، پایه، پشتیبان. بی هیچ تردیدی این واژه بر مبنای ریشه فعلی "تیره- دیره- دیره" و پساوند "ک" بعمل آمده است. فعل تیره- تکه گاه، نزل زدن و... و واژه های تیره گو- ستون، تیرکلیک- الوار، که در متون

باستانی ترکی بکار رفته است دال برهمن معاشر است. در زبان ترکی مشتقات دیگری از همین فعل نیز مورد استفاده قرار می گیرد: دیرمک - تکیه دادن، دیرک ستون، دیرنک - تکیه شدن، اصرار ورزیدن، دیرکلمک - ستون زدن، دیرک لنمک - دارای ستون و پایه شدن، دیرکلتمک - بوسیله دیگری ستون زدن و... استناد زیر نیز دراینکه واژه مذکور ریشه ترکی می تواند داشته باشد شهادت می دهد:

(۱) آغاز این واژه از دوریخت دوت می باشد که این دگرگونی از دیر باز در زبان ترکی رایج بوده است.

(۲) این واژه در زبان پارسی با ترکیب یافتن دیگر واژه ها به معانی دیگر دست می یابد: تیرک مازه، تیرک پشت - ستون فقرات، تیرک کشتن و... چنانکه می دانیم در زبان ترکی واژه تیر به معنای تیرک چوبی نیز بکار می رود. از نظر ما ریشه این واژه و نیز واژه "تیرک - دیرک" یکی است. چنانکه آشکار است این واژه در سیر تاریخ زبان ترکی به دورانی عائد است که در آن یک واژه تک هجایی هم می توانست فعل باشد و به گمان بسیار این فعل هم در دو ریخت "تیر و دیر" استفاده می شده است. از نظر ما خود فعل "تیره - دیره" نیز می تواند از همین ریشه اصلی بعمل آمده باشد.

دولاغ، دولاق، دولاخ... مج بند، ساق بند، پاتاوه / نوار یا پارچه ای که به ساق پا می پیچند...

این واژه براساس ریشه فعل دولاماق(dolamaq)- دولا و پساوند "ق" حاصل آمده است. این واژه به ریخت دلاخ در لهجه های شیرازی و کازرونی و در معنای "گرد و خاک برافراشتن" بکار می رود. چنان تصور می شود که این

واژه هم از ریشه فعل "دولماق" - دول و پساوند آق ساخته شده باشد. در فرهنگ های پارسی برای این واژه چنین مثالهایی آورده شده است:

سواران بسرعت رفتند و دو لاخ کردند.
لباس را تکانید و دولاق کرد...

دوشک، تشك، توشك،... . این واژه در زبان ترکی براساس ریشه فعل **دؤشمک** (döşemek) - دوشمه و پساوند "ک" بعمل آمده است. این واژه از دیر باز به ریختهای گوناگون در زبان ترکی وجود داشته است: دؤشمک، توشمک، دوشمک،... در هر حال این واژه در دورانهای بس قدیمی تر وارد زبان پارسی شده است. عمید در این باره می نویسد: واژه مذکور در زبان پهلوی به ریخت دوشک بکار می رفته است. حسن عمید می نویسد مترادف این واژه در زبان پارسی واژه بروخوابه است. این درحالی است که واژه تشك نسبت به واژه بروخوابه از کارکرد بالایی برخوردار است. این مسئله نیز نشان می دهد که این واژه تشك قدمت بالایی نسبت به بروخوابه دارد. تصادفی نیست که کنایه در تشك پر قو خوابیدن به معنای انسان خوشبخت و... در زبان پارسی از دیرباز رایج بوده است.

همچنین جایی که کشتی گیران روی آن به کشتی گرفتن مشغول می شوند نیز تشك نامیده می شود. جالب است که عمید این واژه را از عربی می داند و آشکار است که واژه مذکور از زبان ترکی به زبان عربی هم راه یافته است.

فاجاق. کار و عمل غیرقانونی، خرید و فروش غیرمجاز، تندرو، فراری،... این واژه از ریشه فعل **قاچماق** (qaçmaq) - قاج و پساوند آق ساخته شده است. تنها نکته ای که در باره این واژه می توان گفت این است که تمام معانی

مستفاد از آن که در زبان پارسی رایج است همگی در زبان ترکی نیز که منبع و خاستگاه واژه است دیده می شود. محمود کاشفری در کتاب خود مشتقانی از این ریشه را ارائه داده است از جمله: قاچیغ- تند رو، قاچیغای- بسرعت رفتن، فرار کردن، قاچیغ- قاچ و پساوند "ماق" - فرار کردن. این نکته را هم یادآوری کنیم که در زبان ترکی این واژه به همراهی افعال و پساوندها واژه هایی تازه ساخته است: قاچاق شدن، قاچاق کردن، قاچاقچی و ...

اطراق. اوتراق/ اتراق، استراحت کردن در نیمه راه سفر... . این واژه در زبان ترکی از ریشه فعل اوتورماق(oturmaq)- اوتور و پساوند آق" تشکیل یافته است. از واژه اتراق(اوتروق) در زبان ترکی چندین معنا مستفاد می شود: مهاجر، جاوید، جایگاه استراحت، منزل، اردوگاه و ... و در هر حال این واژه در زبان ترکی هم در معنای صفت وهم در معنای فعل بکار می رود اما در زبان پارسی تنها معنای اسمی آن کاربرد دارد. البته این واژه معانی متعدد دیگر از جمله "نشستن، ماندن، ایستادن و ..." را نیز از خود بروز می دهد. این واژه به یاری فعل معین" کردن" در زبان پارسی به ساخت فعل مرکب "اطراق کردن" منجر شده است.

پراغ. شمشیر، سلاح، تیروکمان، تفنگ، زین اسب و این واژه براساس ریشه فعلی "یارا" حاصل آمده است و این ریشه چندین واژه ساخته شده است: یار- برازنده بودن، شایسته بودن، شقه کردن، یاراغ- واسطه، باهوش، زره، یاراگلیق- صاحب صلاحیت، درخور بودن و در زبان ترکی معاصر فعل یار- ماق به معانی شقه شقه کردن، تقسیم کردن و ... کاربرد وسیعی دارد. یتاغ. قراول، نوبه، نگهبان و در متون کلاسیک ترکی واژه "یاتاغ" در همین معانی مذکور بکار رفته است. به احتمال بسیار ریشه این فعل، فعل "یات"

می باشد. این ریشه اگر چه به ظاهر ریشه فعل یاتماق (*yatmaq*) - خوابیدن را هم دربر می گیرد اما می بایست کفت این دو واژه هیچ پیوندی با همدیگر ندارند. از واژه هایی که در زبان ترکی از ریشه یات - قراول، نگهبان ... بوجود آمده اند می توان اینها را برشمرد: پتیک - باخبر، آگاه، پتیز - باهوش، زرنگ و ... جالب است که در متون کلاسیک یکی از معانی فعل "پت - مک" از دست گرفتن و آشنا به راه است. با توجه به قواعد زبان ترکی و دگرگونیهای آوایی که در این زبان رخ می دهد و ما در جای خود در توضیح واژه ها برخی از اینها را ارائه دادیم.

فعل یاتماق به ریخت یتمک درآمده است و واژه یتابغ نیز بر همین اساس ساخته شده است.

سراق. سراغ، احوال پرسی، نشانه، خبر و این واژه بر مبنای ریشه فعل سورماق (*sormaq*) - سور و پساوند "ماق" حاصل آمده است. در متون کلاسیک ترکی بر مبنای همین ریشه واژه های سورغو - پرسیدن، سورتور - جوینده، سوروق(ماق) - پیدا شدن و ... بکار رفته است. در زبان ترکی آذربایجان نیز واژه سراق چنانکه می دانیم در معنای جستجو، خبریابی، خبر، پرسیدن و غیره کارکرد فعالی دارد.

از این واژه در زبان پارسی به همراهی فعل معین کردن فعل مرکب "سراغ کردن" و نیز گرفتن وجود دارد.

سنچاق. سنچغ، پرجم، گیره. این واژه بر اساس ریشه فعل سانچماق (*sançmaq*) - سانچ و پساوند "ماق" حاصل شده است. در متون کلاسیک ترکی این فعل (سانچ) هم به معنای فرو بردن و هم به معنای پیروز شدن بکار رفته است و به احتمال بسیار معنای پرجم از همین مسئله عارض شده است.

الک. غربال، بزک (آرایش). هر دوی واژه ها براساس ریشه افعال **أَلْمَك** و **بَزْمَك**(*ələmək,bezəmək*) با پساوند "ک" حاصل آمده است. واژه هایی که براساس پساوند ایق- ایک، اوق- اوک، ق-ک(*ıq-ık,uq-ük,q-k*) ساخته شده اند.

قاتق. ماست، خورشت. این واژه ترکی دخیل در زبان پارسی که دو معنای مختلف از خود بروز می دهد در حقیقت از ریشه فعلی "قات" که در زبان ترکی دو معنای مختلف دارد تشکیل یافته است:

۱) از ریشه فعل **قاتماق**(*qatmaq*)- لایه، دفعه و به همراهی پساوند ایق که این فعل در متون کلاسیک ترکی به معانی برهم زدن، آغشتن، همراه کردن، برهم شدن و... آمده است. امروزه نیز به همین معانی در زبان ترکی رایج است و در زبان معاصر ترکی ریشه فعل مذکور(قات) به تنها یی کاربرد داشته است و چندین واژه نیز از این ریشه بعمل آمده است: قاتی، قاتیلیق، قاتیلانماق، قاتیلا- لاشماق که در همه اینها معنای اولیه به چشم می خورد.

۲) این واژه بر مبنای ریشه فعل **قاتماق**، **قات**- بهم آمیختن، ملحق کردن و پساوند ماق ساخته شده است. معنای مذکور از این فعل یعنی بهم آمیختن در متون کلاسیک ترکی و زبان امروز ترکی دیده می شود. در زبان پارسی این واژه به همراهی فعل معین کردن، فعل مرکب قاتق کردن را ساخته است. در توضیح این فعل مرکب فرهنگ نویسان پارسی زبان می نویستند:

قاتق کردن، قناعت کردن، صرفه جویی کردن. با این همه همیشه به این معنا نیست از جمله در عبارت ذیل: کاغذ را قاتق کردن.

قشقرق. داد و بیداد، فریاد... . این واژه ترکی دخیل در پارسی بی هیچ تردیدی از ریشه فعل **قیشقیرماق**(*qışqırmaq*) و نیز **قیشقیریق**(*qışqırıq*)

می باشد. این واژه ترکی با ترکیب افعال معین زبان پارسی چندین فعل مرکب ساخته است: قشقرق برپا کردن، قشقرق راه انداختن. در زبان پارسی متراواف این واژه، واژه قشقره نیز بکار می رود که این هم برمبنای همان ریشه و پسا-وند ای-او (ا-او-i, o-i) حاصل آمده است.

قلق-رفتار، حساسیت و... این واژه براساس ریشه فعل قیلماق (qilmaq)

- کردن، انجام دادن، دیدن، به اجرا گذاشتن، عمل کردن و... قیل و پساوند چون ایق-ایک، اوق-اوک (iq-ik, uq-ük) حاصل آمده است. این واژه که در زبان پارسی هم در مورد انسان و هم در مورد اشیاء بکار می رود به همراهی واژه گان و افعال پارسی به ساخت واژه های تازه انجامیده است: قلق کسی یا چیزی را بدست آوردن، بد قلق و... این واژه در متون کلاسیک ترکی به دو ریخت قلق و غلغل درآمده است. در برخی از لهجه های ترکی از همین ریشه "قیل" واژه های قیلیخ-خاصیت، رفتار، روش و..., قیلیخلی-چیزی یا کسی که راحت می توان با او یا آن رفتار کرد، برخورد کرد، قیلیخسیز-بی انصاف، متصاد قیلیخلی و... سرتق، بی حیا، پررو. معنای مستفاد از این واژه در زبانهای ترکی و پارسی بسیار به همیگر نزدیک هستند. واین مسئله ای است که در غالباً واژه های دخیل همچون قانونی رعایت می شود. به عنایت به واژه سازی در دستور زبان ترکی می توان گفت واژه سرتق از ریشه فعلی "سیرت" و پساوند "ایق" (sirt-iq) حاصل آمده است. چنانکه می دانیم در لهجه های ترکی آذربایجانی افعال سیرتیماق و سیرتیماق بکار می روند و تنها به همین سان می توان احتمال داد که فعل "سیرت" نیز وجود داشته است.

در متون کلاسیک ترکی ما به واژه سیرت-موی زبر و محکم؛ نیز فعل "سیری" ماق-محکم، سفت و مشتقه این فعل-سیرت-ماق، سیریش-ماق و

همه این عوامل و نمونه ها مارا برآن می دارند که به احتمال قریب به یقین بگوییم که در این میان فعل سیرت- ماق نیز موجود بوده است. البته نمونه ای دیگر نیز در زبان ترکی وجود دارد که احتمال اینکه واژه مذکور از ریشه فعل دیگر بعمل آمده باشد را پیش می کشد. در متون کلاسیک ترکی از جمله "دیوان" محمود کاشغی و کتاب "کوتادغۇ بىلەق" ما به فعل سیرمک (sermek) - منتظر ماندن، ادامه دادن، در همان وضع سابق ماندن و نیز مشتقات آن (سیرگور، سیر-گورمک)- در ادامه کاری جهد کردن، بسیار صابر بودن. سیریل، سیریلمک- مانع بودن، جلوگیری کردن، نیز صفت "سیریملیک"- بسیار صابر، محکم و نیز "سیوینج"- صابر، صبر کردن و... بر می خوردیم.

ما می بینیم که مابین این ریشه و نیز واژه سرتق شباهتها و آشکاریهای بسیار چه از لحاظ معنایی و چه از لحاظ ریخت وجود دارد. وهمین مسئله مارا به دادن این احتمال تشویق می کند که واژه سرتق از همین ریشه "سیر" بعمل آمده باشد. و به احتمال بسیار واژه سیرت- محکم، سفت نیز از همین ریشه حاصل شده است.

فاشق. این واژه براساس ریشه فعل قاشیماق (qaşımaq)- قاشی و پساوند "ماق" بعمل آمده است. این فعل در متون کلاسیک ترکی معانی "کندن، ساییدن و..." را می رساند. و براساس همین معنا واژه قاشیق ساخته شده است این واژه در متون کلاسیک ترکی در دو ریخت قاشیق و قاشوق آمده است و مشتقات متنوعی نیز دارد از جمله: قاشیقلاماق، قاشوقلاماق- با قاشق خوردن، قاشوقلانماق- صاحب قاشق شدن، قاشق شدن، قاشوقلوفی. در زبان پارسی این واژه به همراه واژه ها و افعال پارسی چندین واژه مرکب و فعل مرکب تازه

ای ساخته است: قاشق آشخوری، قاشق چای خوری، قاشق مربا خوری، قاشق سان، قاشق تراش، قاشق زنی، قاشقی، قاشق هرآش است و ...

سارخ. ظرفی که در آن لباسهارا تاکرده می گذارند، درحوالی بورغان و کرج ظرفی که نان را در آنجا قرار می دهند. این واژه به ریخت سارق نیز آمده است و معانی کهنه بچه، بقجه و ... را نیز می رساند. این واژه که در زبان پارسی به ریختهای سارق، سارخ، سارغ آمده است براساس ریشه فعل سارماق (sarماq) سار و پساوند ایق "ایک، اوک" (ik, uq, ük) ساخته شده است.

در هرحال در زبان ترکی فعل سار به معنای زیر آمده است: تا کردن، پیچیدن، باند پیچی کردن، قدقاق کردن. ریشه این فعل در خیلی از واژه های ترکی خود را نشان می دهد از جمله: سلوو- تازدن، پیچیدن. ساریل (ساریلماق)، سارین (سارینماق) و ... امروزه نیز این ریشه در واژه های "ساریلماق، ساریماق، سارینماق، ساریشمماق و ..." دیده می شود.

تنق، چادر، آلاچیق، خیمه. این واژه براساس ریشه فعل توتعاق یعنی پوشاندن روی چیزی و ... (tutmaq) و پساوند ایق (Uq) ساخته شده است. در متون کلاسیک ترکی تو (ta) به معانی روی چیزی را پوشاندن، بستن، سد کردن و ... بگان رفته است. جای هیچ شکی نیست که ریشه واژه "توت" براساس این ریشه بعمل آمده است. در این مقام پرسش اساسی این است که وقتی در زبان پارسی آفرای "لو" وجود دارد چرا آواهای این واژه به کونه "او" - "و" کوتاه در آمده است؟ از دید ما این مسئله که در زبان ترکی واژه مذکور به ریخت توتعاق می آید بیشتر به قانون آهنگین این زبان برمی گردد و چون در زبان پارسی این قانون آهنگ وجود ندارد ریخت واژه به تنق دیگرگون می شود.

. قرق. در زبان محاوره ای پارسی این واژه بیشتر در دو معنا ظاهر می شود:

- ۱) قرق کردن جایی.
- ۲) قرق کردن جایی بوسیله سلاح سرد یا گرم. و در زبان ادبی پارسی معنای نخستین بیشتر بکار می رود. براساس معانی واژه مورد بحث می توان چنین گمان کرد که ریشه این واژه از دو فعل مختلف حاصل آمده است. معنی نخستین از ریشه فعل قوروماق(qorumaq)- حراست کردن، محافظت کردن می آید. در متون کلاسیک ترکی براساس این ریشه واژه های قورغۇ- قراول- چى، نگهبان جنگل و... و قورغۇچۇ وجود دارد. معنای دوم به احتمال بسیار از فعل قور- ترساندن حاصل شده است. و از نظر ما واژه های قورقۇ(در متون کلاسیک) و قورخۇ(در متون امروزی) از ریشه قور و پساوند قو ساخته شده است.

واژه هایی که براساس پساوندهای ای-ای، او-او(تا-لا، آ-آ) ساخته شده اند.

قاتی، غلیظ، انبوه، شرکت دارن و... . این واژه از ریشه فعل ترکی قات- ماق و پساوند ای(ا) بعمل آمده است. این فعل در متون کلاسیک ترکی به معانی "مخلوط کردن، مغشوش، علاوه شدن، گل آلود شدن و..." بکار می رفته است. درست است که فعل مذبور دارای معانی بسیار متعددی در طول تاریخ زبان ترکی به خود گرفته است و حتی در بعضی مواقع از نظام دستوری این زبان نیز پیروی نکرده است اما می توان ریخت نخستین معنایی این فعل را با توجه به واژه های ترکیبی ذیل نشان داد: قات- قاریشیق- غیرخالص، مرکب، ژولیده و.... قات- قاریش- درهم ریخته، قاتما- قاریشیق- ریخته و پاشیده، بهم ریخته.

در زبان پارسی این واژه به همراهی فعل معین "شدن" به ساخت فعل مرکب "قاتی شدن" حکم کرده است.

پاتی. مخلوط شده، بهم ریخته، ناخالص و... . اساساً این واژه که ما بیشتر در زبان شفاهی پارسی به آن بر می خوریم به تنهایی کاربرد ندارد و بیشتر به همراه واژه "قاتی" که در بالا شرح داده شد وهمچون متزادف این واژه به شمار می آید کاربرد پیدا می کند" قاتی پاتی".

با توجه به دگرگونی "پ-ب" در زبان ترکی می توان گفت که واژه مذکور از ریشه فعل باتماق (**batmaq**) بات و پساوند ای(ا) ساخته شده است. چنانکه می دانیم فعل باتماق در زبان ترکی علاوه بر معانی دیگر معانی آلوده شدن و گل آلود شدن را نیز می رساند. این نظر را می توان با نمونه ای ثابت کرد. چنانکه می دانیم در زبان ترکی فعل باتیق (**batıq**) وجود دارد که معانی مخلوط شدن، آلوده شدن، کثیف شدن و... از آن مستفاد می شود. واژه هایی که با پساوندهای ایر- ایر، اور (**ir-ir,ur-ür**) ساخته شده اند.

قیسیر. این واژه از ریشه فعل قیسماق (**qısmaq**) - قیس به معنای گرفتن و محکم کشیدن چیزی، فشردن و... با پساوند ایر(ا) تشکیل یافته است. در زبان پارسی این واژه به همراهی فعل کمکی در رفتن فعل مرکب قسر در رفتن را ساخته است. یادآوری کنیم که واژه قسر در لهجه اورازان به ریخت قسّر و در لهجه آشتیان در ریخت قسّر بکار می رود و جالب اینکه در لهجه آشتیان معنای زمین کشت نشده را نیز می رساند.

یقور. یغر، یغور، یقر. فرد چاق، چهارشانه. بسیم آتالای وم. رسنن در تحلیل های خود نشان داده اند که ریشه افعال ترکی "یوغان، یوغین، یوغون" -

فرد چاق، چهارشانه و... را فعل یوغ و پساوندهای اون- اون (un-ün) تشکیل داده اند. م. ارگین نیز فعل "یوغولماق" - چاق شدن، فربه شدن و... که در کتاب ده ده قورقود" بکار رفته است را از مشتقات همان ریشه به شمار می آورد. بنابراین فعل "یوغماق" در گذشته زبان ترکی وجود داشته است. و برهمین اساس ریشه واژه یغور از فعل "یوغ" و پساوند اور- اور، ایر- ایر (ا-ür, ا-ir) تشکیل یافته است.

قاطر. چنانکه در بالا توضیح دادیم فعل "قاتماق" در زبان ترکی معانی مخلوط شدن، ناخالص، آلوده شدن و... را نیز می رساند. و آشکار است که این واژه از ریشه همین فعل و پساوند ایر (ا-ir) ساخته شده باشد. در زبان پارسی نیز این واژه در ترکیب چندین عبارت آمده است: قاطر بارکش، قاطر راویه کش و... در لهجه اورازان ما به واژه قاطره نیز راست می آیم که ریشه آن نیز از همین فعل قاتماق می باشد. قاطره در معنای "قاشق بزرگ چوبی" بکار می رود. واژه هایی که براساس پساوند آر- آر (ar-ar) ساخته شده است.

چاپار. چپر، قاصد، نامه رسان. این واژه بی هیچ شکی از ریشه فعل چاپماق (çapmaq)- با اسب تاختن، تاختن و... با پساوند "آر" تشکیل یافته است. از این واژه در زبان پارسی علاوه بر ریخت چاپار، ریخت چپر نیز وجود دارد. افزودن این نکته هم مناسب است که واژه مذکور هم در زبان پارسی و هم در زبان ترکی از واژه های آركائیک به شمار می آید. از این واژه در زبان پارسی اسم مرکب چاپارخانه و صنعت چاپاری بعمل آمده است. آنچه در این میان توجه مارا جلب می کند پساوند "ى" در هردو ریخت (چاپاری- چپری) است که واژه هارا تبدیل به صفت می کند. و اگرچه به ظاهر این "ى" در اثر تأثیر زبان پارسی به شمار می روند اما در حقیقت (آری- اری) از پساوندهای زبان

ترکی می باشد. از نظر ما این پساوندها به احتمال بسیار از مشتقات یک فعل یعنی **کوچمک**(köçmek) حاصل آمده است. و نیز کوچری(köçeri) از همین فعل و نیز اوئری(Ötəri) از فعل اوئمک. چنانکه می بینیم واژه "اوئری" هم قید است وهم صفت و پساوند(آری- اری) بیشتر در قیدها وصفتها بکار می رود که مستقیماً از ریشه فعلی حاصل آمده باشدند مانند:

چاپاری، چپری. و نمونه دیگر در این مورد می توان به واژه "تفاری" - نوزاد، نوزاد آخر و ... اشاره کرد که از ریشه فعلی توغ و پساوند آری- آری تشکیل یافته است. در باره ریشه شناسی واژه مذکور هم می بایست گفت که از ریشه فعل توغماق- دوغماق(*toğmaq-doğmaq*) - زاییدن، زدن بعمل آمده است. از توضیحات بالا به این نتیجه می رسیم که در زبان قدیمی ترکی پساوند "آری- اری" وجود داشته است و این پساوند بیشتر در قیود و صفاتی که از ریشه های فعلی ساخته می شده اند مورد استفاده قرار می گرفته است و از طریق واژه های نیز وارد زبان پارسی شده است.

سالار. رهبر، فرمانده، پیشو نبردها و فعل سالماق در متون کلاسیک ترکی در معانی "زدن، ضربه فروز آوردن، برکسی پیروز شدن، انداختن، پر- تاب کردن و ..." بکار می رفته است. در متون کلاسیک ترکی از مشتقات این فعل می توان به فعل "سالتور- حمله بردن، یورش و ..." نیز اشاره کرد و تمام اینها نشان می دهند که واژه سالار از ریشه فعل "سال" و پساوند "آر" تشکیل یافته است. قدمت این واژه ترکی دخیل در زبان پارسی بسیار زیاد است بطوری که عمید می نویسد سالار در زبان پهلوی نیز بکار می رفته است.

آچار. کلید. این واژه از ریشه فعل آچماق(*açmaq*)- باز کردن- آج و پساوند آر ساخته شده است. در زبان پارسی این واژه به همراهی واژه های

پارسی عبارات تازه ای را ساخته است: آچار دوسن، آچارچکش، آچارپیچ کو-شتی و... هم جمالزاده و هم عمید هردو این واژه را مأخوذه از زبان ترکی قید کرده اند.

آچار. ترشی. در متون کلاسیک ترکی فعل آجی- ماق(aci-maq) یعنی ترش شدن و... کاربرد داشته است و این فعل در متون امروزی نیز دردو ریخت آجی- ماق و آچی- ماق بکار می رود. و این نکته را می بایست در نظر داشت که ریخت اصلی این فعلها "آج" "آج" بوده است و نه "آجی" یا "آچی". در هر حال در زبان ترکی فعل "آج" ، "آج" وجود داشته است و معانی "ترش شدن و نیز ترش کردن چیزی و..." را می رساند و واژه آچار- ترشی که در زبان پارسی بکار می رود از ریشه همین فعل پس اند آر" تشکیل یافته است. یادآوری کنیم که واژه آچار در زبان پارسی غالباً به همراه آجیل واژه مرکب آجیل آچار را می سازد که همان معنای مألف خود را نیز دارد. و از نظرما واژه آجیل نیز از مشتقات فعل "آج" می تواند باشد.

واژه هایی که براساس پساوند آ- آ(a-o) ساخته شده است.
چنانکه می دانیم این پساوند با همراهی ریشه های فعلی به ساخت واژه های جدید منجر می شود و این سازوکار از دیرباز در زبان ترکی رایج بوده است.

تله، سطل بزرگ. این واژه براساس ریشه فعل تولماق- دولماق)، دول و پساوند "آ" حاصل آمده است(tolmaq-dolmaq). ما در برخی از لهجه های ترکی (اوچان، هشترونود، باکو، شاماخی، سالیان، گنجه، اوردو بناد و...) به واژه دول راست می آییم که بی هیچ تردیدی همان واژه "توله" است که در لهجه های پارسی به دینان به آن برمی خوریم. در فرهنگ نامه به دینان درباره این واژه

چنین آمده است: سبوبی بزرگ، کوزه بزرگ. این واژه از ساختارش چنین بر می آید که بر مبنای ریشه فعلی و پساوند "آ" ساخته شده است و مابین معنای فعلی و معنای اسمی شراکت دارد بدین ترتیب به گذشته های بسیار دور زبان ترکی عائد است.

در هر حال معنای اولیه "توله" را چنین می توان گذارده: "وسیله وآلی که با آن آب یا شراب را داخل کوزه یا مشک کنند".

این نکته را هم یادآوری کنیم که واژه "دول-تول" در پیش از صد سال اخیر غالباً به معنای "سلطی" که با آن از ته چاه آب یا نفت بیرون می کشند" به کار می رفته است. و امروزه از همین ریشه ها می توانیم واژه "دولچا"- سلط کوچک را نیز بشماریم.

تیپه. لگد. در متون باستانی ترکی ما به فعل تیپمک (tepmeğk)- لگد زدن بر می خوریم و در "دیوان" محمود کاشغری در این مورد چندین مثال آورده شده اس: ایت قیسیرمان، آت تیمس تمه - مکو که سگ گاز نمی کیرد و اسب لگد نمی زند و... این نکته را هم بیفزاییم که واژه "تپیک" بر اساس ریشه فعل "تپ" و پساوند ایق، اوق، اوک (q,uq,ük) ساخته شده است. بنابراین واژه تیمه بر مبنای ریشه فعلی "تپ" و پساوند "آ" تشکیل یافته است. در زبان محاوره ای پارسی واژه مذکور به ریخت "تیپا" نیز کاربرد دارد.

پاره. بخش، پاره پاره شده، این واژه بر اساس ریشه فعلی پار (par) و پساوند "آ-آ" حاصل آمده است. ریشه سازنده این واژه "پار" در زبان پار- سی خود به گونه مستقل در معانی "بخش، قسمت، پاره پاره و..." بکار می رود. این درست که واژه مذکور بیشتر در حالت ترکیبی "پارپار" بکار می رود ولی مترادف این واژه "پاره" عملأ نشان می دهد که ریشه هر دوی اینها یکی است

ونکته مهم در این میان نکته مزبور است که واژه "پار" هم در گونه فعلی وهم در گونه اسم در سیر تاریخ زبان ترکی کاربرد داشته است. و در همان دوران نیز وارد زبان پارسی شده است. تصادفی نیست که "پاره" در زبان پهلوی نیز موجو بوده است. یکی از معانی این واژه در زبان پارسی "پول" می باشد که این هم از ریشه معنایی زبان ترکی برگرفته شده است.

در هر حال فعل "پار" ترکی بی هیچ تردیدی سازنده واژه "پاره" پارسی است و از این ریشه در زبان پارسی بیش از بیست اشتقاق بوجود آمده است.

النج. فتنه، فساد، حیله... ما اگر دگرگونی های که مابین آواهای "آ-آ" در زبان ترکی روی می دهد را بپذیریم می توانیم چنین نتیجه بگیریم که واژه های مذکور براساس ریشه فعل "آل" حاصل آمده است. جالب این است که در متون کلاسیک ترکی ما به واژه **آل** (al) - رذیل، پست، فتنه گر و... برمی خوریم و چنانکه پیداست مابین این دو واژه هم نزدیکی معنایی وجود دارد وهم نزدیکی آوایی. در هر حال از نظر ما واژه **النج** که در لهجه بهدینان بکار می رود از ریشه "آل" و پساوند "إنج" حاصل آمده است.

سوله. پیوندی که مابین معنای این واژه و واژه "سو" - آب، که در ترکیب این واژه بکار رفته است مارا برآن می دارد که هیچ تردیدی در ریشه ترکی آن نداشته باشیم. اگرچه ما در زبان ترکی ریشه فعلی "سولا" ، سولاماق یعنی آب دادن، آبیاری... داریم اما چنانکه پیداست واژه "سوله" در لهجه پارسی بهدینان در گونه اسمی بکار رفته است.

الدى. پول. اینکه پساوندهای دی- دی، دو- دو (di-di, du-du) باریشه فعلی اسم می سازند در بیانات غالب ترک پژوهان از جمله م. ارگین، پ. م.

مليورانسى، ن. آ. باسکاكوو، ك. بروكلمان، اي. و. سیوروتیان و... صحه گذاشته شده است. تنها اين نكته را خاطرنشان کنیم که در متون کلاسیک ترکی واژه اوگدی- اوگدو(ögdi-ögdü) به معنای تعریف، تعریف کردن، مدح کرد بکار می رود از ریشه فعل اوگمک(ögmek)- تعریف کردن، مدح کردن و... گرفته شده است. ناگفته نماند که در ترکی معاصر حرف "گ" در وسط کلمه نمی آید و واژه فوق بصورت اویمک(öymek) کاربرد دارد. همه این مباحث مارا به مطرح کردن این مسئله سوق می دهد که واژه "الى" که در لهجه بهد- ینان بکار می رود از ریشه فعلی "ال" و پساوند "دى-di" حاصل آمده است و بنابراین می توان گفت در زبان باستانی ترکی فعل "ال" وجود داشته و این فعل چه معنایی را می رساند؟

در لهجه شیرازی و کازرونی واژه ترکیبی "الش دگش" - محصول، متابع و بدل پول، ... بکار می رود که در اصل از ریشه ترکی دگش(dəges) ریشه فعل دئیشمک(dəyişmek) - عوض کردن و الیشن(əles) می آید. این واژه ترکیبی در زبان ترکی در حقیقت مترادف همدیگر هستند و برهمین اساس می توان پنداشت که واژه "الش" نیز از ریشه فعل الیشمک(əleşmek) حاصل آمده است. و در همین لهجه ها واژه "الشت" - مبادله کردن، عوض کردن و... وجود دارد که بی هیچ شکی از همان ریشه مذکور ساخته شده است و با همراهی این واژه در لهجه های ذکر شده فعلهای مرکب الشت کردن و الشت شدن بوجود آمده است.

در زبان شفاهی پارسی واژه ترکیبی "الش دگش" در همان معنایی به کار می رود که پیش از این توضیح داده شد.

واژه هایی که براساس پساوندهای چی- چی، چو- چو (تی-تی، ای-ای) ساخته شده اند.

این پساوندها در زبان پارسی (چه در محاوره و چه در ادبی) تنها به یک ریخت "چی" کاربرد دارد: سورچی، کالسکه چی... ریشه این واژه "سور" بر اساس ریشه فعل سورمهک (*sürmek*) - راندن، حاصل آمده است.

قیچی. در متون کلاسیک ترکی ما فعل قییماق (*qıymaq*) را می بینیم که به معنای بریدن، شکافتن و... بکار رفته است. واژه قیچی نیز براساس ریشه فعل قییماق - قیی و پساوند "چی" بدست آمده است.

قامچی، قمچی. در متون کلاسیک ترکی فعل قام (*qam*) - زدن، به زمین انداختن بکار رفته است. بنابراین واژه قامچی برمبنای فعل قام و پساوند چی ساخته شده است.

ایلچی. سفیر، چاپار، قاصد، نماینده و... . این واژه در زبان امروز پار- سی درگونه آرکائیک بکار می رود. از نظر مارکوز واژه مذکور براساس ریشه فعل ایل (ای) و پساوند "چی" حاصل آمده است و فعل "ایل" در "کتاب ده ده قورقود"، "اشعار نسیمی" و دیگر منابع بیشتر به معنای بردن، رساندن، رسیدن و... بکار رفته است.

پساوند "ات" در فعل "ایلت" را اگر در نظر بگیریم می توانیم بگوییم که در زبان ترکی قدیم فعل "ایل" بوده است و بیشتر معنای خبر و معلومات را دارا بوده است. چنانکه دیده می شود در این واژه بخصوص پساوند "چی" به ریشه فعلی چسبیده است حال آنکه ما بیشتر گفتیم این پساوند غالباً با اسمها ترکیب می شود.

و این مسئله به دورانی از زبان ترکی برمی گردد که هنوز مابین اسم و فعل از نظر معنا فرقی وجود نداشته است. بر مبنای این پساوند دیگر واژه ها که ترکی بوده و به زبان فارسی داخل شده اند چندین واژه جدید احداث شده است:

قرقچی- نگهبان، قاچاقچی- قاچاق کننده، یورتچی- احداث کننده استرا- حتگاه برای دسته نظامی، جاشین، قایقچی- قایق ران، قاپوچی- دربان، قاطر- چی- مسئول قاطر، باشماقتچی- مسئول کش، مراقب کش، چپاولچی- غارتگر کشیکچی- محافظ و نگهبان و...
واژه هایی که براساس پساوندهای لیق- لیک، لوق- لوك(luk) ساخته شده اند.

آشکار است که این پساوند از دیرباز در زبان ترکی کاربرد داشته است و این پساوند در زبان فارسی ریختهای "لوغ، لک" کاربرد دارد. و این مسئله برمی گردد به تفاوت های آوایی زبان ترکی. به این ترتیب که چون در زبان فارسی آواهای ای- او(آ-ا) وجود ندارد این مصوتها به دیگر مصوت های موجود در زبان فارسی دیگرگون می شوند:

آرخالق- کت، باشق- روسری، کلاه، بارانی، گوزلیک- عینک، املیک- بره شیرخوار، قلق- رشوه.

ریشه تمامی این واژه ها آشکارا ترکی است و ما نیازی به شرح و بسط آن نمی بینیم. تنها به توضیح این واژه (املیک) می پردازیم که براساس پساوند "لیک" و ریشه فعل بعمل آمده است. این واژه در دورانی ساخته شده است که مابین اسم و فعل در زبان ترکی تفاوتی وجود نداشت و به این ترتیب واژه از دخیلهای بسیار قدیمی زبان فارسی به شمار می آید.

در این باره نکته مهم دیگر در باره باشلق می باشد که در زبان پارسی به ریخت باشلوغ نیز کاربرد یافته است. در همین حال واژه باشلیق در این زبان معنای "رهبر، سرکرده و..." را نیز می رساند.

در این کتاب برای اولین بار واژه های ترکی آذربایجانی که در زبان فارسی کاربرد دارند جمع آوری و تحلیل شده است، حدود ۲۰۰ واژه از این قبیل از نظر ریشه شناسی، زیان شناختی و معناشناسانگی بررسی شده و تاریخ ورود این واژگان به زبان فارسی تحلیل و معین گشته است و مشخص گردیده که اکثر این واژگان در دوره های قدیم به زبان فارسی راه بافته اند.



یونس وحدتی هلان - عضو هیئت علمی دانشگاه خزر باکو و دانشگاههای ایران

Turkish Vocabulary in Persian Language

Doordane Rahimlih

Tr. by

Dr. Younes Vahdati



تبریز: اول خیابان طالقانی - جنب داروخانه رازی
تلفن: ۹۱۱۴۶۶۷۹۸ همراه: ۵۵۵۵۳۹۳

شابک: ۹۶۴-۶۷۵۶-۶۲-۹۶۴-۶۷۵۶-X ISBN: ۹۶۴-۶۷۵۶-۶۲-۹۶۴-۶۷۵۶-X

